شماره استاندارد بین المللی : ۳۱۹۸-۱۹۹۲

سفینه

مجلهٔ علمی - پژوهشی در زمینهٔ زبان ، ادبیات و فرهنگ فارسی

شماره : ۹ ۲۰۱۱ میلادی

- بررسی اندیشه های پائولو کوئلیو و مقایسهٔ آن با اندیشه های سعدی / دکتر محمد حسین محمدی
- تاریخنگاری و منابع تاریخی سند از استقلال.... /دکتر محمد مهدی توسلی و مرضیه صالحی
- صوفی صفوی (بررسی تصوف در دورهٔ صفویه) دکتر ناصر جان نثاری
- بررسی عناصر نقد شعر تذکرهٔ مرآة الخیال/ دکتر نجم الرشید
- مناقب علوی؛ اولین حماسهٔ دینی منثور در شبه قاره/ دکتر مریم خلیلی و دکتر فاطمه الهامی
- فرهنگ تحفة العراقین نوشتهٔ سید کرم علی/دکتر محمد ناصر و دکتر محمد صابر
- بنارس هندو یونیورسٹی کا ذخیرهٔ مخطوطات / دکتر سید حسن عباس
- فارسی زبان کا با کمال شاعر، میر قمرالدین منت دهلوی/ دکتر شعیب احمد
- تذکره نگاری در کشف المحجوب / دکتر همایون عباس شمس

- Maulana Rumi As A Sufi / Dr. Muhammad Sultan Shah
- Persian Chronicles: The Well Head of Research for the Medieval History of Assam / Dr. Rekibuddin Ahmed
- Persian Travel Account in South Asian and Europe; an Introduction and bibliography/ Dr. Muhammad Iqbal Shahid
- Abstracts of Articles / Dr. Muhammad Iqbal Shahid

گروه فارسی

دانشگاه پنجاب ، لاهور - پاکستان

شماره : ۹ سال ۲۰۱۱ میلادی دانشگاه پنجاب، لاهور، پاکستان

راهنمای نگارش و شرایط پذیرش مقاله

از نویسندگان و محققان محترم درخواست می شود که در آینده برای انجام سهولت و سرعت در داوری و انتشار به موقع مجله ، هنگام ارسال مقاله ، نکات زیر را رعایت کنند :

- مطلب ارسالی نباید در نشریهٔ دیگر چاپ شده باشد.
- مقاله روی کاغذ A-4 تایپ شود و همراه لوح فشردهٔ آن ارسال گردد.
- لازم است مقاله دارای پنج تا ده کلید واژه و چکیدهٔ فارسی حاوی ۱۰۰ تا ۱۲۰ کلمه باشد.
- فهرست منابع و مآخذ، این فهرست باید در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و بر اساس اسم نویسنده به صورت زیر تهیه و تنظیم شود :

کتاب : نام خانوادگی نویسنده، نام (سال انتشار) ؛ عنوان اثر ؛ مصحح (مترجم،...)، نوبت چاپ ، محل انتشار : ناشر.

مقاله: نام خانوادگی نویسنده ، نام ؛ ((عنوان مقاله ، نام مترجم ، نام مجله ؛ دوره یا سال، شماره (و در داخل پرانتز تاریخ)، شمارهٔ صفحهٔ آغاز و پایان مقاله.

- ارجاع صحیح و علمی- این ارجاعات باید در داخل متن و در داخل پرانتز و به صورت زیر درج شود: (نام خانوادگی نویسنده ، نام ، سال انتشار اثر : شماره صفحه)
- یاد داشت های مقاله در پایان مقاله و قبل از فهرست منابع ومآخذ درج شود.
- مشخصات نویسنده مقاله :

نام و نام خانوادگی؛ مرتبهٔ علمی ؛ شمارهٔ تلفن ؛ نشانی محل کار یا منزل ؛ نشانی پست الکترونیك.

- مسؤلیت مطالب بر عهدهٔ نویسنده است.
- دفتر مجله در جرح و ویرایش مطالب آزاد است.
- کلیه مقالات مندرج در مجله دست کم پس از تایید دو داور چاپ می شود.
- ارسال متن اصلی و همراه متن ترجمه شده ضروری است.
- استفاده از مطالب " سفینه " با ذکر منابع آزاد است.
- مقالات ارسالی به دفتر " سفینه " بر گردانده نخواهد شد.

فهرست مطالب

مقالات فارسی:

بررسی اندیشه های پائولو کوئلیو و مقایسهٔ آن با اندیشه های سعدی / دکتر محمد حسین محمدی ـ ۵ـ۳۲

تاریخنگاری و منابع تاریخی سند از استقلال.... /دکتر محمد مهدی توسلی و مرضیه صالحی ـ..... ۳۳ـ۴۳

صوفی صفوی (بررسی تصوف در دورهٔ صفویه) دکتر ناصر جان نثاری ـ..... ۴۵ـ۶۸

بررسی عناصر نقد شعر تذکرهٔ مرآة الخیال/ دکتر نجم الرشید ـ..... ۶۹ـ۹۸

مناقب علوی؛ اولین حماسهٔ دینی منثور در شبه قاره/ دکتر مریم خلیلی و دکتر فاطمه الهامی ـ..... ۹۹ـ۱۲۸

فرهنگ تحفة العراقین نوشتهٔ سید کرم علی/دکتر محمد ناصر و دکتر محمد صابر ۱۲۹ـ۱۵۹

مقالات اردو:

بنارس هندو یونیورسٹی کا ذخیرهٔ مخطوطات / دکتر سید حسن عباس ـ ۱۶۱ـ۱۸۲

فارسی زبان کا با کمال شاعر، میر قمرالدین منت دهلوی/ دکتر شعیب احمد ـ..... ۱۸۳ـ۱۹۲

تذکره نگاری در کشف المحجوب / دکتر همایون عباس شمس ـ..... ۱۹۳ـ۲۰۴

مقالات انگلیسی:

Maulana Rumi As a Sufi/Dr. Muhammad Sultan Shah 5-12

Persian Chronicles: The well Head of Research for the Medieval History of Assam/Dr. Rekibuddin Ahmed 13-41

Persian Travel Account in South Asian and Europe an Introduction and bibligraphy/ Dr. Muhammad Iqbal Shahid 42-47

Abstracts of Articles / Dr. Muhammad Iqbal Shahid..... 48-54

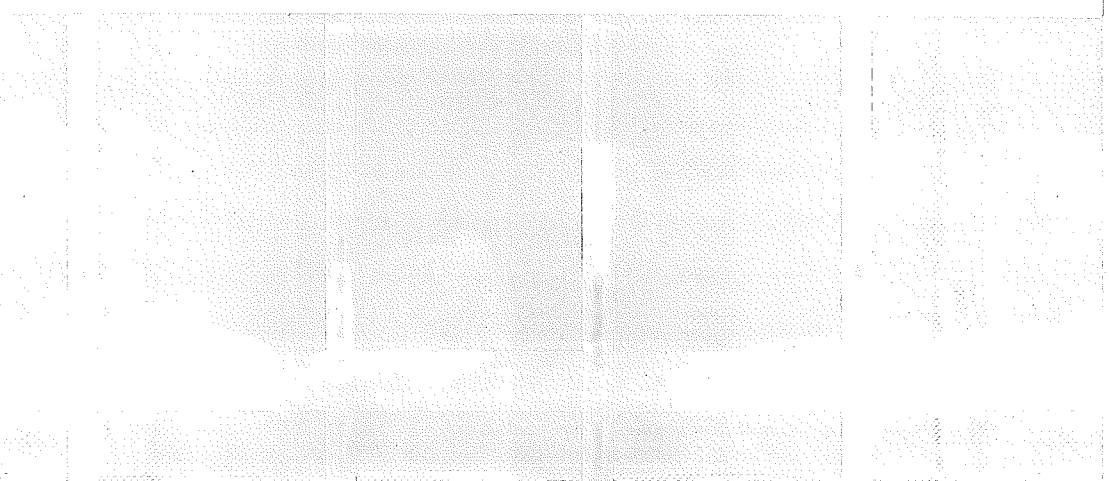

Safeeneh
A Research Journal of Persian
Language, Literature and Culture
No 9, 2011 pp 5-32

سفینه
مجلهٔ تحقیقی در زمینهٔ زبان ، ادبیات و فرهنگ فارسی
شمارهٔ ۹ ، ۲۰۱۱ میلادی ، صص ۵-۳۲

بررسی اندیشه های پائولو کوئلیو و مقایسهٔ آن با اندیشه های سعدی در بوستان و گلستان

دکتر محمد حسین محمدی*
عضو هیأت علمی گروه ادبیات فارسی، دانشگاه تهران
مرضیه صالحی ، دانشجوی کار شناسی ارشد
دانشگاهِ تهران ، ایران.

چکیده:
در این مقاله سعی بر آن است که اندیشه های سعدی، شاعر بنام سدهٔ هفتم، با باور های پائولو کوئلیو. نویسندهٔ مشهور و معاصر برزیلی. مقایسه شود.
هدف از این مقایسه آن است که دیدگاه های مشترک آن ها ارزیابی شود و بر مبنای آن جهانی بودن اندیشه های سعدی آشکار گردد. با این که فاصله زمانی سعدی تا کوئلیو فاصله ای چند صد ساله است، اما افکار او همچنان زنده، پویا و کار بردی است.
آثار کوئلیو اخلاقی و عرفانی است و تاکنون توانسته است خوانندگان بسیاری را در سراسر دنیا به خود جذب کند.
مبنای باورهای او، توجه به جزئیات و نشانه های پیرامون ما برای درک حضور خداوند است. او معتقد است که هر انسان، با رسالتی خاص به دنیا می آید و وظیفه دارد که برای تحقق رویاها یا افسانهٔ شخصی اش، با حوادث و موانع زندگی بالغانه روبه رو شود.

کلید واژه ها: پائولو کوئلیو، سعدی، باور های مشترک

* mohammadi_dr2000@yahoo.com

مقدمه :

شیخ اجل، سعدی شیرازی برجسته ترین شاعر ایران، پس از فردوسی است، که با زبان فصیح و سرشار از عشق و دوستی انسان را تا اوج قلهٔ آدمیت رهنماست.

او در ایام حیات خود شهرت بسیار داشت که این آوازه، پس از مرگ او نیز رو به فزونی نهاد و کم کم او را در زمرهٔ یکی از بهترین و بزرگ ترین شاعران فارسی در آورد.

گذشته از ویژگی های ظاهری آثار سعدی، باید گفت مهم ترین خدمت او به ایران و جهان این است که مباحث سودمند اجتماعی را با قلم زیبا و توانای خویش به تصویر کشیده است.

فلسفهٔ او در زندگی روشن و کار بردی است، انسانی است که همه وقت در اندیشه هم نوعانش بوده و غم بینوایان را خورده است.

او از تمام تصوف و عرفان، آنچه را که به درد زندگی انسان بخورد و موجب آرامش روحی و نجات اخروی او گردد می پسندد و از تظاهر و خود پسندی درویش مآبانه نفرت دارد.

سعدی معارف اصیل اسلامی، از جمله قرآن و حدیث را به خوبی می شناخت و اندوخته های فراوان داشت، از این رو در کار هدایت خلق، متعهد و کمال گرا بود و به رضایت خالق بیش از هر چیز توجه داشت و بر اصالت و گرامی داشت انسان به عنوان جانشین خداوند بر زمین، اصرار می ورزید.

سعدی شاعری است که در غرب نیز به اندازهٔ شرق شهرت دارد، آثارش از قرن نوزدهم به بعد در اروپا ترجمه شده و با اقبال عمومی مواجه گردیده است.

می گویند شکسپیر در زبان انگلیسی و مردم آنجا چندان نفوذ کرده است که بیش از چهار صد و پنجاه جمله از کتاب او درمیان مردم راه یافته و ضرب المثل شده است. سعدی در زبان فارسی، نظیر چنین شأنی دارد. گلستان دویست و سی و پنج جمله و بیت، حکم مثل پیدا کرده. درست است که این

نفوذ کلام تا حدود زیادی ناشی از بلندی اندیشه های سعدی است که همگان را مجذوب می کند ولی تأثیر فصاحت سحر آسای آن و نثر شیرین و دلکش اش را نیز در این میان نمی توان فراموش کرد. (یوسفی، دیداری با اهل قلم، ۱۳۷۰، ص ۳۸۱)

اکنون ما می خواهیم با مقایسهٔ سعدی و پائولو کوئلیو. که یکی از پر خواننده ترین نویسندگان امروز در غرب است. نشان دهیم که چگونه اندیشه های این دو مرد بزرگ، در بسیاری موارد هم سانی دارد و علی رغم فاصلهٔ زمانی بسیار، چگونه اندرزهای سعدی هنوز تازه، جاندار، امروزی، خیر خواهانه و عرفانی است.

به یقین کوئلیو علاوه بر مولانا، ابوسعید ابو الخیر، شمس تبریزی و ... با آثار سعدی نیز آشنایی دارد. او در کتاب قصه هایی برای پدران، فرزندان، نوه ها، سه حکایت از سعدی را با ذکر نام خود او آورده است. (۱) همچنین در همین کتاب، حکایتی به نام "راه ببر" دارد (ص۶۶) که با داستان دوریش با روباه از بوستان سعدی (فروغی، ۱۳۷۸، باب دوم، ص ۶۵) برابر است و مترجم این اثر به آن اشاره کرده است.

کوئلیو به تأثیری که از ادبیات ایران گرفته است، اعتراف می کند و می گوید:

" وقتی در رود فرهنگ قرار گرفتید، تمیز دادن تأثیرات دیگران غیر ممکن است، پس کنار ادبیات ایران، من تأثیرات بسیاری از نویسندگان دیگر هم گرفته ام. اما این تأثیرات هشیارانه نیست."

(کوئلیو، ورونیکا تصمیم می گیرد بمیرد)

در هر صورت مهم آن است که ما آموزه های مثبت و زندگی ساز را فرا بگیریم و به سوی هدف متعالی که کمال و رسیدن به " اوج قله آدمیت" است، حرکت کنیم و سعدی وار و خیر خواهانه و عاشق، دست یکدیگر را بگیریم.

در این مقاله ابتدا به معرفی کوئلیو، آثار و اندیشه های او می پردازیم و

پس از آن اندیشه های سعدی را مرور نموده و در پایان، تشابه باورهای آن ها را با یکدیگر بررسی می کنیم.

زندگی نامهٔ کوئلیو:

پائولو کوئلیو در سال ۱۹۴۷ در خانه ای متوسط در برزیل به دنیا آمد. او از کودکی همواره رویای نویسندگی را در سر داشت، اما به شدت با مخالفت خانواده اش روبه رو شد و حتی سه بار به بیمارستان روانی فرستاده شد. پائولو در بیست و شش سالگی به این نتیجه رسید که به اندازه کافی " زندگی" کرده و دیگر می خواهد " طبیعی" باشد.

او درازدواج اولش شکست خورد و بعد از آن با خانمی به نام " کریستینا اوتیسیکیا" آشنا شد که این آشنایی منجر به ازدواج آن ها شد و هنوز با هم زندگی می کنند.

سال های بعد از این را کوئلیو صرف تحقق رویای دیرینه اش، نویسندگی کرد. وی در سال ۱۹۹۶ به عنوان مشاور ویژه برنامه " همگرایی روحانی و گفت و گوی بین فرهنگ ها" برگزیده شد.

پائولو همواره از حمایت بی دریغ ناشرانش بر خوردار بوده است، اما موفقیت او به کتاب هایش محدود نمی شود. او در زمینه فرهنگی و اجتماعی دیگر نیز موفق بوده است. وی همواره مورد توجه مطبوعات است و در طول دوران نویسندگی اش جوایز و افتخارات فراوانی را نصیب خود گردانیده است.

در مه سال ۲۰۰۰ پائولو به ایران سفر کرد. او اولین نویسندهٔ غیر مسلمانی بود که بعد از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، به ایران سفر کرد. وی با انتشارات کاروان قرار داد همکاری بست و اولین نویسنده ای بود که به طور رسمی از ایران حق تألیف دریافت می کرد.

او مردی است در جستجوی خدا؛ خداوند را عشق مطلق می داند و بشر نیز خواه نا خواه به عنوان عزیز ترین مخلوق او پیرو سنت عشق است.

معتقد است که هر انسان معمولی عطیه عشق را باید در خود تقویت کند و از اشتباه نهراسد، بلکه آن ها را نشانه های راه بداند.

کوئلیو برای بیان مقصود خویش از زبان نما دین بهره می گیرد، همچنین کمک می کند تا سوالات بنیادی که در فکر هر کدام از ما وجود دارد را به خاطر بیاوریم و برای آن به دنبال پاسخ باشیم.

کوئلیو خواستار ایجاد سبک ادبی جدیدی نیست، فقط می کوشد که معارف بشری را به ساده ترین زبان در اختیار خوانندگانش قرار دهد و احساسات خود را با آن ها سهیم شود. نثر او ساده و روان است. گرایشی عرفانی دارد و عرفانش ساده و دست یافتنی است.

او گرچه یک مسیحی کاتولیک است اما مفاهیمی را مطرح می کند که برای همه ادیان و مردم بسیار دور تر از حوزهٔ جغرافیایی او، باز هم مسائلی مهم، جاندار، مطرح و قابل فهم هستند.

کوئلیو خواننده را در برداشت شخصی خود از موضوع آزاد می گذارد و هرگز عقیده خود را به عنوان بهترین راه، به کسی تحمیل نمی کند. زبان سمبلیکی که او برای بیان افکار خویش برگزیده است، اهل منطق نیست، بلکه بیشتر بر دل می نشیند و دل ها را تحت تأثیر قرار می دهد.

۱. آثار کوئلیو :

۱.۱ خاطرات یک مغ (۱۹۸۷م):

این کتاب اولین اثر کوئلیوست. یک سال قبل از تألیف کتاب، او جاده سانتیاگو واقع در اسپانیا را. که یک مسیر باستانی زیارتی است. پیاده پیمود که کتاب خاطرات یک مغ، شرح این سفر است.

۱.۲ کیمیاگر (۱۹۸۸م):

دومین و مشهور ترین اثر کوئلیوست که با انتشار آن، او به یکی از پرخواننده ترین نویسندگان معاصر تبدیل شده است. کیمیاگر کتابی در مورد نشانه هاست که در مدارس چندین کشور به عنوان کتاب درسی معرفی می

گردد. با انتشار این کتاب، به تدریج کوئلیو راه مؤفقیت را در سراسر اروپا پیمود و پدیدهٔ ادبی پایان قرن بیستم دانسته شد. در سال ۱۹۹۰ م نام این کتاب در رکورد های گینس به ثبت رسید. اصل داستان این کتاب، برگرفته از داستانی از مثنوی شریف است (۲).

۱.۳ بریدا (۱۹۹۰م):

موضوع این کتاب، داستانی است در مورد یک دختر جوان ایرلندی که در پی آموختن جادوست. اصل داستان بر عطایای روحانی و استعداد هایی است که خداوند در دست های هرکس برای تجلی خود در جهان و یاری شریت گذاشته است.

۱.۴ عطیهٔ برتر(۱۹۹۱م):

تفسیری غنی و زیباست بر عشق. در رساله اول پولس به قرنتیان. عهد جدید. باب سیزدهم. مفصل در مورد عشق، سخن به میان آمده است و از آن به نام عطیهٔ برتر نام برده شد. کوئلیو با مبنا قرار دادن این رساله عشق را تفسیر می کند.

۱.۵ والکیری ها (۱۹۹۲م):

این کتاب در واقع نوعی سلوک معنوی نویسنده را به تصویر می کشد و نشان می دهد که راه سلوک، همان راه آدمیان معمولی است. به شرطی که استاد داشته باشد و از اراده دایمی برای پیش رفتن برخوردار باشد.

۱.۶ کنار رود پیدرا نشستم و گریستم (۱۹۹۴م):

نام این کتاب بر گرفته از جمله ای به همین مضمون در مزامیر داوود. عهد قدیم . است و محتوای آن نیز مانند سایر آثار کوئلیو بر عشق استوار است. در این کتاب کوئلیو در مورد بخش مادینهٔ وجودش صحبت کرده است. از دیدگاه وی یکی از چهره های خداوند، چهرهٔ یک زن است. خداوند در هر

دینی به شیوه ای تجلی می کند و از آنجا که کوئلیو یک مسیحی کوتولیک است، معتقد است که تجلی بخش مادینه خداوند برای او به شکل " مریم با کره " است.

۱.۷ مکتوب (۱۹۹۴م):

مجموعه ای است حاوی داستان های کوتاه، قطعات ادبی و یا روایت های کوتاه از زندگی دیگران.

۱.۸ کوه پنجم (۱۹۹۶م):

ماجرای سفر روحانی یکی از پیامبران بنی اسرائیل به نام " ایلیا"ست. این کتاب به زبان های گونا گون و توسط ناشران کشور های مختلف به چاپ رسیده و از جمله کتاب های پر فروش کوئلیوست.

۱.۹ کتاب راهنمای رزم آور نور (۱۹۹۷م):

در این کتاب کوچک کوئلیو ویژگی های یک رزم آور نور را بیان می کند.

۱.۱۰ نامه های عاشقانهٔ یک پیامبر (۱۹۹۷م):

مجموعهٔ نامه های عاشقانهٔ جبران خلیل جبران به ماری هسکل است. کوئلیو با گرد آوری این نامه ها نشان می دهد که تا چه حد آثار جبران بر او تأثیر داشته است.

۱.۱۱ دومین مکتوب (۱۹۹۷م) :

کتابی است کوچک که به همان شیوهٔ اولین مکتوب نوشته شده است.

۱.۱۲ ورونیکا تصمیم می گیرد بمیرد (۱۹۹۸م):

داستان شیفتگی و جنون است که در بسیاری از کشور های جهان در فهرست کتاب های پرفروش قرار گرفت.

۱۳.۱ شیطان و دوشیزه پریم (۲۰۰۰م) :

موضوع آن حرکت بشر در شکاف ابدی میان دو ضد (خوبی و بدی) است. در بخش هایی از داستان، از اساطیر چهار گوشهٔ زمین یاری گرفته شده است.

۱۴.۱ قصه هایی برای پدران، فرزندان، نوه ها (۲۰۰۱م):

داستان هایی است که در گذشته به صورت ستون هایی در روزنامه های برزیل، یا کشور های دیگر چاپ می شده اند، بعدها کوئلیو آن ها را جمع آوری کرد و با قصه های منتشر شدهٔ دیگر به شکل کتابی در آورد.

۱۵.۱ یازده دقیقه (۲۰۰۳م) :

ماجرای زندگی دختری است که از طریق روسپی گری می کوشد تا به خواسته هایش برسد که در نهایت عشق حقیقی را درک می کند. منبع و سر چشمهٔ اصلی برای آفرینش این اثر داستانی است در باب هفتم انجیل لوقا.

۱۶.۱ زهیر (۲۰۰۴م) :

ماجرای مردی است که همسرش به طرزی غیر منتظره ناپدید می شود. او به جستجوی همسرش بر می خیزد. در پایان می فهمد که خودش بسیار بهتر و قابل تر از آن است که فکر می کرد و سر انجام این جرأت را به دست آورد تا با قدم های شخصی خود راه برود.

۱۷.۱ چون رود جاری باش (۲۰۰۵م) :

شامل حکایاتی است که در مطبوعات مختلف دنیا منتشر شده و سپس به وسیلهٔ خوانندگان جمع آوری گردیده است و نیز حاوی خاطراتی است از مسافرت های کوئلیو و یا داستان هایی که دیگران برایش نقل کرده اند و یا افکاری که در مسیر زندگی به ذهن او راه یافته است.

۱.۱۸ ساحرهٔ پور توبلو (۲۰۰۶م) :

این کتاب در حال حاضر آخرین اثر منتشر شده از کوئلیوست و شخصیت اصلی آن زنی به نام " آتنا " است. او که در کودکی سر راه گذاشته می شود، زمانی که خود مادر می شود، به این فکر می افتد که مادر واقعی اش را پیدا کند. او برای تحقیق خواسته اش سفر می کند و در همین سفرها چیزهایی می آموزد که زندگی اش را دگرگون می کند.

۲. بررسی اندیشه های کوئلیو:

این بخش به بررسی اندیشه های کوئلیو اختصاص دارد. تلاش ما این بوده که افکار اصلی و اساسی او را که مدام در آثارش تکرار می شود، استخراج کنیم و سپس برای ارائه دور نمایی از اندیشه هایش، آن ها را طبقه بندی نماییم، تا بتوانیم آسان تر آن ها را با اندیشه های بنیادی سعدی مقایسه کنیم، این اندیشه ها به ترتیب الفبایی عبارت اند از:

۲.۱ افسانهٔ شخصی :

تلاش برای تحقق رویاها یا پیگیری افسانه شخصی، شالوده وزیر بنای اندیشه های کوئلیوست که در تمام کتاب هایش، به انواع مختلف به طرح آن پرداخته است. افسانه شخصی چیزی است که همواره آرزوی انجامش را داریم.

> " در زندگی ما فقط یک کار مهم وجود دارد: زیستن سرنوشت شخصی مان، رسالتی که برای ما رقم خورده. اما همیشه بار مان را با دغدغه های بی فایده ای سنگین می کنیم و این بار سنگین رویا های ما را نابود می کند"

(کوئلیو، مکتوب، حجازی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۳)

کوئلیو، تلاش برای دستیابی به رویاها را نبرد نیک می داند و معتقد است که یک رزم آور نور باید در راه رسیدن به اهدافش به مبارزه ای نیک دست زند.

بر این اساس او بر این باور است که نیرو های مثبت یا منفی موجود در طبیعت برای تحقق بخشیدن به رویاهای آدمی، روح او را آماده پذیرش می کنند و انسان در هر شرایطی این امکان را دارد که رویاهای خود را محقق کند.

باید جسارت حملهٔ مستقیم به مشکل خویش را بیابیم و بدانیم که زندگی با دو چهرهٔ خوبی و بدی روبه روی ماست، همه چیز به انتخاب خودمان بستگی دارد.

جهان و نیرو های حاکم بر آن، همیشه در حال جنگیدن برای رویاهایمان، به ما کمک می کنند، هر چقدر هم که احمقانه باشند، چون هر کس فقط خودش می داند که این رویاها چه ارزشی دارند.

" تو بزرگی به جنگ تلاش کن، بکوش، رویا داشته باش. به خاطر عشق شادی کن یا اندوهگین شو، اگر زنده نباشی کار دنیا لنگ می شود؛ ما حق داریم یگانه باشیم. "

(کوئلیو، قصه هایی برای پدران، فرزندان، نوه ها، حجازی، ۱۳۸۵، ص ۲۱۵)

۲. ۲ ایمان :

ایمان تنها پشتیبان ما در طول مسیر روحانی مان است، ایمان تنها نیروی آشکار و شفاف درون ماست که امکان اشتباه در آن نیست. دیدن نکات مثبت، در تاریکی همان ایمان به پیروزی است.

" دست خداوند همواره راهنمای کسی است که مومنانه راهش را دنبال می کند. "

(کوئلیو، بریدا، حجازی، ۱۳۸۴، ص ۳۱۱)

۳. ۲ ارزش هر چیز به نگاهی است که بدان می نگرد (۱) :

برای رسیدن به افسانه شخصی باید دیدگاه متناسب و بلند داشت و امور را از رویهٔ مثبت آن ارزیابی کرد. او معتقد است که در دنیا هیچ چیز کاملاً خطا نیست، بلکه به هر حال از جنبه ای مفید خواهد بود:

"در دنیا هیچ چیز کاملاً خطایی وجود ندارد. حتی یک ساعت از کار

افتاده هم می تواند دوباره در روز وقت دقیق را نشان بدهد." (همان، ص ۱۴۴)

۴.۲ بخشش :

هم در معنای سخاوت و هم بخشیدن خطای دیگران، از دیگر موضوعاتی است که کوئلیو به آن پرداخته است.

ما در راه تحقق رویاهایمان با کسانی بر خورد خواهیم کرد که دشمن ما هستند و سر را همان موانع گونا گون ایجاد می کنند، اما اگر دید روشن بینی داشته باشیم، دشمن را دستاویزی برای امتحان قدرت خود می دانیم، از دیدگاه او:

"بهترین جنگجو کسی است که می تواند دشمن را به دوست تبدیل کند."

(کوئلیو، کوه پنجم، حجازی، ۱۳۸۴، ص ۸۶)

۵.۲ بر از زندگی :

بر از زندگی در اعمال و حرکت، نشانهٔ خوش خلقی، صمیمیت و تعادل و هماهنگی است. برازندگی یک موضوع سطحی نیست، بلی شیوه ای است که انسان برای احترام و گرامی داشت زندگی و کارش پیدا کرده است.

" برازندگی بهترین وضعیت برای استقرار کامل جسمانی شماست تا گام هایتان محکم باشد، تا به دیگران احترام بگذارید. برازندگی وقتی به دست می آید که تمام آنچه زاید است حذف می شود و انسان به سادگی و تمرکز دست می یابد."

(کوئلیو، چون رود جاری باش، حجازی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۸)

۶.۲ به قلبت اعتماد کن :

کوئلیو نویسنده ای است که بیش از منطق به اشراق معتقد است. در

باور او در مسیر پیروی از رویاهایمان باید به ندای قلبمان گوش کنیم و نشانه های راه را بپذیریم.

" تجربهٔ روحانی یک تجربهٔ عملی عاشقانه است و در عشق قانونی نیست، شاید سعی کنیم از قواعدی پیروزی کنیم، دلمان را مهار کنیم، برای رفتارمان تدبیری در نظر بگیریم، اما تمام این ها یاوه اند، تصمیم می گیرید و تصمیم دل است که مهم است."

(کوئلیو، کنار رود پیدرا نشستم و گریستم، حجازی، ۱۳۸۴، ص ۱۲)

۷.۲ پیام آور :

فرشته و شیطان، دو نیروی بنیادی و روحانی هستند که فراتر از نیروهای طبیعت، در کنار ما وجود دارند. فرشته ها نگهبان ما هستند. آن ها مسیر درست هر آدم را نشان اش می دهند و از ما تمنا می کنند صدایشان را بشنویم.

"فرشتهٔ ما همواره حاضر است و اغلب از دهان شخص دیگری برای گفتن چیزی به ما استفاده می کند".

(کوئلیو، مکتوب، حجازی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۶)

۸.۲ جهان در جنبش و تکاپو :

کوئلیو اطراف هر شخص را سرشار از انرژی می داند، باید مراقب باشیم تا این انرژی جریان یابد.

"... شما اکنون میدان انرژی ای را می بینید که هر شخصی را احاطه می کند یا آن طور که ما می گوییم، هاله. این نخستین گام در جهان اسرار اعظم است."

(کوئلیو، بریدا، حجازی، ۱۳۸۴، ص ۳۲۱)

او همچنین به قانون عمل و عکس العمل (کار ما) در طبیعت معتقد

است و آنچه رخ می دهد را بازتابی از عمل کرد خود مان می داند:

"... سرنوشت فریادی است که هر یک از ما می کشد، آنچه انجام می دهیم تا قلب خداوند بالا می رود و به همان شکل به طرف ما بر می گردد، اعمال خدا به سان پژواک کردار ماست."

(کوئلیو، مکتوب، حجازی، ۱۳۸۴، ص ۱۷)

۲. ۹ حضور خدا در واژه ها :

کلمات دارای امواجی هستند، ما در زندگی چیز هایی را به سوی خود جذب می کنیم که انرژی خود را به سوی آن می فرستیم. کوئلیو خدا را کلمه می داند و می گوید:

" خداوند کلمه است، مراقبت باش، مراقب باش چه می گویی، در هر موقعیت یا لحظه ای از زندگیت مراقب باش."

(کوئلیو، بریدا، حجازی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۳)

" واژه های مثبت را در فضا نگاه داریم. آن ها به رشد ما در هر مشکلی کمک می کنند."

(کوئلیو، دومین مکتوب، حجازی، ۱۳۸۲، ص ۶۰)

۲. ۱۰ : خداوند و ابلیس در جزئیات ساکن اند:

کوئلیو معتقد است که جزییات می توانند بیدار کننده یا نابود گر باشند. از نگاه او راه حقیقی حکمت سه ویژگی دارد. عشق در آن است، در زندگی روزمره عملی است و راهی است که هر کس می تواند آن را برود.

" کافی است به یک دانهٔ شن بنگری و تمامی شگفتی های خلقت را در آن ببینی."

(کوئلیو، کیمیاگر، حجازی، ۱۳۷۹، ص ۱۹۳)

۲. ۱۱ خدا در باور کوئلیو:

از نگاه او خدا پشت مشکلات و لذت های زندگی هر کس حضور دارد و پس از پایان یافتن همه این حوادث است که می توانیم او را ببینیم. او با هر کدام از بندگانش با زبانی منحصر به فرد صحبت می کند، اما باید هر کسی خود زبان این ارتباط را بیابد.

" خدا فقط کسی نیست که می شود از او درخواستی کرد. خدا می داند" روح هر شخص را تا کجا می تواند امتحان کند و هرگز از آن نقطه فراتر نمی رود. در این لحظات هرگز نباید بگوییم: خدا مرا ترک کرده، خدا هرگز کسی را ترک نمی کند، هرچند شاید گاهی ما خدا را ترک کنیم. اگر پروردگار ما را مورد آزمون سختی قرار دهد، همیشه به ما توانایی کافی . به عقیدهٔ من بیش از کافی . می دهد تا از این امتحان عبور کنیم."

(کوئلیو، چون رودجاری باش، حجازی، ۱۳۸۵، ص ۲۵۹)

۲. ۱۲ دین از نگاه کوئلیو:

او سلوک معنوی را از بزرگ ترین و هیجان انگیز ترین ماجرای زندگی انسان می داند و معتقد است که تضاد بر همهٔ منطق ها غالب می شود. او به همه ادیان احترام می گذارد و معتقد است که توضیح چگونگی خداوند فقط یک دام است. خدای ما با خدای دیگری یکسان نیست و دیدگاه ما را نسبت به خداوند امری بسیار شخصی می داند.

" این شیوهٔ جمعی پرستش است. گفتم پرستش و نه اطاعت. این دو با یکدیگر تفاوت دارند. می توان بودا، اللّٰه، یا خدای مسیحیت را پرستید. مهم این است که در یک زمان، گروهی به اتفاق با جهان اسرار پیوند می یابند. در آن لحظات خود را بیشتر یگانه و مشتاق به سوی زندگی می

یابیم و احساس می کنیم که در جهان تنها و منزوی نیستیم.
دین برای من این است، نه مجموعه ای از قوانین و فرمان
هایی که دیگری به ما تحمیل می کند."

(خوان آریاس، کیهان، ۱۳۸۶، ص ۱۶۵)

۲. ۱۳ روح جهان :

کوئلیو معتقد است که جهان روح دارد و کسی که این روح را درک کند، زبان همهٔ موجودات را خواهد فهمید.

" روح جهان بخشی از روح خداوند است و روح خداوند، روح خود ماست. با درک این مفهوم است که هر کس می تواند معجزه کند.تمام کیهان جان دارد و کسی که بکوشد با زندگی در تماس باشد، زندگی زبان او را می فهمد و در نتیجه جهان اهمیت دیگری پیدا می کند."

(کوئلیو، بریدا، حجازی، ۱۳۸۴، ص ۳۰۹)

۲. ۱۴ زندگی در اکنون : از دیدگاه کوئلیو:

" خداوند هر روز با طلوع خورشید فرصت هایی را به ما می بخشد که می توانیم هر آنچه که ما را ناشاد می سازد، دگرگون کنیم."

(کوئلیو، حجازی، کنار رود پیدرا نشستم و گریستم، ۱۳۸۴، ص ۲۷)

او زندگی را جشنی عظیم می داند که اگر بتوانیم در " اکنون " هر لحظه بمانیم، انسان شادی خواهیم بود.

۲. ۱۵ زندگی عشق و دیگر هیچ (۲) :

از دیدگاه کوئلیو عشق معنای بیشتری به همه چیز می بخشد، عشق چیزهایی را باز می شناسد که انسان تا کنون جرأت اندیشیدن به آن ها را نداشته است؛ عشق تنها پلی است که جهان مرئی و نامرئی را به هم ارتباط می دهد و

تنها زبان موثر برای ترجمهٔ درس هایی است که کیهان هر روز به ما می آموزد.

" بدتر از گرسنگی، بدتر از تشنگی، بدتر از بیکاری، رنج عشق، نومیدی شکست و ناکامی، این احساس است که هیچ کس، مطلقاً هیچ کس در این دنیا به ما علاقه ای ندارد."

(کوئلیو، کنار رود پیدرا نشستم و گریستم، حجازی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۳)

او نوع عالی و بر جسته ی عشق را آگاپه می داند، که آن عشق مطلق است، عشقی که عاشق را می بلعد. این همان عشقی است که عیسی (ع) به نوع بشر احساس می کرد و این عشق چنان عظیم بود که ستاره ها را لرزاند و مسیر تاریخ را دگرگون کرد.

۱۶.۲ سفر نماد زایش دوباره :

از نظر کوئلیو، انسان با سفر کردن می آموزد که چگونه با واقعیت و شرایط خارق العادهٔ زندگی رو به رو شود، چون آن را با نگاه کردن به زندگی دیگران می آموزد.

" سفر نمی کنید که ثابت کنید بهتر یا بدتر از دیگران زندگی می کنید. در حقیقت می خواهید بدانید دیگران چگونه زندگی می کنند، چه می توانند به شما بیاموزند، در زندگی چطور با واقعیت و شرایط خارق العاده رو به رو می شوند."

(کوئلیو، چون رود جاری باش، حجازی، ۱۳۸۵، ص ۱۹۴)

۱۷.۲ عمل تنها روش آموختن :

کوئلیو عمل گرا است و ارزش علم را به عمل می داند و معتقد است زندگی ما از اعمالمان ساخته می شود، نه از خواسته هایمان.

" اگر در قلبت گنجینه های روحانی داری، همین حالا به عملشان بیاور و گرنه فاسد می شوند."

(کوئلیو، مکتوب، حجازی، ۱۳۸۴، ص ۱۶۵)

۱۸.۲ فروتنی و تواضع :

اگر بپذیریم که همهٔ ما انسان ها بهتر از چیزی هستیم که گمان می کنیم، این قانون طلایی را هر گز از یاد نخواهیم برد که :

" با دیگران کاری را نکن که نمی خواهی دیگران با تو بکنند."

(کوئلیو، مکتوب، حجازی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۱)

۱۹.۲ مرگ :

از دیدگاه کوئلیو انسان تنها موجودی است که از مرگ خود آگاه است. این آگاهی موجب می گردد که انسان ها قدر شناس اوقات محدود زندگی خود باشند و آن را به نبرد نیک تبدیل کنند.

" این مرگ راستینم بود... که نمی گذاشت آنچه را که باید امروز از آن لذت ببرم، به فردا وا گذارم، نمی گذاشت از نبرد های زندگی بگریزم و در نبرد نیک کمکم می کرد..."

(کوئلیو، خاطرات یک مغ، حجازی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۳)

۲۰.۲ مکتوب :

همهٔ اتفاقات زندگی ما، چه لحظات شادی یا غم و رنج، مکتوب پروردگار است و ما نمی توانیم از هیچ کدام اجتناب کنیم، فقط باید باور کنیم که او برای همهٔ این اتفاق ها دلیلی دارد.

۲۱.۲ ملاقات با بخش دیگر خود :

انسان اگر نتواند بخش دیگر خود را بیابد، به هر حال ناقص است. پیدا کردن این بخش در زندگی ما یک رسالت الهی است، حتی اگر مجبور باشیم روزی با تلخ کامی آن بخش خود را ترک بگوییم.

" تمامی زندگی انسان روی زمین، در همین خلاصه می شود: پیدا کردن بخش دیگر. مهم نیست که وا نمود می

کند در جست و جوی حکمت است یا پول یا قدرت. اگر نتواند بخش دیگر خودش را پیدا کند، هر چه به دست بیاورد، ناقص است."

(کوئیلو، بریدا، حجازی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۲)

۲. ۲۲ نشانه ها :

کوئلیو نشانه ها را یک خط ارتباطی مشخص بین ما و خالق می داند. خداوند ازطریق همین نشانه هاست که با بندگانش گفت و گو می کند و هر یک از آنان را به شیوهٔ مناسب خویش هدایت می کند:

" کافی است توجه کنید، هر گاه آماده باشید، آموزه ها هم به شما می رسد، همواره اگر به نشانه ها توجه کنید هر چه را برای گام بعد نیاز دارید، خواهید آموخت."

(کوئلیو، زهیر، حجازی، ۱۳۸۵، ص ۶۶)

۲. ۲۳ نظم، برد باری، نیایش و سکوت :

از بزرگ ترین فضیلت های انسان هستند. برد باری مهم ترین و سخت ترین درس ما در مسیر زندگی است. از راه نیایش و عادت به آن می توان با جهان روحانی ارتباط برقرار نمود و ارادهٔ خود تقویت کرد.

" من معتقدم جدای از عشق، جایی از شعلهٔ مقدسی که در چشم و قلب ماست، ما به نظر و برد باری هم نیاز داریم. عشق، نظم و برد باری، بزرگ ترین های انسان هستند."

(کوئلیو، ورونیکا تصمیم می گیرد بمیرد، حجازی، ۱۳۸۴، ص ۲۶)

۲. ۲۴ هرگز از شک دست مکش و از شکست مهراس :

زندگی یک مبارزه است و ما می توانیم با قبول استعداد ها و توانایی های ذاتی خود به بهترین صورت به هدف برسیم.

" آدمی را رواست شک به رسالت خویشتن و حتی گاه فروگذاری این رسالت، لیک هرگز روا نیست از یاد بردن

رسالت بی مقدار است هر آن کو شک نکند به خویشتن .
زیرا گناه کبر در کمین اوست. که بدون شک، کور کورانه
باور دارد توانایی خویش را."

(کوئلیو، کوه پنجم، حجازی، ۱۳۸۴، ص ۶۵)

۳. بررسی اندیشه های سعدی:

شیخ مصلح الدین ابو محمد عبدالله، متخلص به سعدی، در قرن هفتم هجری در شیراز می زیست. سال های زندگی او را از دهۀ اول تا دهۀ پایان قرن سیزدهم میلادی دانسته اند. او مذهب اشعری داشت. این گروه معتقدند که اگرچه بشر محکوم قضا و قدر الهی است، اما آنچه خداوند می کند عدالت و خیر محض است.

سعدی بیش از یک قرن زندگی کرد و سفرهای بسیار رفت و با انسان های مختلف . با عقاید و نژاد گوناگون ملاقات داشت، همین امر گردید که وسعت دید فوق العاده ای پیدا کند و فارغ از هر گونه نگاه ناسیونالیستی، انسانیت انسان را گرامی بدارد، افکارش وابسته به جغرافیای تنگ محیط نگردد و سرتاسر جامعۀ بشریت را شامل شود، به همین دلیل آثار سعدی در کشور های غربی هم طرفداران زیادی دارد و به ظاهر نخستین اثر بدیع شعر وادب پارسی است که به یک زبان اروپایی برگردانیده شده است.

تعالیم اخلاقی سعدی، اجتماعی است که بسیار ظریف و کار بردی است و به مفاهیم بنیادی انسان و اجتماع می پردازد. اکنون به بررسی برخی از اندیشه های او می پردازیم که به صورت الفبایی دسته بندی شده است.

۳. ۱ تربیت در مکتب سعدی :

مهم ترین نکته در تربیت افراد . از دید گاه سعدی . توجه به استعداد آنان است:

چو کنعان را طبیعت بی هنر بود　　پیمبر زادگی قدرش نیفزود
هنر بنمای اگر داری نه گوهر　　گل از خار است و ابراهیم از آزر

(گلستان، فروغی، باب هفتم، ۱۳۸۱، ص ۱۸۱)

۲.۳ جایگاه مردم در دل سعدی :

از دیدگاه او حرمت انسان ها و رعایت حال مردم، از اصول اولیهٔ انسانیت است. خدمت به مردم را بالاتر از عبادت می داند و راه رسیدن به خداوند را از آن طریق مسیر می داند:

طریقت به جز خدمت خلق نیست — به تسبیح و سجاده و دلق نیست

(بوستان، فروغی، ۱۳۷۸، ص ۳۲)

۳.۳ جبر و اختیار :

سعدی اگرچه پیرو طریقهٔ اشعریان است، اما صد در صد به جبر معتقد نیست. زیرا اگر چنین بود، این همه اندرز های تلخ و شیرین در سراسر بوستان و گلستانش نبود. او همه چیز را از خدا می داند و می گوید ما نباید به خاطر خوبی که به کسی کرده ایم، مغرور شویم، چون خداوند توفیق چنین کاری را به ما داده است، و این به دلیل تواضع او در برابر خالق متعال است. او نمی خواهد در برابر خداوندی که در آفرینش انسان از هیچ لطیفه ای فرو گذار نکرده است، گستاخ و ناسپاس باشیم:

نزیبد تو را با چنین سروری — که سر جز به طاعت فرود آوری

خردمند طبعان منت شناس — بدوزند نعمت به میخ سپاس

(بوستان، انزابی نژاد، قره بیگو، ۱۳۷۸، ص ۱۵۳)

۴.۳ خدا از نگاه سعدی :

از دیدگاه او خداوند دارای علم مطلق است و محیط بر کل کائنات، علی رغم اینکه قهار است، توبه پذیر است و مهربان و خطا پوش. کوچک ترین کار های نیک و بد از نظر این خداوند پنهان نمی ماند. او حتی مهربانی با سایر موجودات را نیز گرامی می دارد و پاداش می دهد:

" یکی در بیابان سگی تشنه یافت — برون از رمق در حیاتش نیافت

کله دلو کرد آن پسندیده کیش — چو حبل اندر آن بست دستار خویش

به خدمت میان بست و بازو گشاد — سگ ناتوان را دمی آب داد

خبر داد پیغمبر از حال مرد — که داور گناهان از او عفو کرد"

(همان ، ص ۶۲)

۵.۳ دوست و دشمن :

باید در انتخاب دوست دقت بسیار کرد. زیرا خوی او در ما موثر است و حتی در قضاوت دیگران نسبت به ما تأثیر می گذارد. با این حال سعدی دوست و دشمن را دوست می دارد و فقط با منافقان و ریاکاران مخالف است:

" هر که با بدان نشیند نیکی نبیند:

'گر نشیند فرشته ای با دیو وحشت آموزد و خیانت وریو
از بدان نیکویی نیاموزی نکند گرگ پوستین دوزی"

(گلستان، فروغی، ۱۳۸۱، ص ۱۷۸)

۶.۳ دو صد گفته چون نیم کردار نیست :

سعدی عمل گراست. او نعمت های پروردگار را می بیند و علاوه بر سپاس از او خود را در برابر این همه مظاهر شگفتی مسوول می داند.

" یکی را گفتند : عالم بی عمل به چه ماند؟ گفت: به زنبور بی عسل.

زنبور درشت بی مروت را گوی باری چو عسل نمی دهی نیش مزن"

(گلستان، فروغی ، ۱۳۸۱)

۷.۳ زن :

سعدی روابط زن و مرد را در چهار چوب ازدواج می پسندد. زن را مایهٔ نشاط و آرامش زندگی خانوادگی می داند و معتقد به دوستی، محبت و تفاهم میان زن و شوهر است:

" برو پنج نوبت بزن بر درت چو یاری موافق بود در برت
همه روز اگر غم خوری غم مدار چو شب غمگسارت بود در کنار"

(بوستان، انزابی نژاد. قره بیگلو، ۱۳۷۸، ص ۱۴۳)

۸.۳ عشق:

شیخ وارستهٔ شیراز، عشق را در معشوق حقیقی جستجو می کرد و عشق های مجازی را خیالی خام می دانست و معتقد بود که عشق به خداوند

کائنات را به خدمت انسان در می آورد:

"چنان فتنه بر حسن صورت نگار که با حسن صورت ندارند کار"

(بوستان، باب سوم، ۱۳۷۸، ص ۸۶)

عاشقان خداوند، در راه او سختی ها را شیرین می بینند و اگرچه به ظاهر انسان های عادی هستند، اما در درون بسیار والا منزلت اند.

۹.۳ غنیمت شمردن عمر:

سعدی، سرمایهٔ عمر را برتر از داشتن هر گونه ثروت به ظاهر ارزشمندی می داند و معتقد است که نباید در اندیشهٔ گرد کردن مال، عمر را بر باد داد. بهترین تجارت آن است که همان گونه که پاک متولد شده ایم با پاکی بمیریم:

"قدم پیش نه کز ملک بگذری که گر با زمانی زدد کمتری"

(بوستان، انزابی نژاد، قره بیگلو، ۱۳۷۸)

۱۰.۳ کرم و احسان:

در نگاه سعدی، جوانمردی و بخشش ما، می تواند شامل همهٔ افراد با عقاید و آیین های متفاوت شود. انسان نتیجهٔ احسان خود را در دنیا و آخرت خواهد دید. با جوانمردی و بخشش می توان آخرت را به جای دنیا به دست آورد:

"درون فرو ماندگان شاد کن ز روز فرو ماندگی یاد کن"

(همان، ص ۵۶)

۱۱.۳ نقش سفر در باور و زندگی سعدی:

او در حکایت "مشت زن" که در باب سوم گلستان آورده است، فواید بسیاری برای سفر می شمارد. از جمله: نزهت خاطر، جر منافع، دیدن عجایب، شنیدن غرایب، تفرج بلدان، مجاورت خلّان، تحصیل جاه و ادب و مزید مال و مکتسب، معرفت یاران و تجربت روزگاران.

سعدی خود دوران طولانی از عمر خویش را در سفر گذراند و تجربه های بسیار اندوخت. کتاب بوستان و گلستان، دستاورد سفر های اوست.

۴. بررسی مضامین مشترک در آثار سعدی و پائولو کوئلیو:

سعدی و کوئلیو در بعضی از باور های خود دیدگاه مشترکی دارند که به اختصار می آوریم.

۴. ۱ افسانهٔ شخصی :

سعدی شاعر بلند آوازهٔ ایرانی، مردی است که در جستجوی رویاها و افسانهٔ شخصی خود به جاهای مختلف سفر کرد و تجربه های فراوان اندوخت و آنچه آموخت، صادقانه به بشریت تقدیم کرد. کوئلیو نیز چنین است. او هم عاشق نویسندگی است و از این طریق با مردم دنیا ارتباط برقرار می کند و افسانهٔ شخصی خود را تحقق می بخشد.

۴. ۲ روح جهان :

از دیدگاه سعدی کائنات هماهنگ با هم در خدمت انسان و اهداف او هستند تا "نانی به کف آرد و به غفلت نخورد". کوئلیو نیز معتقد است که روح جهان از خوشبختی و یا ناکامی انسان ها تغذیه می کند.

۴. ۳ قدرت انتخاب:

کوئلیو می گوید که قدرت انتخاب بالا ترین موهبت خداوند به انسان است و سعدی این موهبت عظیم را زمانی ارزشمند می داند که در خدمت انسان برای رسیدن به کمال باشد.

۴. ۴ ارزش انسان :

از دیدگاه آنان انسان مسوول منحصر به فرد رفتار خویش است و باید بپذیرد که بار مسوولیت زندگی را باید به تنهایی بر دوش بکشد. زندگی هدیهٔ خداوند به انسان است، که او را به مبارزه فرا می خواند تا حقیقت ناب الهی موجود در روحش را بیابد و خالص شود.

۵.۴ امکان دگر گونی :

در باور آنان هیچ گاه برای تغییر و دگر گونی دیر نیست. سعدی با توبه از گذشته این گام آغازین را بر می دارد و کوئلیو عزم بر شروع دوباره و رها کردن گذشته را مهم ترین گام برای دوباره آغاز کردن می داند.

۶.۴ ایمان و اخلاص :

کوئلیو و سعدی ایمان را شرط مهم زندگی در مسیر باورها و رسیدن به کمال می دانند و این پشتوانه را تنها دلیل هدف مند کردن حیات آدمی به شمار می آورند.

۷.۴ عشق :

عشق در آثار کوئلیو زمانی به اوج خود می رسد که همگان را در بر گیرد و تا حد "آگاپه (۳) " ارتقا یابد و در آثار سعدی زندگی بشر موقعی معنا پیدا می کند که همنوع دوستی و یاری به دیگران سرلوحهٔ آن باشد.

۸.۴ زن :

بنا بر گفتهٔ کوئلیو، زنان در زندگی او نقش عمده ای ایفا کرده اند. او می گوید:

> " آن ها همه در لحظه ای بحرانی به من بر خوردند، دستم را گرفتند، با من مدارا کردند و موجب شدند که راه خود را تغییر دهم."

(زندگی من، پائولو کوئلیو، ۱۳۸۶، ص ۷۲)

سعدی زنی را لایق و شایسته همسری می شمارد که صادق، پارسا و همدل باشد. از نگاه او زن پوشانندهٔ عیوب همسر خویش است و نیک خواه اوست.

۹.۴ ارزش سختی ها :

از نگاه هر دو نویسنده و شاعر خداوند اگرچه گاه سختی ها را

پیش روی انسان می گذارد، اما هدف آن است که آن ها را به چالش بکشد و ارزش را از حالت بالقوه به فعل برساند. انسان مومن، در چنین بحران هایی باز هم به خداوند اعتماد می کند و می کوشد آزمایش های او را تاب بیاورد.

۱۰.۴ مکتوب . جبر :

کوئلیو معتقد است که همه چیز توسط یک دست نگاشته شده و شرط اساسی تحول، آن است که مکتوب پروردگار را بپذیریم و با آن هم سو شویم. سعدی نیز معتقد است که خداوند می خواهد جوهر الهی خود را در صدف وجود انسان بپروراند و در رهگذر این دگر دیسی است که انسان باید امتحانات الهی (مکتوب) را تحمل کند.

۱۱.۴ عقل و دین :

کوئلیو به فرامین قلب بسیار بیش از حکم عقل گردن می نهد و سعدی عاطفه و احساس را معیار روابط خود با دیگران قرار می دهد. در این خصوص توجه به باب دوم بوستان (در احسان) لازم است. رضایت قلبی و ارضای درون ملاک اصلی آرامش درونی و سلامت روان ماست.

۱۲.۴ ارزش زندگی :

غنیمت شمردن عمر نیز از موضوعات بسیار مهم و مورد توجه هر دو نویسنده است. از دیدگاه آنان، یک انسان آگاه، هدف خود را به خوبی در زندگی می شناسد و هرگز فرصت هایش را رایگان از دست نمی دهد.

۱۳.۴ ارزش مذهب :

استفادهٔ بسیار از مضامین و آیات قرآنی و احادیث پیامبر اکرم (ص) از ویژگی های بارز آثار سعدی است. همچنان که استفاده از آیات و حکایات موجود در کتاب مقدس در جای جای آثار کوئلیو نمود یافته است.

۱۴.۴ خدا در جزئیات است :

سعدی و کوئلیو در جزئیات خدا را می جویند و معتقدند که از طریق کار های کوچک می توان به خدا رسید یا به شیطان پیوست.

۱۵.۴ عمل گرایی :

آن دو زمانی برای دانش ارزش قایل اند که کار بردی شود و در عمل به ظهور رسد.

۱۶.۴ سفر :

سعدی و کوئلیو هر دو اهل سفر و کسب تجربه هستند، سعدی سی سال به ممالک اسلامی سفر کرد و کوئلیو سفر را نماد زایش می داند.

۱۷.۴ مرگ :

در باور آنان مرگ پلی برای رفتن به جهان دیگر است و انسان چون به ناگریز باید از این پل عبور کند، باید قدر لحظات زندگی اش را بداند.

۱۸.۴ قانون عمل و عکس العمل :

آنان معتقدند که رویداد های جهان زنجیره ای از کنش و واکنش های ماست، به این معنی که هر کار انجام می دهیم، بازتاب آن به خودمان برمی گردد.

۱۹.۴ بخشش :

در دو معنای سخاوت و بخشیدن خطای دیگران نیز از مضامین و باور های هر دو نویسنده است، بینش آن ها در مورد بخشش خطای مردم، تا آنجا وسیع و مترقی است که معتقدند حتی باید از خطای دشمنان هم گذشت و کوشید تا آنان را به دوست تبدیل کرد.

۲۰.۴ شکیبایی، عبادت و سکوت:

نیز از مضامین مورد توجه سعدی و کوئلیوست. قدرت تحمل رنج های زندگی، توجه وتوکل بر خداوند و سکوت به معنای صبر و انتظار تحقق وعده های الهی و شنیدن آوای درونی خود و جهان در آثار آنان نمود هایی دارد.

۴. ۲۱ سبک نویسندگی :

هر دو اهل ایجاز هستند، معانی بلند را در یک جملهٔ کوتاه بیان می کنند، از تمثیل استفاده می کنند، الفاظ استوار با معانی روان و تازه، عبارات آسان و به دور از صنعت گری دارند و نقل مضامین با ایجاد تصرف در آن ، که برتری اندیشه آنان را نشان می دهد، از ویژگی دیگر سبک نویسندگی آنان است.

عرفان آن ها ، معتدل ، عملی و کار بردی است.

س ۵ . نتیجه گیری :

دو اثر گران سنگ سعدی، بوستان و گلستان در بر گیرندهٔ مسایل مهم اجتماعی است. او مردی جهاندیده و کار آزموده است، در یک بررسی کوتاه مشخص می شود که باورهایش با بعضی از باور های پائولو کوئلیو، عارف مسیحی معاصر، بسیار نزدیک است.

کوئلیو با اینکه با سعدی و آثار او آشنایی داشته است ولی در هیچ کجا، به تقلید از او اشاره نکرده است، اما وجود اندیشه ها مشترک در آن ها، بیانگر این است که هر دو در جستجوی حقیقت هستند و خدا جویی محور باور های آنان را تشکیل می دهد، بنا بر این باور هایشان هم سو و در یک راستا قرار دارد و نشان می دهد که این افق دید مشترک بر گرفته از قلب پاک و باور های خدا گونه و بی آلایش آنان است.

یاد داشت ها:

۱. نگاه کنید به کتاب قصه های برای پدران، فرزندان ، نوه ها، حجازی ، ۱۳۸۵، صص ۳۰، ۳۸، ۶۶

۲. مثنوی شریف ، فروز انفر ، تصحیح نیکلسون ، ۱۳۸۷ ، دفتر ششم ، ص ۹۳۹

۳. این جمله از آندره ژرید، نویسندهٔ کتاب مائده های زمینی است.

۴. عشقی که عاشق را می بلعد.

(۱۹۶۹م)، میرزا غازی بیگ تر خان اور اس کی بزم ادب (۱۹۷۰م) مقالات راشدی (به اهتمام دکتر غلام محمد لاکهو، ۲۰۰۲م) مولانا محب علی سندی (مقاله، ۱۹۵۰م)، میر ابوالقاسم نمکین اوران کا خاندان (مقاله، ۱۹۵۱م)، اردو زبان کا اصل مولد سند (مقاله، ۱۹۵۱م)، ابو علی سینا کی تصانیف (مقاله، ۱۹۵۲م) میرزا غازی بیگ ترخان (مقاله، ۱۹۵۴م)، مآخذ تاریخ سند (مقاله، ۱۹۵۴)، غالب اور خادم (مقاله، ۱۹۶۳، دکتر عترت حسین زبیری (مقاله، ۱۹۶۵)، ایک عالی دماغ تهانه رها (مقاله، ۱۹۶۶)، تعلقات ایران و سند (مقاله، ۱۹۶۶)، پنبه کجا کجا نهم (مقاله، ۱۹۶۷)، مکتوبات تاریخی و سیاسی سند (مقاله، ۱۹۷۳م)، اصفهان کی ایک یادگار شام (مقاله، ۱۹۷۴)، و چند مقاله دیگر. (۶)

فهرست آثار فارسی:

مثنوی چنیسر نامه (۱۹۵۶م)، مثنوی مظهر الآثار (۱۹۵۷م)، تذکره مقالات الشعرا (۱۹۵۷م)، تذکره تکمله مقالات الشعرا (۱۹۵۸م)، مثنویات و قصاید میر علی شیر قانع تتوی (۱۹۶۱م)، تاریخ مظهر شاهجهانی (۱۹۶۲م)، هشت بهشت (۱۹۶۳م). منشور الوصیت و دستور الحکومت (۱۹۶۴م)، تر خان نامه (۱۹۶۵)، حدیقة الاولیا (۱۹۶۷م)، مکلی نامه (۱۹۶۷م)، تذکره شعرای کشمیر (پنج جلد، ۱۹۶۷. ۱۹۶۹م)، تذکره روضة السلاطین و جواهر العجایب (۱۹۶۸م)، احوال و آثار ملک الشعرا ابوالفیض فیضی(بدون تاریخ، احتمالا بعد از ۱۹۶۸م)، تحفة الکرام (۱۹۷۱م)، دیوان بیرم خان خان خانان (۱۹۷۱م)، تذکره مشایخ سیوستان (۱۹۷۳. ۷۴م)، مثنوی مهر و ماه (۱۹۷۴م)، تذکره ریاش العارفین (۱۹۷۷م)، تذکره ریاض العارفین / ج.دوم (۱۹۸۲م).(۷)

تاریخنگاری درسند و سهم پیر حسام الدین راشدی:

بعد از استقلال پاکستان، دو مرکز مهم پژوهشی در سند تاسیس شد. یکی سندی ادبی بورد و دیگری مؤسسه مطالعات آسیای میانه و غربی دانشگاه کراچی. گرچه مراکز علمی / پژوهشی دیگری مانند ترقی اردو بورد که بعدهابه اردو لغت بورد تغییر نام یافت، اداره یاد گار غالب و مرکزی اردو بورد لاهور فعالیت داشتند، اما این دو مرکز از نظر فعالیت های علمی / ادبی سرآمد بودند و بیشتر کتابهای تاریخی که در این دوره تالیف یا تصحیح شد و انتشار یافت، از طرف این دو مرکز انجام گرفت. در حقیقت در نتیجه کوششهای پیر حسام الدین راشدی بود که تعدادی از متون تاریخی را که در سند تالیف شده بودند، مؤسسه سندی ادبی بورد انتشار داد. مهم ترین آثاری که با موضوع تاریخ توسط وی تصحیح و انتشار یافت، عبارتنداز:

۱. تاریخ مظهر شاهی تالیف یوسف میرک؛

۲. منشور الوصیت و دستور الحکومت، تالیف میان نور محمد کلهوره حکمران سند؛

۳. تاریخ ترخان نامه، تالیف میر محمد تتوی؛

۴. مکلی نامه، تالیف میر علیشیر قانع تتوی؛

۵. تحفة الکرام، جلد سوم، تالیف میر علیشیر قانع تتوی.

و همه این آثار به زبان شیرین فارسی. هر چند این آثار بی نظیر تاریخی، از نظر زمانی مربوط به دوره های پیش از ۱۹۴۷ م می باشند، اما همه در دوران بعد از استقلال پاکستان و در ایالت ادب پرور سند تصحیح و تحشیه و چاپ شده اند. و دقیقا همت و دانش عالی تاریخنگاری پیر حسام الدین باعث شد تا این آثار به شیوه علمی و انتقادی تصحیح شوند و علاوه بر دارا بودن متن اصلی، همراه با مقدمه های مفصل و حواشی و تعلیقات علمی به زیور طبع آرسته گردند.

کیفیات این آثار

تاریخ مختصر شاهجهانی:

مؤلف این کتاب یوسف میرک سندی (م بعد از ۱۰۴۴ هجری) است. این کتاب شامل دو بخش کلی است که در بخش نخستین، رموز جهانبانی و سیاست فرمانروایی و نظم و نسق دولتی به روش سیاست نامه خواجه نظام الملک طوسی بیان شده است. در بخش دوم، تاریخ معاصر سند در دوره مؤلف شرح داده شده است. همچنین احوال و رویداد های سیاسی و اداری و اقتصادی و جغرافیایی و قبایلی چهار منطقه مختلف سند یعنی بکر، سیوی، تته (تهته) و سیوستان به طور مشروح آورده شده است. (۸)

منشور الوصیت و دستور الحکومت:

این کتاب توسط فرمانروای سند میان نور محمد معروف به خدایار خان از حکمرانان کلهوره به صورت وصیت برای فرزندانش تالیف شد. این کتاب شامل پندهای کوتاه و مختصر در موضوعهای گوناگون از جمله مذهبی، اخلاقی،وسیاسی است. پیر حسام الدین این کتاب گرانبها را تصحیح نمود و بر آن مقدمه ای تحقیقی و عالی به زبان سندی نگاشت.این کتاب از طرف سندی ادبی بورد در ۱۹۶۴ م چاپ شده است.(۹)

ترخان نامه:

ترخان نامه، تاریخ سلسله های ارغون و ترخان می باشد که میر سید محمد بن جلال تتوی آن رابه فرمان میرزا صالح در هجری تالیف نمود. این کتاب را پیر حسام الدین راشدی از روی دو نسخه خطی موجود در بریتانیا تصحیح انتقادی کرد و بر آن مقدمه ای مفصل و عالمانه به فارسی نوشت. این کتاب نیز در ۱۹۶۵ م به اهتمام سندی ادبی بورد منتشر شد.(۱۰)

مکلی نامه:

کتاب مکلی نامه از شاهکار های میر علیشیر قانع تتوی است که به

فارسی تالیف شده و سال تالیف آن ۱۱۷۴ هجیری است و از لحاظ موضوع، شامل تذکره آثار تاریخی مهم گورستان مکلی در سند است. (۱۱)پیر حسام الدین این اثر ارزنده را تصحیح نمود و بر آن مقدمه ای تحقیقی به زبان سندی نگاشت. این کتاب در ۱۹۶۷ توسط سندی ادبی بورد چاپ شد.

جلد سوم تحفة الکرام:

این کتاب نیز از شاهکار های میر علیشیر قانع تتوی است که آن را در ۱۱۸۱ هجری نگاشته است، هر چند تا سال ۱۱۸۸ هجری نیز در آن مطالبی اضافه نموده است.(۱۲) این اثر گرانبها شامل سه جلد است که هر جلد به ترتیب زیر تدوین شده است:

جلد اول، در ذکر احوال انبیا و اوصیا و حکما و خلفا و سلاطین اسلام؛

جلد دوم، در ذکر احوال ملوک و امرا و اعیان و اولیا و سادات و فضلا و اهل هنر شهر ها؛

جلد سوم، در ذکر تاریخ و احوال مشاهیر سند از دوران اسلامی تا پایان دوره کلهور (۱۱۸۱ هجری) و همچنین در خصوص شهر ها و قصبات و مشاهیر سند و دار الحکومت تته و بزرگان آن و گورستان مکلی(۱۳) است.

همچنان که مصحح دانشمند می نویسد (۱۴)، این نسخه گرانقدر در دست نوه ی مؤلف شادروان سید حسین علی شاه بود و وی در حدود ۱۹۳۵ م آن را به مرحوم مولانا محمد شفیع لاهوری فروخت و اکنون آن نسخه در اختیار فرزندش احمد ربانی است. ایشان با کمال فروتنی عکس و خود آن نسخه را در اختیار مصحح گذاشته است که با استفاده از نسخه موزه بریتانیا (شماره ۲۱۵۸۹) (۱۵) و نسخه کتابخانه شخصی مصحح (۱۶) و نسخه مربوط به مؤلف لب تاریخ سند، خدادادخان (۱۷) تصحیح شده است.

متن چاپی این کتاب با حواشی فراوان و نسبنامه ها، حدود ۴۷۸ صفحه است.

در پایان کتاب، تعلیقات و فهرست جامع و مفصل مصادر و مآخذ به ترتیب الفبایی و نیز عکس های نسخه های خطی و بیش از صد تصویر مربوط به کتیبه ها و مقبره ها و آثار تاریخی دیگر و جد اول سلسله های حکمرانان عرب و فهارس اعلام آمده است.(۱۸)

این کتاب در ۱۹۷۱م از طرف سندی ادبی بورد، در حید آباد پاکستان چاپ و منتشر شد.

تحلیل و نتیجه گیری:

آنچه شد، تنها سهم عمده پیر حسام الدین راشدی به عنوان تاریخنگار است. نباید از نظر دور داشت که وی در تصحیح و تالیف کتابهای ادبی و تذکره نیز نقش مهمی داشت. آثار محققانه او در این زمینه ها، سند معتبری از تلاش بی وقفه و عشق بزرگ وی به پیشرفت سند بوده است. پیش از پیر حسام الدین و حتی پیش از اسقلال و به وجود آمدن پاکستان، منابع موجود تاریخ شناسی سند به صورت نسخه های خطی در کتابخانه های شخصی حکومتی سند و یا در میان خاندانهای بزرگ سند وجود داشت و بسیاری از محققان و مراکز علمی و پژوهشی سند و حتی سراسر پاکستان از وجود آنها یابی اطلاع بودند و یا اگر اطلاعی داشتند و یا این اطلاعات سینه به سینه باقی مانده بود، رغبتی برای نشر آنها نشان نمی دادند. بسیار کم بودند در شبه قاره و سیع هند که علاقه مند به نشر این آثار و یاتصحیح و چاپ آنها بودند، مانند خاندان نولکشور (۱۹) و مطبع محمدی (۲۰) در هند که بیشترین سهم را در انتشار آثار فارسی در شبه قاره داشتند و این آثار را به صورت چاپ سنگی جاودانه کردند. به هر حال پس از باز نویسی و تصحیح و تحشیه و نگارش مقدمه و تعلیقات ارزشمند بر نسخه های خطی بود که به آنها جانی دوباره داده شد. زمانی که این آثار گرانبها از طرف سندی ادبی بورد یا مؤسسه تحقیقات آسیای میانه و غربی دانشگاه کراچی و یا اردو ادبی بورد چاپ و منتشر گردید،

اهل قلم به ارزش واقعی آنها پی بردند.

سند بدین گونه در طول حیات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی خود، بار دیگر بعد از ۱۹۴۷ ، صاحب اعتبار شد و توجه مراکز علمی و پژوهشی جهان را به خود جلب کرد. این همه، حاصل تلاش بی وقفه و ارزشمند دانشمندی خستگی ناپذیر است که باید او را "پدر علمی سند" نامید.

****

پانوشتها:

۱. محمد حسین تسبیحی، فهرست الفبایی نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد. ۱۳۸۴ .

۲. پیر حسام الدین راشدی، مقالات راشدی، تصحیح دکتر غلام محمد لاکهو، مؤسسه مطالعات آسیای میانه و غربی، دانشگاه کراچی، کراچی ۲۰۰۲ ، مقدمه ص ۷.

۳. غلام محمد لاکهو، "پیر حسام الدین راشدی در صحنه ایران شناسی "، فصلنامه دانش، شماره ۹۰، پاییز ۱۳۸۶ ، ص ۱۲۱ .

۴. ساجدالله تفهیمی، "خدمات پیر حسام الدین راشدی به زبان و فرهنگ و ادب فارس"، فصلنامه دانش، شماره ۹۰، پاییز ۱۳۸۶ ، ص. ۹۰

۵. همان، ص . ۹۳

۶. پیر حسام الدین راشدی، پیشین، مقدمه صص ۹. ۱۷

۷. همان، صص ۱۸. ۴۲۸؛ فصلنامه دانش، پیشین، صص ۳۷. ۱۴۶

۸. یوسف میرک ، تاریخ مظهر شاهجهانی، تصحیح پیر حسام الدین راشدی، سندی ادبی بورد، حیدر آباد. ۱۹۶۲

۹. میان نور محمد کلهوره، منشور الوصیت و دستور الحکومت، تصحیح پیر حسام الدین راشدی، سندی ادبی بورد، حیدر آباد. ۱۹۶۴

۱۰. سید میر محمد بن سید جلال تتوی، ترخان نامه، تصحیح پیر حسام الدین راشدی، سندی ادبی بورد، حیدر آباد .۱۹۶۵

۱۱. میر علیشیر قانع تتوی، مکلی نامه، تصحیح پیر حسام الدین راشدی، سندی ادبی بورد، حیدر آباد ۱۹۶۷.

۱۲. ____، تحفة الکرام، ج.۳، تصحیح پیر حسام الدین راشدی، سندی ادبی بورد، حیدر آباد ۱۹۷۱

13. Ihsan H. Nadiem, Portrait Of Sindh, Sang-e-Meel, Lahore 2002,p.32.

۱۴. همان، حرف آغاز ص .۱۹

۱۵. همان جا.

۱۶. همان جا.

۱۷. همان جا؛ خدا دادخان، لب تاریخ سند ، تصحیح دکتر نبی بخش خان بلوچ، سندی ادبی بورد، حیدرآباد ۱۹۵۹

۱۸. تحفة الکرام، پیشین.

۱۹. سید عین الحسن، "خدمات برجسته منشی نولکشور به ادب فارسی"، فصلنامه دانش، شماره ۴۲، صص ۱۳۲. ۱۳۸

۲۰. چاپخانه محمدی واقع در شهر حیدر آباد دکن (هند).

منابع و مآخذ:

۱. تسبیحی، محمد حسین. فهرست الفبایی نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۳۸۴ ، ساجدالله تفهیمی، "خدمات پیر حسام الدین راشدی به زبان و فرهنگ و ادب فارسی"، فصلنامه دانش، شماره ۹۰، پاییز ۱۳۸۶ ، ص. ۹۰

۲. تفهیمی ساجد الله. "خدمات پیر حسام الدین راشدی به زبان و فرهنگ و ادب فارسی"، فصلنامه دانش ، شماره ۹۰، پاییز ۱۳۸۶ ، ص ۹۰

۳. تتوی، سید محمد محدم بن سید جلال؛ ترخان نامه تصحیح پیر حسام الدین راشدی، سندی ادبی بورد، حیدر آباد ۱۹۶۵

۴. تتوی، میر علیشیر قانع؛ مکلی نامه، تصحیح پیر حسام الدین راشدی، سندی ادبی

بورد، حیدرآباد. ۱۹۶۷

۵. ____، تحفة الکرام، ج. ۳، تصحیح پیر حسام الدین راشدی، سندی ادبی بورد، حید آباد ۱۹۷۱

۶. خداداد خان. لب تاریخ سند ، تصحیح دکتر نبی بخش خان بلوچ، سندی ادبی بورد، حیدر آباد ۱۹۵۹

۷. راشدی، پیر حسام الدین؛ مقالات راشدی، تصحیح دکتر غلام محمد لاکهو، مؤسسه مطالعات آسیای میانه و غربی، دانشگاه کراچی، کراچی ۲۰۰۲، مقدمه ص ۷.

۸. سید عین الحسن. "خدمات برجسته منشی نولکشور به ادب فارسی"، فصلنامه دانش ، شماره ۴۲، صص ۱۳۲. ۱۳۸.

۹. لاکهو، غلام محمد؛ "پیر حسام الدین راشدی در صحنه ایران شناسی"فصلنامه دانش، شماره ۹۰، پاییز ۱۳۸۶، ص ۱۲۱.

10. Nadiem, Ihsan H.; Portrait Of Sindh, Sang-e-Meel, Lahore 2002.

Safeeneh
A Research Journal of Persian
Language, Literature and Culture
No 9, 2011pp 45-68

سفینه
مجلهٔ تحقیقی در زمینهٔ زبان ، ادبیات و فرهنگ فارسی
شمارهٔ ۹ ، ۲۰۱۱ میلادی ، صص ۴۵-۶۸

صوفی صفوی

بررسی تصوّف در دورهٔ صفویّه

دکتر ناصر جان نثاری*

چکیده:

تصوف یک جریان فکری عمیق است که حد اقل در ایران چند هزار سال سابقه دارد. با ظهور اسلام ، این تفکر و مشرب فکری . عملی ، در جمعی کوچک به نام اصحاب صفه که از خالص ترین یاران پیامبر بودند، مصداق پیدا کرد تا قرن هشتم با تهذیب و محبوبیت به سر برد. اما از موقعی که به قدرت های سیاسی متصل گردید، رو به انحطاط و اضمحلال کشیده شد. یکی از بستر های تاریخی که تصوف به انحطاط کشیده شد و تقریباً برای همیشه حضور فعال خود را در صحنه های اجتماعی و دینی و مردمی از دست داد، دوره صفویّه است. پادشاهان صفوی که خود با کمک تصوف و پیروانِ جدّ شان شیخ صفی الدین اردبیلی (م ۷۳۵ق) به قدرت رسیده بودند، برای حفظ موقعیت و رعایت نظر فقها و اهل شریعت ، رفته رفته از نفوذ صوفیه کم کردند و آنها را به کار های پست وا داشتند.

کلید واژه ها: صوفی، تصوف، صفویه، شیخ صفی الدین، شاه اسماعیل، شاه عباس، قزلباش ، علامه مجلسی و میرزا طاهر قمی و...

---

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد مجلسی اصفهان

تصوف در دورهٔ صفویه:

حکومت صفویه که از شاه اسماعیل اول (جلوس ۹۰۷ق) آغاز می شود و با پادشاهی سلطان حسین (۱۱۰۵ تا ۱۱۲۵ق) به پایان می رسد، همواره از تصوف و صوفیه بهره های فراوان بردند. حفاظت از جانشان ، سپر بلا قرار دادن و مبارزه با دشمنان داخلی و خارجی را به کمک صوفیهٔ قزلباش ، انجام می دادند.

تصوّف در دورهٔ صفویه بدون بررسی زندگی و شخصیت شیخ صفی الدین اردبیلی ، صوفی و عارف بزرگ قرن هشتم ، معنی ندارد. شیخ صفی الدین که همواره قبلهٔ حاجات اهل حق و شوریدگان عشق الهی بود، توانست، نیرو های فراوانی را مجذوب خود کند و جانشین شیخ زاهد گیلانی شود و شهر های مختلفی را چنان به خود شیفته نماید که حاضر باشند جانشان را فدای او کنند.

این زمینه خوب اجتماعی حدود ۲۰۰ سال بعد به بار نشست و شاه اسماعیل صفوی فرزند شیخ حیدر که مردم او را حیدر کرّار ثانی لقب داده بودند ، توانست با قدرت صوفیان قزلباش و مریدانِ جدش قدرت را به دست بگیرد و سلسلهٔ صفویه را پایه گذاری نماید. و این دودمان توانستند حدود ۲۲۸ سال بر سرزمین بزرگ ایران و کشور های مجاور حکومت نمایند. در این مقاله علل به قدرت رسیدن شاهان صفوی به کمک تصوف شیخ صفی و سپس انحطاط صوفیه و دولت بررسی شده است که از محور های مهم این علل می توان:

۱. نقش صوفیان قزلباش
۲. قدرت طلبی صوفیان
۳. تضاد های درونی حاکمیت و علما
۴. حامیان صوفیان و آثار آنها
۵. مخالفین صوفیان و آثار آنها

۶. فرقه های صوفیه که قبل از صفویه حضور داشتند و توانستند بعد از این سلسله نیز ادامه حیات دهند،بررسی شده است:

مطالعهٔ این مقطع تاریخی عبرت انگیز است که چگونه قدرت طلبی و بقای حاکمیت یک طبقهٔ اجتماعی ، نحله های فکری و مشرب های صوفیانه را دستاویز خود کرده است. این اثر شاید گوشه هایی از فراز و فرود های صوفیه را برای ما آشکار نماید.

تصوف در دوره صفویه:

تصوف که در جای خود به ریشه های تاریخی تعریف آن خواهیم پرداخت برای بالندگی به بستری مناسب نیازمند است. از ظهور اسلام تا کنون که تصوف و عرفان افتخار می کند در دامن آن به کمال رسیده ، فراز و فرود های فراوانی پیش آمده که بعضی موجب گسترش این راه سعادت شده و برخی باعث محدودیت آن بستر تاریخی دورهٔ صفویه از مقاطع مهمی است که تصوف به معنی رسمی آن (نه عرفان که اشتراک معنوی همه مردم است) رو به ضعف و پراکندگی آورد.

و پادشاهان صفوی که خود در بستر تصوف جدشان شیخ صفی الدین اردبیلی به قدرت رسیده بودند ، آهسته آهسته شاخه های زیر پای خود را بریدند و به درخت تنومند شریعت علوی که مهبط وحی و الهام بود، متوسل شدند.

صفویه سلسله ای از پادشاهان ایران هستند که از ۹۰۷ ق تا ۱۱۳۵ ق سلطنت کردند. در ۱۱۳۵ ق از افغانان شکست خوردند و منقرض گشتند. و از سال ۱۱۴۸ ق که نادر شاه به قدرت رسید، دستِ این خاندان به کلی از حکومت بر ایران قطع گردید. مرحوم دهخدا در لغت نامه ذیل صفویه پادشاهان این سلسله را با تاریخ جلوسشان به شرح زیر آورده است:

شاه اسماعیل اول ۹۰۷ ق

شاه طهماسب اول ۹۰۳ ق

شاه اسماعیل ثانی	۹۸۴ق
شاه محمد خدا بنده	۹۸۵ق
شاه عباس اول	۹۸۵ق
شاه صفی	۱۰۳۸ق
شاه عباس ثانی	۱۱۵۲ق
شاه سلیمان	۱۰۷۷ق
شاه سلطان حسین	۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ق

سپس دهخدا از قول ادوارد بران در تاریخ ادبیات ایران می نویسد: ظهور سلسله صفویه در ایران نه تنها برای این کشور و همسایگان او بلکه برای اروپا نیز واقعه تاریخی مهمی به شمار می رود. صفویه خاندانی بودند که ایران را بار دیگر ملتی قائم به ذات، متحد، توانا و واجب الاحترام کردند و مرز های این کشور را به حدود امپراتوری ساسانی رسانیدند.(۱)

زندگی و افکار شیخ صفی الدین اردبیلی:

نسبت صفویه به شیخ صفی الدین اردبیلی می پیوندد و او یکی از مشایخ معروف صوفیه است. به نقل از عالم آرای عباسی شیخ در صبح دو شنبه ۱۲ محرم سال ۷۳۵ ق در گیلان به سن ۸۵ سالگی در گذشت (تعجب است در حالی که همه سن شیخ را ۸۵ سالگی بیان کرده اند، هیچ کدام تاریخ تولد او را ذکر نکرده اند). مشهور آن است که از خاندان هاشمی هستند و نسبت آنان با ۲۰ پشت به امام کاظم (ع) می رسد.(۲)

او در جوانی داعیه طلب مرشدی کامل داشت. با اجازهٔ پدرش از اردبیل به شیراز رفت. اگرچه مادرش راضی به این امر نبود. اما انگیزه شیخ دیدن و آوردن برادرش بوده است. به هر جهت در شیراز خانقاه شیخ ابو عبدالله خفیف رفت و مقیم شد و در آن شهر به صحبت عبدالله فارسی و سعدی نایل آمد. عبدالله فارسی توصیه کرد که خدمت شیخ زاهد گیلانی (م ۷۰۰ق) برود و شیخ پذیرفت و به اردبیل باز گشت و از آنجا به گیلان رفت و دست

ارادت به شیخ زاهد که مرید جمال الدین گیلانی بود، داد. و سلسلهٔ تصوف او به جنید و از او به حضرت علی (ع) می رسید. پدر شیخ صفی امین الدین جبرئیل و زاد گاه او قریه گلخواران اردبیل بود.

شیخ صفی نزد شیخ زاهد به ریاضت و عبادت پرداخت و شیخ زاهد با آنکه چندین فرزند داشت، شیخ صفی را داماد و خلیفهٔ خود کرد. سپس به اشاره شیخ زاهد به اردبیل رفت و به ارشاد و هدایت مردم پرداخت و مریدان فراوانی گرد او جمع شدند به طوری که فرزندش محی الدین می گوید برای افطار آنها مجبور بودم روزانه ۵ هزار نان فراهم کنم.

پس از عمری مجاهده و ریاضت و تربیت مریدان و ترویج اندیشه تصوف در سال ۷۳۵ق درگذشت و خلافت خود را به فرزندش شیخ صدر الدین موسی نوهٔ دختری شیخ زاهد گیلانی سپرد.

درباره پیشگویی به سلطنت رسیدن احفاد او ، خوابهایی نقل کرده اند که در تاریخ حبیب السیر یکی از آنها را چنین نقل کرده است: شبی به خواب دید که بر کوهی بلنده نشسته است و شمشیری طویل عریض بر میان بسته و تاجی از پوست سمور بر سر نهاده با خود گفت: پسر شیخ امین الدین جبرئیل را با شمشیر و تاج چه مناسبت است؟ خواست شمشیر را از کمر باز کند ، نتوانست ، تاج را از سر برداشت ، آفتابی از سر او تابید که همه عالم را منور کرد. باز تاج را بر سر نهاد و تا سه نوبت برداشت و نور تابید، از خواب بیدار شد و این خواب در تعبیر، همان شمشیر و تاج پادشاهی است.(۳)

صوفیان قزلباش:

سیر تحولات به قدرت رسیدن احفاد شیخ صفی و تشکیل حکومت صفویه و حاکمیت صوفیان قزلباش به این ترتیب بود که در قرن نهم یکی از مشایخ صوفیه به نام شیخ جنید (جد شاه اسماعیل) که معاصر با امیر جهانشاه ترکمان قراقویونلو بود، در صدد بر آمد که از گروه، صوفیان و مریدان خود برای تحصیل قدرت استفاده کند. سلطنت صوری را با نفوذ معنوی توام سازد.

بدین منظور صوفیان را به جهاد با کفار تحریص کرد و خود را سلطان جنید خواند. از این تاریخ صوفیان صوف پوش به لباس رزم در آمدند و چندی نگذشت که شیخ جنید با ده هزار تن صوفی به عزم جهاد با عیسویان حرکت کرده و از رود ارس گذشت. ولی در آن جنگ که در سال ۸۶۰ ق رخ داد، به قتل رسید.

پس از او سلطان حیدر برای اینکه صوفیان و مریدان صفوی را از دیگران ممتاز گرداند، طاقیه ترکمانی را از سر ایشان برداشت و به تاج سرخ دوازده ترک مبدل کرد و به همین سبب آنان را از این تاریخ قزلباش نامیدند.

در آغاز کار شاه اسماعیل ، مریدان و تابعین او را تا مدتی همچنان صوفی می خواندند و به همین ترتیب در کشور های اروپایی پادشاه صفوی را هم که آوازه و شهرتش بدان ممالک رسیده بود، صوفی بزرگ، می نامیدند. سپس عنوان صوفی و قزلباش با یکدیگر مرادف گشت. صوفیان از دیگر طوایف قزلباش به شاه نزدیک تر و نسبت به او وفا دار تر بودند. رئیس صوفیان هر طایفه را خلیفه می گفتند و رئیس تمام صوفیان خلیفة الخلفا لقب داشت و این مقام یکی از مقامات بزرگ بود. زیرا خلیفة الخلفا از نظر صوفیان نایب مرشد کامل محسوب می شد. این مقام و منزلت در دورهٔ شاه عباس رو به افول گرائید به طوری که شاه عباس مشاغل مهم را از دست آنها گرفت و کار آنها به جاروب کشی و عمارت دولت خانه و دربانی و دژخیمی انجامید.

اهمیت شیخ صفی در تصوف شیعی و حکومت صفویه:

اگرچه اهمیت شیخ صفی الدین اردبیلی در تشکیل صوفیان شیعی و به دنبال آن حکومت صفویه بر کسی پوشیده نیست، اما اگر از زبان مخالفان تصوف نگاه کنیم، این تاثیر به مراتب گویا تر است. مرحوم ملا محمد باقر مجلسی (مجلسی دوم ، م ۱۱۱۱ ق) در نامه ای که در پاسخ به سه سوال یک طالب حقایق نوشته ، از شیخ صفی ، جد شاهان صفوی به عظمت و تقوا و ریاضت با نفس و حفظ حریم اهل بیت و دفاع از ولایت شیعه نام برده است. به

گوشه هایی از این نامه توجه نمایید. علامه مجلسی بعد از مفهوم تصوف و تاکید بر تصوف شیعی می گوید:

"چنانچه حضرت شیخ صفی الدین رضوان اللّٰه علیه چندین هزار کس را به این طریق مستقیمه به دین حق تشیع آورده و از برکات اولاد امجاد آن بزرگوار ، ادام اللّٰه برکاتهم العالی ، به نور ایمان منور شده و علم و فضل شیخ علیه الرحمه به حدی بود که فضلای آن عصر در هر امر مشکلی که ایشان را پیش آمدی ، پناه به علم کامل او که از اجداد میراث داشت می برند. چنان که از والد خود شنیدم که از شیخ بهاء الدین محمد عاملی علیه الرحمه نقل می کرد که در مجالس درس به همه سوالات و شبهات پاسخ می دادند". (۴)

مستشرقین نیز هر موقع به نام شیخ صفی بر خورد می کنند، از او به عظمت یاد می کنند و صفای نفس او و تاثیر بر مریدانش را بسیار غیر معمول و تعجب آور می دانند، خاطرات شاردن و نظریات ادوارد بران در تاریخ ادبیات خود مبین این نگرش استمذهب شیخ صفی: البته همان طور که در صفحات قبل گفته شد، هم کسروی و هم دیگر نویسندگان خارجی نسبت به مذهب شیخ صفی تردید دارند. مثلاً ادوارد بران ضمن نسبت دادن دو بیت از فهلویات او به لهجهٔ گیلانی در عشق علی (ع).

صاحب کرمی که صد خطا می بخشد　　خوش باش صفی که جرم ما می بخشد
آن را که جُوی مهر علی در دل اوست　　هر چند گنه کند خدا می بخشد

می گوید: اما در احسن التواریخ نامهٔ اعتراض آمیزی که عبید خان ازبک در سال ۹۳۶ق (۱۵۳۰ میلادی) به شاه تهماسب فرستاد، جمله زیر در آن نامه وجود دارد که:

"و پدر کلان شما جناب مرحوم شیخ صفی را همچنین شنیده ایم که مردی عزیز اهل سنت و جماعت بوده. ما را حیرت عظیم دست می دهد که شما نه روش حضرت مرتضی علی را تابعید و نه روش پدر کلان را". (۵)

این دیدگاه برگرفته از انعکاس منفی مواضع علمای دین ، نسبت به

صوفیه بوده است. زیرا به طور سنتی تصوف را برگرفته از تسنن می دانستند و صاحب تذکره های گذشته مثل طبقات الصوفیه سلمی ، کشف المحجوب هجویری ، تذکرة الاولیای عطار و در قرن نهم نفحات الانس جامی که کرامات و شرح احوال صوفیان زاهد پیشه را جمع آوری کرده اند، هم اهل سنت هستند. شاید هنوز هم برای برخی از صاحب نظران ، دشوار باشد که بپذیرند تصوّف به معنی حقیقی آن با تشیّع ارتباطی داشته است. شاردن در سیاحتنامه خود می گوید: معتقدین متعصب اسلام ، صوفیه را به کفر و الحاد محض منسوب می دارند و مدعی هستند که اهل تصوّف مطلقاً منکر خدا می باشند و به هیچ وجه به حشر و نشر و معاد عقیده ندارند و در این مورد به بیت ذیل که از اسفار مشحون از اسرار صوفیه است، استناد می جویند:

یک وجود آمد ولی صورت هزار کثرت صورت ندارد اعتبار

وی سپس خاطرات خود را از جمله وعاظ به صوفیه ، بیان می کند.(۶)

اما آنچه مسلم تاریخی است، این است که همه دیدگاه های منفی نسبت به تصوف شیخ صفی ، مربوط به دوره ای است که احفاد او قدرت را به دست گرفتند و برای حاکمیت ظاهری بر مردم و کسب حکومت،جنابات فراوانی انجام دادند. در مقابل این نظریه ، صوفیان اهل تشیع معتقد بودند که صوفی گری با تشیع سازگار است و حتی یکی از آنان عنوان فصلی از کتاب خود را در اینکه صوفی نمی تواند سنی باشد، قرار داده بود (۷). شاه اسماعیل نیز گفته بود صوفی وقتی نزد ما قبول خواهد بود که لعن بر اعدای علی (ع) نموده تولی به آئمه معصومین نمایند.(۸)

ای مواضع نشان می دهد که صفویه اولین حکومتی بود که می کوشید بین تصوف و تسنن و تشیع آشتی ایجاد کند.

پس چه تصوف در دورهٔ صفویه منحرف شده باشد و چه نشده باشد، از اهمیت و تاثیر شیخ صفی الدین اردبیلی چیزی کاسته نمی شود. اما همان طور

که بیان شد، به مرور زمان و کسب قدرت ، ضربهٔ محکمی بر پیکرهٔ تصوف ۱۰۰۰ ساله وارد گردید. به تعبیر دیگر دولت صفویه که از خانقاه زاده شد، آن را سر کوب کرد و تقریباً از میان برد.(۹) اگر اوراق تاریخی را تورق کنید و به عنوان یک موضوع تحقیق تصوف دوره صفویه را زیر ذره بین قرار دهید، با یک حقیقت بر خورد می کنید و آن قدرت طلبی صوفیان قزلباش و به خصوص تمامیت خواهی پادشاهان صفوی است.

قدرت طلبی صوفیان قزلباش:

صوفیان ترکمان که شامل طوایف نه گانه مختلف شاملو ، روملو ، استاجلو ، تکلو، ذوالقدر، افشار ، قاجار ، ورساق ، و قراچه داغ می شد، از شاه اسماعیل سیزده ساله حمایت می کردند و به سبب تاج حیدری خویش که کلاه سرخ رنگ ۱۲ ترکی بود، قزل بورک یا قزلباش خوانده می شدند.(۱۰)

صوفیهٔ قزلباش شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل را حیدر ثانی و مظهر حیدر کرار علی (ع) تلقی می کرده اند. اینها با سایر صوفیه منسوب و مربوط به دستگاه دارالارشاء اردبیل در جهت استقرار سلطنت صفویه همکاری داشتند و نشان می دهد تا چه حد مظهریت والوهیت شاه اسماعیل موجب تحریک احساسات ضد شیعه در بین اهل سنت شده باشد. این زمینه سازی باعث شد که غالب مناصب بین صوفیان قزلباش و اعقاب آنها باقی بماند. صوفیان قدیم لاهیجان که در مدت اقامت اسماعیل در گیلان از قراچه داغ به نزد وی آمده بودند، بر سایر صوفیه برتری داشتند. رؤسای سایر طوایف هم در عین صوفیگری با عنوان هایی از قبیل لِله شیخ زاده ، خلیفه سلطان ، امیر الأمراء، بیگلربگی ، خان ، بیگ و سلطان مالک تیولها و سیور غال ها بودند.(۱۱)

در واقع از وقتی صوفیه ، تصوف را وسیلهٔ نیل به قدرت ظاهری کردند، مکرر مشایخ صوفیه و مدعیان ولایت و مهدویت کوشیدند تا از همین راه وسیله ای برای کسب قدرت بیابند و از جالب ترین شواهد این دعوی واقعه نقطویه در عهد شاه طهماسب و شاه عباس و ماجرای درویش رضا قزوینی را در

عهد شاه صفی می توان ذکر کرد.

نقطویه پیروان محمود پسیخانی (م ۸۳۱) بودند و چون محمود خود چندی از مریدان سید فضل اللّٰه بود و بعد ها از او جدا شد و به همین سبب محمود مطرود خوانده شد، نقطویان از بعضی جهات قائل به همان مبادی و اصول حروفیه بودند. طریقهٔ آنها مبتنی بر تأویل و حاکی از اباحه بود و به وسعت مشرب و عدم تقیّد به رسوم و تقالید منسوب بودند. تهماسب عده ای از نقطویه را در نطنز و کاشان کشت ، چند تن از آنها را در اصفهان و قزوین تعقیب و تنبیه کرد.(۱۲) موسس طریقهٔ حروفیه فضل اللّٰه استر آبادی ، دائم خواب ریاست می دید و مریدان او بودند که شاهر خ را خنجر زدند و رفتار خشن و مزاح وحشت انگیز شاه عباس صفوی در حق درویش خسرو نقطوی و یوسفی ترکش دوز حکایت از نگرانی خاطر پادشاه از این درویشان می کند.(۱۳)

از نمونه های قدرت طلبی صوفیه در دورهٔ صفویه حکومت سه روزهٔ درویش یوسف است که به حکم منجمان و برای اجتناب از نحوست طالع بلا گردان شاه شد که داستان آن در تاریخ عالم آرای عباسی و تاریخ جدال منجم و در شعر حکیم رکنا آمده است که حاکی از مقاصد جاه طلبانه درویشان و دعوت های سری آنها جهت نیل به قدرت نیز هست. نمونهٔ دیگر قصهٔ درویش رضا قزوینی است که ادعای کرامات داشت که با تعدادی از پیروانش در ۱۰۴۱ ق کشته شد.

نمونهٔ دیگر ، صوفیان خلیفه روملو از رؤسا و صوفیهٔ قزلباش بود. وی که حاکم مشهد و سر کرده صوفیان روملو محسوب می شد، دنبال طغیان نافر جام سام میرزا در هرات به آنجا رفت و با شیادی و فریب ، مردم را به ستوه در آورد و در باز گشت به مشهد به دست عبید خان ازبک کشته شد.(۱۴)

این قدرت طلبی ها و عملکر دهای نا مطلوب باعث بدبینی مردم به آنها شد و علاوه بر داخل کشور های مجاور مثل عثمانی ها در ترکیه هند و مغرب و .... نیز از آنها متنفر شدند.

در حقیقت سر نوشت صفویه مثل سربداران بود، چون دولت آنها نیز به دست صوفیان با صفا به وجود آمد و بعد از بین رفت.(۱۵)

ادوارد بران در تاریخ ادبیات خود می گوید: شاردن و را فائل دومان و سایر تاریخ نویسان معروف دیپلمات ها و نویسندگان اروپایی معاصر خود را که معمولاً به شاهان صفوی صوفی اعظم می گفته اند، مورد تمسخر قرار داده اند و دلیل تمسخرشان این بود که صوفیان عموماً مردمان فقیر و متواضع و دارای اعتقادات مذهبی مشکوک و مورد تنفر و مطرود بوده و بعید به نظر می آید که پادشاهان بزرگ ایران نام آنان را به عاریت گرفته باشند ولی در کتاب های سلسلة النسب و احسن التواریخ و سایر کتاب های تاریخی متقدم صوفیان را به عنوان زبده لشگر و شهامت و جانسپاری تعبیر کرده اند.(۱۶)

در واقع یکی از مهم ترین علل انحطاط و اضمحلال تصوف در این دوره بی مهری پادشاهان صفوی است که تحت تأثیر علمای دین و فقها ، صوفیان را در فشار قرار دادند. درست است که پادشاهان صفوی تا آخر همچنان مرشد کامل و صوفی اعظم باقی ماندند، لیکن تدریجاً خلیفة الخلفا که نایب مرشد کامل محسوب می شد، در دولت صفوی و جودی زاید و به اصطلاح تشریفاتی شد و صوفیه به سبب قدرت فقها و متشرعه منفور و مطعون شدند.شاید همین زمینه اجتماعی بوده است که ادوارد بران می نویسد:

علل کمبود شاعران بزرگ در دورهٔ صفویه را از علامه قزوینی طی نامه ای پرسیدم و ایشان جواب داد که درست حدس زده اید. علت آن را توجه پادشاهان صفوی به مذهب تشیع و تحکیم موقعیت خودشان بوده و در واقع کمالیات در برابر شرعیات رشد نکرد و به ویژه صوفیه مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. چه به صورت تبعید ، توبیخ و ....(۱۷)

تضاد های درونی در حکومت صفویه:

از نکات مهم دیگری که بعضاً در اوراق تاریخی مورد غفلت واقع شده است و قدرت اولیه صوفیه را به تضعیف و انحطاط کشانیده تضاد درونی

در حاکمیت بود به طوری که پادشاهان صفوی دل در گرو صوفیه داشتند، اما از ترس علمای دین و از باب احتیاط ظاهر نمی کردند و همین تعارض و تضاد درون سازمانی به علمای دین نیز کشیده شد. بدین صورت که برخی از علمای خود یا عارف بودند یا برای صوفیان و نیت آنها ارزش قائل بودند و برخی در مقابل با قاطعیت تصوف را انحرافی و از مذهب اهل سنت می دانستند که خود این در گیری ها بین علمای دین نیز شکاف ایجاد کر د و باعث تضعیف صوفیان شد. اما همواره یک جریان فکری از تصوف به معنی واقعی آن یعنی یک نوع مشارکت معنوی بین همه مردم که ما نام آن را عرفان می گذاریم، دیده می شد و خود این جریان هم باعث دوام بیشتر صوفیان شد و هم زمینهٔ بحث و نقد را گشود و نتیجه اش آثار فراوانی است که در این دوره پدید آمد. چه آثار که در تأئید تصوف و صوفیان بود و چه آثاری که علیه آنها نوشته شد. ابتدا به تأئید کنندگان تصوف و صوفیان روشن ضمیر و پاک طینت می پردازیم و آنگاه به فخ الفین آنها.

حامیان صوفیان راستین:

جریان حمایت از تصوف واقعی در واقع از دورهٔ شیخ صفی الدین اردبیلی شکل گرفت. ارادت مردم به او و جانشینانش محبوبیتی زاید الوصفی را پدید آورد که در ذهن کسی خطور نمی کرد که روزی این جریان مقدس و مشرب متعالی رو به انحطاط و نابودی کشیده شود.

کسانی مثل میر داماد، ملا صدرا، عبدالرزاق لاهیجی ، شیخ بهائی ، ملا محسن فیض، محمد تقی مجلسی ، به رغم اظهار مخالفت هایی که علیه عصر می کردند. خود تا حدی مروج عقاید و تعالیم صوفیه محسوب می شدند. پدر علامه مجلسی(مجلسی اول) در مقدمه شرح فارسی من لا یحضرُهُ الفقیه تأکید می کند که صوفیه منسوب به آئمه معصومین هستند و با یزید بسطامی که معظم ایشان است، آن رتبه را از سقایی خانهٔ امام صادق (ع) یافته است.

البته این حمایت ها بدون مشکل هم نبود تمام آنهایی که به نحوی از

تصوف حمایت می کردند. مورد حمله علمای مخالف قرار گرفتند که گاهی حاکمیت نیز به این مخالفت ها واکنش نشان می داد و برای آرام نگه داشتن فقها به صوفیه سخت می گرفتند و بعضی از مناصب آنها را گرفتند و آنها را به کارهای پست وا داشتند. از جمله مشکلاتی که برای حامیان صوفیه به وجود آمد، تبلیغات گسترده مخالفین آنهاست از جمله حملاتی است که به مجلسی اول شد و محمد باقر (مجلسی دوم) بسیار تلاش کرد که اتهام حمایت از تصوف را از پدرش پاک کند. اما باوجود اشخاصی مثل میرلوحی در اصفهان مؤثر نیفتاد.

میر محمد باقر داماد استر آبادی: متخلص به اشراق و معروف به میر داماد (م ۱۰۴۱ ق) به عنوان حکیم و متأله (۱۸) و فقیه عصر صفوی خود جامع میراث حکمت متألهین ، زهد منسوب به مشایخ صوفیه و مقام اجتهاد در مسائل شرعی بود. با آنکه در حکمت نظری طریقه مشایی داشت، در حکمت عملی بیشتر به شیوه سلوک اشراق گرایش نشان می داد و این دو مکتب را در اصفهان به هم آمیخت.

میر داماد به دلیل اعتقاد به وحدت غایب به تصوف نزدیک می شود.البته اتحاد در مراحل اولیه را قبول نداشت. او اقوال ابن عربی ، غزالی و کبرویه را تقریر می کرد.

ملا صدرا معروف به صدر المتألهین (م۱۰۵۰ ق) نیز که شاگرد میر داماد بود تصوف واقعی را تأله و حکمت می شمرد و اکثر تصنیفات آنها را مورد نقد و طعن قرار داد اما نسب به صوفیان قدیم احترام می گذاشت. اگرچه ملا صدرا را به صوفیه ریا کار می تازد اما همواره از اندیشه های وحدت وجود ابن عربی و قونوی می کرد. از عقاید غزالی نیز طرفداری می کرد و زندگی او در آخر عمر شبیه غزالی بود در اسفار مکرر از قول غزالی مطالبی بیان می کند. ملا صدرا به همان نسبت که با صوفیه منحرف مخالفت می کرد، با علمای قشری نیز مخالفت می کرد.(۱۹) این ارتباط فکری با غزالی بر دو شاگرد و

دامادش فیض نیز تأثیر گذاشت.

فیاض لاهیجی (م ۱۰۷۲ ق) شاگرد و داماد ملا صدرا نیز به غزالی گرایش داشت، در کتاب شوارق خاطر نشان می کند که تصوف همان حکمت مترقیه است که به حد مشاهده می رسد. او ریاضات و مجاهدات را موجب تلطیف سر و تهذیب باطن می شمرد و معتقد بود که حکمت واقعی می بایست حجاب های حسی را از پیش چشم عقل دور دارد و به مکاشفه منتهی می شود. در گوهر مراد صریحاً طریقه متصوفه را بر طریقه حکما ترجیح می دهد و طریقه آنها را راه اولیا می دانست.(۲۰)

فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ق) شاگرد و داماد دیگر ملا صدرا ، حکمت و تصوف را در کاشان در هم آمیخت و شاه عباس دوم در حق او اعتقاد و ارادت تمام داشت. تمایل او به صفویه مثل لاهیجی است و از غزالی متأثر بود و از همین رو مورد طعن و ملامت متشرعه بود. به خصوص در جواز غنا متأثر از غزالی و در وحودت وجود متأثر از ابن عربی.

او به قران و حدیث تکیه می کرد و شاید بتوان او را غزالی دوم در عصر صفویه نامید: ریحانة الادب آثار او را به ۲۰ عنوان بر شمرده است.(۲۱)

فیض کاشانی وارث چند جریان فکری بود که خود از تلفیق آنها طرح جدیدی در انداخته بود.

۱. جریان فکری ابن عربی و غزالی.

۲. جریان فکری اخباری گری.

۳. جریان فکری حکمت متعالیه که نزد ملا صدرا آموخته بود.

فیض با آمیختن این سه جریان یک معجون جدیدی در گرایش به تصوف پدید آورده بود که به همین خاطر مورد اعتراض شیخ یوسف بحرانی قرار گرفت. همچنین فیض علما را سه دسته کرده بود:

۱. فقط علم ظاهری دارند و این گروه صلاحیت رهبری و هدایت مردم را ندارند.

۲. فقط علم باطن دارند و این گروه نیز فقط خود را مراقبت می کنند و با اغیار کاری ندارند. این گروه نیز صلاحیت هدایت مردم را ندارند.

۳. گروه سوم هم علم باطنی دارند و هم علم ظاهری و اینها صلاحیت هدایت مردم را دارند فیض در نتیجه گیری خود را نیز جزو این دسته می داند.

فیض کاشانی از اصطلاحات قرآنی بهره گرفته و اظهار می دارد:

ما متعلمان که مقلدان اهل بیت معصومین (ع) و متابعان شرع مبینیم سبحان الله می گوییم ، الله را الله می خوانیم ، و عبید را عبید می دانیم ، ناجی دیگر از پیش خود نمی تراشیم و به آنچه شنیده ایم قانع می باشیم.

نه متکلم و نه متفلسف و نه متصوفم و نه متکلف ، بلکه مقلد قرآن و حدیث پیغمبرم و تابع اهل بیت ، در ندامت از راه طی کرده این اشعار را سروده.

هر جمیلی که بدیدیم برو یار شدیم — هر جمالی که شنیدیم گرفتار شدیم
کبریای حرم حسن تو چون روی نمود — چار تکبیر زدیم از همه بیزار شدیم
شربت لعل لبت بود شفای دل ما — به عبث ما زپی نسخهٔ عطار شدیم

(۲۲)

منکرین و مخالفین صوفیه در دوره صفویه:

به موازت حمایت های که از سوی بزرگان عرفان و فلسفه و برخی علمای دین از جریان تصوف می شد، بسیاری نیز با این مشرب فکری مخالفت می کردند و گاهی صوفیه را مورد طعن و لعن و خارج از دین و شریعت می شمردند.

این مخالفان عمدتاً صوفیه را حلولیه ، اتحادیه ، و حدتیه، مبتدعه ، غاویه ، رزاقیه و غالیه می خوانده اند.

از جمله آثاری که بر علیه صوفیه نوشته شد عبارتند از:

۱. المطاعن عن المجرمیه فی رد الصوفیه از محقق کرکی.

۲. عمدة المقال فی کفر اهل الضلال از فرزند او محقق کرکی.

۳. حدیقة الشیعه از مقدس اردبیلی، انتساب این اثر به مقدس اردبیلی مورد تردید است.

۴. رساله مولانا احمد بن محمد تونی.

۵. رساله شیخ حر عاملی.

۶. آثار ملا صدرا، فیض کاشانی ، محقق خراسانی.

۷. السهام المارقه فی اغراض الزنادقه از علی بن احمد بن حسن بن زین الدین (شیخ حر عاملی)

۸. الاربعین فی مطاعن المتصوفین.

۹. رساله علیقلی که اهل کانادا بود و مسلمان شد.

۱۰. در نهایت آثار علامه مجلسی (مجلسی دوم) توانست، ضربات غیر قابل جبرانی بر تصوف دوره ی صفویه وارد کند.

فتواها علیه صوفیه:

بیش از آثار ذکر شده فتاوایی است که از طرف علمای دین و فقها صادر می شد و هر کدام به تنهایی توانست در به انزوا کشاندن صوفیه مؤثر بیفتد. این فتواها در کتاب ردالصوفیه از ملا مطهربن محمد المقدادی جمع آوری شده و نشان دهنده مواضع علماست علیه صوفیه.

شخصی به نام سید حبیب الله صدر خانه از علمای عصر صفوی در مورد صوفیه استفتاء کرد و محقق سبزواری شیخ علی نقی کمره ای میر سید احمد علوی میرزا رفیع الدین نائینی به تفسیق صوفیه فتوا دادند.(۲۳)

برخی از فتوا های علما به شرح زیر است:

۱. میرزا حبیب الله: افعال مزبور حرام و پیشه فساق عوام است. نیست فاعل آن مگر فریبنده یا گمراه نادان.

۲. شیخ حر عاملی : ارتکاب امور مسطوره فسق است.

۳. میرزا رفیع الدین محمد: ظاهر است که امور مزبور فسق است نه صلاح و معصیت است نه طاعت.

۴. محمد باقر سبزواری : خلافی میان علمای امامیه نیست در این که غنا و سرود حرام است.

۵. شیخ علی نقی زاده: غنا عبارت است از کشیدن آواز مشتمل بر ترجیع و رقص کردن و سایر امور مزبوره حرام و معصیت است.(۲۴)

مواضع ملا محمد طاهر قمی علیه صوفیه:

اما از همه این مخالفان سر سخت تر و بیان درست تر دشمن تر، شخصی است به نام ملا محمد طاهر قمی که با آثار متعدد، صوفیه را تضعیف و آنها را مورد لعن و طعن قرار داد. ملا محمد طاهر قمی علاوه بر صوفیان دوره صفویه ، به صوفیان عارف و روشن ضمیران گذشته نیز تاخت و کسانی مثل حضرت مولانا جلال الدین را مورد جسارت قرار داد. که مطالعه آثارش این روش ناپسند را آشکار می کند.

ملا محمد طاهر قمی (۱۰۹۸۲ ق) از علمای معاصر مجلسی اول ودوم بود. و برخی از مهم ترین کار های علمی او ردیّه هایی است که علیه صوفیان نگاشته است. مشرب او اخباری گری است و با تصوف و فلسفه یکسان مخالفت دارد. با علمای متمایل به تصوف مثل فیض کاشانی ، محمد تقی مجلسی تعارضاتی داشته اگرچه بعداً فیض را پذیرفته است.(۲۵) بعضی از آثار مهم او که علیه تصوف نوشته است عبارتند از:

۱. تحفة الاخیار: این مهم ترین اثر او علیه صوفیه است که همان طور که بیان شده سلسله تصوف اسلامی و عارفان دلسوخته را مورد حمله قرار داده است. که محمد شریف قمی کتابی با عنوان تحفة العشاق نوشته و گفته های او را رد کرده است.

۲. محبان خدا: که به نام شاه سلیمان نوشته.

۳. مونس الابرار که قصیده مفصل با ۳۱۱ بیت است.

۴. الفوائد الدینیه در ابطال فلسفه و تصوف.

۵. ملاذ الاخیار در طعن بر صوفیه.

۶. هداية العوام و فضيحه اللئام.

۷. حکمة العارفين.

۸. احتمالاً گزیده ای است به نام عصام که ۱۲ قسمت دارد و داستان های بسیار زشتی علیه صوفیه در آن آمده است.(۲۶)

علامه مجلسی و تصوف:

اما از کسانی که نظریات و فتوا های او تاثیر عمیق و مرد می بر جریان تصوف گذاشت مرحوم علامه محمد باقر مجلسی (مجلسی دوم) است (م ۱۱۱۱ق).

تاثیر او بر مردم به قدری بود که میرزا طاهر تنکابنی در قصص العلما می گوید: مردم به پدر او محمد تقی وثوقی نداشتند تا اینکه محمد باقر پدرش را تائید کرد آنگاه اطیمنان پیدا کردند.(۲۷)

علامه مجلسی به گفتهٔ بحرانی در اطفای نائره تصوف و انسداد شقوق این بدعت کوشید: اگرچه در زمان او نیز صوفیه فعالیت های داشته و شاه سلطان حسین درباره خلیفه الخلفایی یکی از صوفیان حکمی صادر کرده است.(۲۸)

اما مجلسی مراقب بود که به هر شکل صوفیه قدرت نگیرد و ظاهراً برادرش عبدالله نیز بر منبر صوفیه را علناً لعن می کرده است.

حتی شاگردش سید نعمت الله جزایری که مشغول نوشتن کتاب مقامات النجاه بوده است، را نهی کرده (۲۹) که نکند این کتاب در تایید صوفیه باشد.

علامه مجلسی با مشکل دیگری هم رو به رو بود و آن تمایل پدرش محمد تقی به صوفیه محق بود. علامه مجلسی همواره می گفت: پدرم به قصد اصلاح صوفیه مدتی با آن ها مصاحب بوده ولی وقتی دید سخنش بی تاثیر است از آنها جدا شد. علامه مجلسی در رساله اعتقادات ارتباط پدرش را با صوفیه

منکر شده و تمسک او را به اهل بیت (ع) نشان می دهد.

غیر از مجلسی دوم، علمای دیگر نیز برای وجاهت خود و یا حفظ شریعت به صوفیه می تاختند و کوچک ترین نقطه ضعف صوفیان را در چشم مردم بزرگ و قبیح جلوه می دادند. اگرچه خود صوفیه نیز در این موارد بی تقصیر نبودند.

کارهای سخیف صوفیه:

مثلاً صوفیان قزلباش که وظیفهٔ اصلی آنها حفظ جان شاه بود، به بهانه های مختلف مردم را می زدند و گاهی می کشتند.(۳۰)

عده ای از این صوفیان به نام جلالیان که در واقع از هند آمده بودند، با اعتیاد به بنگ و چرس در حالت بیخودی و خلسه مستغرق می شدند و به همین دلیل مردم به آنها ملنگ می گفتند.

دستهٔ دیگری از درویشان دوره گرد به نام مداریان مشهور بودند که طریقهٔ آنها به شیخی نیمه افسانه ای به نام بدیع الدین شاه مدار حسینی منسوب بودند که می گفتند ۴۰۰ سال عمر کرده و در مراسم خود در آتش می رفتند و کار های غریب از خود شان نشان می دادند.(۳۲)

از کارهای سخیف و نا پسندی که صوفیه انجام می دادند و باعث دوری مردم از آنها شده ، درست کردن کشکول گدایی بود. کشکول گاهی از چوب و گاهی از کدو بود که وسیلهٔ جمع آوری صدقات بود. این دراویش که غالباً از هند آمده بودند و دوره گردی می کردند. بدان سبب که با سلسله های شیعه، نعمت اللهی ، ذهبی ، نور بخشی و سلسله های معروف سنیِ نقشبندی، قادری ، چشتی و جز آنها مربوط نبودند، گاه گاه درویشان بی شرع نامیده می شدند.

بعضی از آنها به دعا خوانی ، گدایی ، مار گیری می پرداختند و مردم نیز از روی ترحّم به آنها کمک می کردند. البته نباید اینها را نماینده یا مصادیق تصوف دورهٔ صفویه بنامیم.(۳۳) زیرا بسیاری از آنها که داعیهٔ قدرت طلبی

نداشتند و از دنیا اعراض می کردند، مورد احترام بودند. شاه اسماعیل اول در شیراز از شیخ محمد لاهیجی تکریم می کرد و شاه عباس دوم چند بار به تکیه و محل سکونت درویش لبنانی رفت.(۳۴)

فرقه های صوفیه در دورهٔ صفویه:

عموماً صوفیان که به سلسله های تصوف قبل از صفویّه متصل بودند و روش آنها با شرع و سفارش های رسول گرامی اسلام (ص) منطبق بود، از تعرض دربار و علما و مردم ، مصون بودند. از جمله این سلسله های معروف نور بخشیه و ذهبیه بود. این دو طریقه به تشیع منسوب اند و مخصوصاً ذهبیه که گاه تا حدی رنگ غلو نیز پیدا می کرد. نعمت اللهیه نیز که پیرو شاه نعمت الله ولی بودند، از تعرض مصون بودند و تا کنون نیز فعالیت دارند.

ذهبیه معروف به ذهبیه مرتضویه که مخالفانشان آنها را ذهبیه اغتشاشیه خوانده اند، به علت اخلاص در تشیع و تمسک به ولایت آئمه اثنا عشریه در تمام دوره صفویه نخست در خراسان و سر انجام در فارس موفق به ادامه فعالیت و مخصوصاً نفوذ در بین طبقات عامه و کسبه شدند. در بین آنها کسانی مثل پیر پالاندوز (۱۰۳۷ ق) و نجیب الدین رضا زرگر تبریزی اصفهانی (م ۱۱۰۸ ق) به این طبقات منسوب اند. این پیر پالان دوز همان است که مرحوم دکتر غنی در تاریخ تصوف وی را ابو نصر سراج نامیده که حداقل ۶۰۰ سال باهم اختلاف زمان دارند.

رهبریِ طریقه ذهبیه با سید عبدالله برزش آبادی است که پس از او خواجه اسحاق ختلانی و میر سید علی همدانی و رشید الدین محمد بید آوادی و شیخ شاه علی اسفراینی و شیخ حاج محمد خبوشانی و غلامعلی نیشابوری و تاج الدین حسین تباد کانی خوارزمی و درویش محمد مقتدی الکار ندهی (پیر پالان دوز) و شیخ حاتم زراوندی و شیخ علی موذن خراسانی و نجیب الدین رضا زرگر و شیخ علی نقی اسطهباناتی و سید قطب الدین تبریزی که از ین دوره ذهبیه از خراسان به فارس منتقل گردید. (۳۵)

از دیگر فرقه ها همدانیه است که پیرو سید علی همدانی که همان ذهبیه نور بخشیه اغتشاشیه است. با انتقال ذهبیه به فارس ، تقریباً تصوف دوره صفویه به پایان رسید و فشار های علیه آنها نیز کاسته شد.

حواشی:

۱. دهخدا ، لغت نامه، ذیل صفویه ، به نقل از تاریخ ادبیات ادوارد بران ، ترجمه رشید یاسمی، ص ۱ .

۲. کسروی با این نظر مخالف است.

۳. تاریخ حبیب السیر ، ج ۴، ص ۴۱۴.

۴. دین و سیاست در دوره صفویه ، رسول جعفریان ، ص ۲۶۳ .

۵. تاریخ ادبیات ادوارد بران، از صفویه تا عصر حاضر ، ص ۵۵ .

۶. دین و سیاست در دوره صفویه ، به نقل سیاحتنامه شاردن ، ج۵، صص ۲۷۸.۲۷۷.

۷. روضات الجنات ، ج۴ ، صص ۳۱۹.۳۲۰.

۸. عالم آرای عباسی ، ص ۵۶۰.

۹. ارزش میراث صفویه ، زرین کوب ، ص ۹۸ .

۱۰. دنباله جستجو در تصوف ایران، زرین کوب ، ص ۲۳۰ .

۱۱. دنباله جستجو در تصوف ایران، زرین کوب ،ص ۲۳۱ .

۱۲. دنباله جستجو در تصوف ایران، زرین کوب ، ص ۲۳۸ .

۱۳. ارزش میراث صوفیه ، زرین کوب ، ص ۱۷۳ .

۱۴. دنباله جستجو در تصوف ایران، زرین کوب ، ص ۲۴۰ .

۱۵. ارزش میراث صوفیه ، زرین کوب ، ص ۱۷۲ .

۱۶. تاریخ ادبیات ایران ، از صفویه تا عصر حاضر ، ادوارد بران ، ص ۳۴.

۱۷. ادوارد بران ، تاریخ ادبیات ایران، از صفویه تا عصر حاضر ، ص ۴۱.

۱۸. عنوان تاله و متاله در اواخر عصر صفوی در حق حکما به کار می رفت از جمله

میر فندرسکی (۱۰۵۰) و شاگردش ملا رجبعلی تبریزی (م ۱۰۸۰).

۱۹. دنباله جستجو در تصوف ایران ، ص ۲۵۰.

۲۰. همان ، ص ۲۵۲.

۲۱. همان، ص ۲۵۷.

۲۲. دین و سیاست در دورهٔ صفویه ، رسول جعفریان ، ص ۲۹۳.

۲۳. دنباله جستجو در تصوف ایران ، زرین کوب ، ص ۲۶۰.

۲۴. دین و سیاست در دوره ی صفویه، رسول جعفریان ، صص ۲۲۸. ۲۲۹.

۲۵. دین و سیاست در دوره صفویه ، رسول جعفریان ، ص ۲۴۱.

۲۶. دین و سیاست در دورهٔ صفویه ، رسول جعفریان ، صص ۲۴۳. ۲۴۴.

۲۷. قصص العلما، تنکابنی ، ص ۲۲۳.

۲۸. دین و سیاست در دورهٔ صفویه ، رسول جعفریان ، ص ۲۵۶.

۲۹. همان ، ص ۲۵۶.

۳۰. دنباله جستجو در تصوف ایران ، ص ۲۴۱، به نقل از زندگی شاه عباس از نصرالله فلسفی ، ج ۱، ص ۳۸.

۳۱. همان ، ص ۲۴۳.

۳۲. دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۲۴۵.

۳۳. همان ، ص ۲۴۲.

۳۴. دنباله جستجو در تصوف ایران ، زرین کوب ، ص ۲۶۶، و ارزش میراث صوفیه ، ص ۹۸.

کتابشناسی :

۱. قرآن مجید.

۲. احسن التواریخ ، حسن روملو ، به کوشش نارمن سیدن ، تهران ، کتابخانه صدر ، سال ۱۳۴۷ش.

۳. ارزش میراث صوفیه ، عبدالحسن زرین کوب ، انتشارات امیر کبیر ، سال ۱۳۷۸ش،

چاپ نهم ، تهران.

۴. اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل ، دکتر نوایی ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، سال ۱۳۵۶ش، تهران.

۵. تاریخ ادبیات ادوارد بران ، از صفویه تا عصر حاضر ، ترجمه دکتر بهرام مقدادی ، انتشارات مروارید، سال ۱۳۶۹ش، چاپ اول ، تهران .

۶. تاریخ ادبیات ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، ج ۵، قسمت اول ، انتشارات فردوسی ، چاپ هفتم ، تهران.

۷. تاریخ تصوف در اسلام ، دکتر قاسم غنی ، انتشارات زوار ، چاپ هفتم ، سال ۱۳۷۵ش ، تهران .

۸. تحفة الاخیار، محمد طاهر قمی ،چاپ اول ، سال ۱۳۶۹ش، انتشارات هدف قم.

۹. تذکرة الاولیا، عطار ، دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوّار، چاپ هفتم ، سال ۱۳۷۲ش، تهران.

۱۰. حبیب السیر ، خواند میر ، نشر خیام ، ۱۳۲۰ش، تهران.

۱۱. دین و سیاست در دوره صفویه ، رسول جعفریان ، انتشارات انصاریان ، چاپ اول ، ۱۳۷۰ش.

۱۲. دنباله جستجو در تصوف ایران ، عبدالحسین زرین کوب ، انتشارات امیر کبیر ، چاپ پنجم ، سال ۱۳۶۳ش ، تهران .

۱۳. روضات الجنات ، محمد باقر خوانساری ، مکتبه اسماعیلیان ، قم .

۱۴. زندگی شاه عباس اول ، نصر الله فلسفی ، انتشارات علمی ، تهران ، ۱۳۶۴ش.

۱۵. زندگی نامه علامه مجلسی ، سید مصلح الدین مهدوی ، حسینیه عماد زاده ، اصفهان.

۱۶. سیاحتنامه شاردن ، شوالیه شاردن ، ترجمه محمد عباسی ، امیر کبیر، سال ۱۳۴۵، تهران .

۱۷. عالم آرای عباسی ، اسکندر بیگ منشی ، ۲ جلد ، ۱۲۳۴ ، تهران .

۱۸. فرهنگ معین ، ۶ جلدی.

۱۹. کشف لمحجوب ، هجویری ، به اهتمام و تصحیح ژوکوفسکی، کتابخانه طهوری ،۱۳۷۲ش، تهران .

۲۰. لغت نامه دهخدا.

۲۱. مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف ، دکتر سجادی ، انتشارات سمت، چاپ دوم ، سال ۱۳۷۲ش.

۲۲. مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه ، استاد جلال همایی ، انتشارات هما ، چاپ سوم ، سال ۱۳۶۷ش.

۲۳. نفحات الانس من حضرات الانس ، جامی ، به تصحیح محمود عابدی ، انتشارات اطلاعات ، سال ۱۳۷۲ش.

Safeeneh
A Research Journal of Persian
Language, Literature and Culture
No 9, 2011 pp 69-98

سفینه
مجلهٔ تحقیقی در زمینهٔ زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی
شمارهٔ ۹، ۲۰۱۱ میلادی، صص ۹۸.۶۹

بررسی عناصر نقد شعر تذکرهٔ مرأة الخیال

دکتر نجم الرشید
عضو هیأت علمی گروه زبان و ادب فارسی
دانشگاهِ پنجاب، لاهور

چکیده:
شیرعلی خان لودی نویسنده و تذکره نویس فارسی شبه قاره است. تذکرهٔ مراة الخیال او مشتمل است بر احوال و نمونهٔ ابیات ۱۳۰ شاعر و این تذکره در ۱۱۰۲ق/ ۱۶۹۰م به پایان رسیده است وچندین بار در هند و ایران به چاپ رسیده است. مؤلف در ضمن شرح احوال شاعران، ۱۵ رساله در دانشهای گونا گون علوم و فنون را در این کتاب گنجانیده است .تذکرهٔ مرأة الخیال دارای بسیاری از عناصر نقد شعر فارسی است که حایز اهمیت بسیار است. نویسندگان و تذکره نویسان بعدی، در تالیف آثار خودشان، از انتشارات نقدی مراة الخیال بهره فراوان برده اند. آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته، تجزیه و تحلیل عناصر نقد شعر فارسی تذکرهٔ مراةالخیال است.

واژه های کلیدی: تذکرهٔ مراة الخیال ،شیرعلی خان لودی، بررسی، عناصر نقد شعر فارسی.

* punajam@gmail.com

شیرعلی خان لودی، فرزند علی امجد خان لودی، نویسنده و تذکره نویس فارسی در شبه قاره هند و پاکستان. به گفتهٔ منزوی، او در حدود ۱۰۶۰ق/۱۶۵۰م به دنیا آمد(۱). وی آموزشهای مقدماتی خود را نزد ملا فرخ حسین ناظم هراتی دید. پس از در گذشت ملا ناظم هراتی (۱۰۶۸ق/۱۶۵۸م)، دیگر نتوانست تحصیلات منظمی را داشته باشد، اما از صحبت پدر و دوستانش کسب فیض کرد (۲). پدرش علی امجد خان لودی در ملازمت سلطان محمد شجاع، فرزند دوم شاهجهان، بوده و از این رو شیرعلی خان لودی مدتی در بنگال به سر برده است (۳).

پدرش در ۱۰۸۴ق/۱۶۷۳م و برادرش عبدالله خان، در ۱۰۸۷ق/۱۶۷۶م درگذشتند و به گفتهٔ نقوی:" این مرگ پدر و برادر، برای مولف موجب بسیار حزن و ملال شد و چون مولف دید که این غم و اندوه باعث خرابی حافظهٔ اوشده خود را در کار تحریر و تالیف مشغول داشت؛ تا مگر بدین ترتیب بتواند این غم سبک سازد" (۴).

شیرعلی خان لودی در ۱۰۹۰ق/۱۶۷۹م در خدمت سید شکر الله خان خوافی در آمد.

دربارهٔ سال در گذشت او هیچ آگاهی در دست نیست.

مراة الخیال (۵) مشتمل است براحوال و نمونهٔ ابیات ۱۳۰ شاعر که در ۱۱۰۲ق/۱۶۹۰م به پایان رسیده است (۶).

نظری اجمالی دربارهٔ موضوعات کتاب

دیباچهٔ کتاب: مولف در این قسمت دربارهٔ نظم و نثر بحث کرده و بین آنها مقایسه نموده و نظم را بر نثرترجیح داده و برای اثبات شعر، شواهدی از قرآن و احادیث آورده است.

قسمت ۱ : در ذکر ۵۸ شاعر از رودکی تا خواجه آصف.

قسمت ۲ : در ذکر ۸ شاعر از میرزا جلال اسیر تا سحابی استر آبادی.

قسمت۳: مشتمل است بر ۲۷ تن از قدسی مشهدی تا یوسف بیگ شایق.

قسمت۴: در ذکر ۱۱ شاعر زنده که از "عاقل خان رازی" شروع می شود و به"احمد عبرت" پایان می یابد.

قسمت۵: شامل احوال ۱۱ شاعر که از " شیخ ناصر علی سرهندی" آغاز می شود

و به"شیخ محمد امین وحشت" پایان می پذیرد.

قسمت۶: در ذکر ۱۵ تن شاعر زن.

خاتمه: در احوال مؤلف

مؤلف در ذیل شرح زندگانی برخی شاعران از بعضی کتابهای مورد استفاده نیز نام برده است و از جملهٔ آنها می توان به تذکرهٔ دولت شاه سمرقندی و نفحات الانس جامی اشاره کرد. نثر کتاب ساده و روان است، اما مولف در هنگام ستایش شاعران به نثر مسجع نیز پرداخته است. مولف در ضمن شرح احوال شاعران، ۱۵ رساله در دانشهای گوناگون علوم وفنون را در این کتاب گنجانیده است که شرح آنها بدین گونه است:

۱. در بیان ابتدای شعر

۲. در بیان خط و اقسام آن

۳. در بیان حروف و الفاظ و اعراب

۴. در علم عروض و قوافی

۵. در علم نفس

۶. در بیان معنی تفسیر و تأویل واستعاره

۷. تبصره در باب افضل الذکر

۸. در بیان موسیقی

۹. در علم تعبیر خواب

۱۰. فایدهٔ وجود جنیّات

۱۱. در بیان عشق

۱۲. در بیان خمر

۱۳ . در بیان علم طب

۱۴ . در احوال اقالیم سبعه و عجایب و غرایب عالم

۱۵ . دربیان علم اخلاق

شایان ذکر است که این کتاب در ۱۲۴۷ق/۱۸۳۱م در کلکته و در ۱۲۶۲ق/۱۸۴۸م در بریلی و در ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م در بمبئی و در ۱۳۷۷ش /۱۹۹۸م در تهران به چاپ رسیده است.

تذکرهٔ مراة الخیال نخستین تذکرهٔ فارسی است که در سدهٔ ۱۲ق در شبه قاره تالیف شده است. این اثر دارای بسیاری از عناصر نقد شعر فارسی است که حایز اهمیت بسیار است و از جملهٔ آنها در برخی موارد نوآوری نیز به چشم می خورد. نویسندگان و تذکره نویسان بعدی، در تالیف آثار خود، از اشاره های نقدی او بهرهٔ فراوان برده اند.

عناصر نقد شعر فارسی

شیرعلی خان لودی در ضمن معرفی و بررسی اشعار شاعران به بسیاری از" عناصر نقد شعر فارسی " اشاره هایی داشته است که آنها را می توان چنین خلاصه کرد: نقد زبان (فصاحت و بلاغت ، موسیقی، واژگان و ترکیبات)، زمینه های معنایی و تصویر سازی و تخّیل و صنایع بدیع و زینتهای کلامی، قالب و صورت شعر، نقد از طریق مقایسهٔ شاعران، اظهار نظر های ادبی و جز آن. ما در اینجا به بررسی اشاره های نقدی او می پر دازیم و در ذیل به پاره ای از نمونه های آن که در زمینه های گونا گون ارائه شده است، نیز اشاره می کنیم.

۱ . نقد زبان

مولف در این بخش، اشعار شاعران را از نظر " فصاحت و بلاغت" ، " موسیقی " و "واژگان و ترکیبات" مورد نقد قرار می دهد، اما به عنصر " صرف و نحو " توجهی نشان نداده و هیچ نمونه ای از آن در این اثر نیا مده است.

الف. فصاحت و بلاغت

پاره ای از اشاره های " فصاحت و بلاغت " که از این تذکره استخراج کرده ایم، بدین گونه است:

- مولف در ذیل معرفی رشید الدین وطواط (در سدهٔ ۶ق/۱۲م) چنین نوشته است:

" اعلم الشعرا، رشید الدین وطواط....فاضل و ادیب و ذوفنون و تیز زبان و فصیح بود"(۷).

ابیات زیر، به عنوان مثال، شواهدی برادعای مؤلف است:

"شاها به بارگاه تو کیوان نمی رسد — در ساحت تو گنبد گردان نمی رسد
جایی رسیده ای به مَعالی و مرتبت — کانجا به جهد فکرت انسان نمی رسد
یک لحظه نیست در همه آفاق خافقین — کانجا ز بارگاه تو فرمان نمی رسد
فریاد از این جهان که خرد مند را در او — بهره به جز نوایب و حرمان نمی رسد
جُهّال در تنعم و اربابِ فضل را — بی صد هزار غصه یکی نان نمی رسد
جاهل به مجلس اندر و عالِم برون در — جوید به حیله راه و به دربان نمی رسد
آزرده شد ز حرصِ درم جان عالمان — دیناری از گزافه بدیشان نمی رسد
دردا وحسرتا که به پایان رسید عمر — وین حرصِ مرده ریگ به پایان نمی رسد
منّت خدای را که مرا در پناه تو — آسیب و حادثه به دل و جان نمی رسد
از نظم من به خاک خراسان خزینه هاست — گر شخص من به خاک خراسان نمی رسد
بگذار ماه روزه به طاعت که دشمنت — چون بگذرد به روزه به قربان نمی رسد"(۸)

- همچنین دربارهٔ میرزا خلیل خراسانی (ز در حدود ۱۰۶۰ق/۱۶۵۰م) می نویسد:

"میرزا خلیل خراسانی. جواهرِ زواهر منشوراتش حرز بازوی فصاحت ولالی آبدار غزلیاتش گوشوارهٔ گوش بلاغت"(۹).

ابیات زیر نمونه هایی از این گونه ادعاست:

"دل پرشورمستی فارغ ازدنیای دون دارم — نمی آیم به خود، جایی ازاین عالم برون دارم
به دام افتادنی در طالع من نیست پنداری — تپیدنهای دل را دیده ام بر خود سکون دارم

نشد قسمت در او یک دم به کام دل بر آوردن چه شد از آسمان گر خانهٔ آیینه گون دارم

رسیدن تا شهادت گاه کوی او زمن ناید که پیش رو زسیل اشک صد دریای خون دارم

منِ آزاده از فیض جنون دارم دل شادی اگر دارم غمی گاهی زعقل ذوفنون دارم"(۱۰)

در ضمن معرفی احوال شاعران زیر، اشاره ها به " فصاحت و بلاغت" نیز به چشم می خورد:

سلمان ساوجی (ص۲۳)، احمد عبرت(ص۲۴۵)، اغنه دوست(ص ۲۸۱)، عصمتی (ص ۲۸۱)

(ب). موسیقی

مولف در ذیل معرفی برخی سخنگو یان ، به عنصر " موسیقی " در ساختمان شعر نظر داشته است که از جملهٔ آنها می توان نمونه های زیر رانقل کرد:

– در نمونهٔ زیر که دربارهٔ محسن کاشی است، از رباعی او چنین اظهار نظر می کند:

"این رباعی مولانا محسن کاشی آزمون طبع دشوار پسندان است، زیرا که در او قافیه پوشیده و پنهان است و چون مضمون عالی نیز دارد، باید که صاحب نظران از وی سرسری نگذرند و در تفحّص قافیه اش طبایع سلیمه را بیازمایند، رباعی:

بامن بودی مَنَت نمی دانستم یا من بودی مَنت نمی دانستم

رفتم زمیان من و تو را دانستم تا من بودی مَنت نمی دانستم"(۱۱)

– در ضمن آوردن نمونهٔ ابیات حکیم فیض علی، از غزل او چنین پر داخته است:

" و این غزل ردیف " سرو " از آن سرو خیابان فصاحت است:

" می دهد یاد از قد او قامت مرغوب سرو در گلستان کی توان فارغ شد از آشوب سرو

ناله جان سوز قمری ناوک دلدوز شد تابه یاد آمد مرا قد تواز اسلوبِ سرو

تاکه آن قامت قیامت شد خرامان در چمن ماند در گِل پای رفتار قد مججوب سرو

چون بمیرم از فراق آن بت بالا بلند سبز باید ساختن تابوت من از چوب سرو

بهر تسخیر همه ملک چمن آن گلعذار ساخته پیکان زغنچه تیر ها از چوب سرو
گر خرامی سوی گلشن مر خیابان را فدا باغبان آراید از فرش گل و جاروب سرو
بیند از فیض علی آخر حکیم اندر بهشت لمعهٔ رنگ خوش گل جلوه های خوب سرو"(۱۲)

مؤلف در ذیل معرفی دوست، دربارهٔ قدرت او در علم عروض و قوافی چنین آورده است:

"مسمات، اغنه دوست. دختر درویش قیام سبزواری است. با فضل وبلاغت بوده،

خصوص در علم عَروض و قوافی ممتاز بود. این مطلع دلنشین از او است:

هر کجا آن ماه با زلف پریشان بگذرد هر که کفر زلف او بیند ز ایمان بگذرد"(۱۳)

ج. واژگان و ترکیبات

در این اثر، به واژ گان و ترکیبات شعری سخنگویان نیز توجهی شده است که به پاره ای از آنها در اینجا اشاره می شود.

- در ضمن معرفی اشعار حکیم افضل الدین خاقانی (در سدهٔ ۶ق/۱۲م) می نویسد:

"این قصیده.....مشتمل بر حالات ترسایان و لغات و اصطلاحات ایشان است ...
در اینجا چند بیت که فی الجمله قریب الفهم نمود، قلمی گردید:

فلک کجرو تر است از خطّ ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا
پس از میقات و سعی و حج و عُمره پس از قربان و تعظیم و مصلیّ
مرا از بعدِ پَنْجَهٔ ساله اسلام نزید چون صلیم پند بر پا
رَوَم زنار بندم زین تحکّم رَوَم ناقوس بوسم زین تعدّا
اگر قیصر سِگالد راز زردشت کنم زنده رسوم زَند اوستا
به سر گین خر عیسی ببندم رُعافِ جاثلیق ناشکیبا"(۱۴)

- شیرعلی خان لودی قصیده ای از شیخ محسن فانی (در حدود ۱۰۸۲ق/۱۶۷۱م) را که در ستایش شاهجهان پادشاه (حک ۱۰۳۷.۱۰۶۸ق/۱۶۲۸.۱۶۵۸م) سروده شده است، از نظر واژگان چنین

بررسی کرده است:

"این چند بیت از قصیدهٔ وی که در مدح شاهجهان پادشاه گفته،خالی از لطفی نیست، اکثر الفاظ هندی در آن درج نموده و به طریقی آورده که زیبنده و خوش نما است:

نو بهار آمد به سیر گلشن هندوستان زیبد ار طوطی به جای پر برآرد برگ پان
چشم مردم از سواد هند روشن می شود گو نیارد کس متاع سرمه را از اصفهان
در چمن هر صبح مینا بر کُند راگ بسنت نیست طوطی را به جز کلیان جون بلبل زبان
بس که دارد در چمن میل گرفتاری به سرو زیبد ار قمری ز طوق خویش بندد آشیان
چینه می گیرد چونرگس دست گلچین را به زر لاله می بندد حنا چون گل به پای باغبان
شب ز شبنم هارِ جستیلی به گردن افکند تا تواند شد حریف شاهد هندوستان
باغ و صحرا سبز شد از فیض ابر نو بهار شد همه صحن زمین همرنگ بام آسمان
چشم نرگس از سواد هند روشن می شود گلستانِ لاله را از سرمه پر شد سرمه دان
گرچه گلها هم غزلها خوانده در وصف بهار لیک نبود در چمن چون سبزه کس رطب اللسان
بس که سوسن می کند باده زبان وصف چمن دور نبود گر زحیرت غنچه را وا شد دهان
تا لب جو سبزشد از فیض ابر نو بهار جدولِ رنگار دارد صفحهٔ آب روان
سیم و زر را وام می گیرد ز جستیلی و بیل نرگس از بهر نثارِ ثانیِ صاحبقران
پادشاه قدردان شاه جهان کز فیض او گوشهٔ باغ جهان شد رشک گلزار جنان
از هوای گرم در هندوستان خود باک نیست بر سرش تا سایهٔ بالِ هما شد سایبان
نیست تنها باربردارِ و قارِ او زمین بسته گردون هم کمر در خدمتش از کهکشان
جزیه از کافر گرفتن پیش او چون فرض بود همت از حاتم گرفت و عدل از نوشیروان
هیچ کس ازسفرهٔ احسان او بی بهره نیست شد ز دودِ مطبخش آباد چندین دودمان
در زمان دولتش نَبُود عدو هم بی نصیب می کشد در چشم دشمن سرمه از میلِ سِنان"

(۱۵)

این گونه اشاره هارا در معرفی احوال شاعران زیر نیز می توان مشاهده کرد: رودکی (ص۱۸)، فغفور یزدی (ص۶۲).

۲. زمینه های معنایی

اغلب تذکره نویسان و منتقدان سدهٔ ۱۲ ق در شبه قاره، به "معنی و مضمون" توجه خاصی داشته اند. در این اثر در ذیل معرفی شاعران متآخر و هم زمان شبه قاره، اشاره های فراوان از "معنی ومضمون" نیز دیده می شود که بیشتر آنها به طور کلی به نثر مصنوع و عبارت پردازی ارائه شده است. اینک به نمونه هایی در این زمینه توجه فرمایید:

- دربارهٔ "معانی رسانی" میرزا عبدالقادر بیدل (د۱۱۳۳ ق/۱۷۲۰ م) چنین اظهار نظر می کند:

"حسن معانی از پردهٔ مشکین الفاظش به رنگ شعشعهٔ جمال معشوق از حجاب نقاب نمایان و حروف دلنشین از پرتو مضامین روشن چون خطوط شعاعی مقدمهٔ خورشید تابان. ریزش معانی بر زمین اشعار مثل قطرات باران رحمت بیرون از اندازه و شمار، و کبک خوشخرام از الفاظ آبدار چون ابر نیسان گهر بار".

غزل زیر، به عنوان مثال، شواهدی براین ادعا است:

"مشاطهٔ شوخی که به دست دل ما بست — می خواست چمن طرح کند رنگ حنا بست
آن رنگ که می داشت دریغ از ورق گل — از دور کف دست تو بوسید و به پا بست
آخر چمنی را به سرانگشت تو پیچید — وا کرد نقاب شفق و غنچه نما بست
تا چشم گشاید مژه آغوش بهار است — رنگ سر ناخن چقدر عقده گشا بست
گر وا نگری صنعت مشاطگی ای نیست — سحر است که بر پنجهٔ خورشید سُها بست
زین نور که از شمع سرانگشت تو گل کرد — تا شعله زند آتش یاقوت حنا بست
آب است ز شبنم دل هر برگ گل امروز — کاین رنگ چمن ساز وفا سخت به جا بست
ارباب نظر را به تمنّای نگارش — دست مژه ای بود تحیر به قفا بست
تا عرضه دهد منتخب نسخهٔ اسرار — طراح چمن معنی یک غنچه جدا بست
کیفیت گل کردن این غنچه به رنگی ست — کز حیرت سرشار توان آینه ها بست

بیدل تو هم از شوق چمن شو که به این رنگ شیرازهٔ دیوان تو امروز حنا بست"(۱۶)

غزل دیگری راکه در این مورد می توان ذکر کرد، این است:

" نشد آیینهٔ کیفیت ما ظاهر آرایی نهان ماندیم چون معنی به چندین لفظ پیدایی
به غفلت ساخت دل تا وا رهید از غیرت امکان چه ها می سوخت این آیینه گر می داشت بینایی
دلی خون کردم و در آب دیدم نقش امکان را اگر از قطرهٔ من عالمی راکرد در یایی
ندانم با که می باید در این ویرانه جوشیدن به هر محفل که ره بردم چو شمعم سوخت تنهایی
چسان از سستی طالع ز پا افتاده ام بیدل که تمثال ضعیفم را کند آیینه دیبایی "(۱۷)

- عنصر " معنی " در شعر ملا محمد طاهر غنی کشمیری (د ۱۰۷۹ق/۱۶۶۸م):

" اشعارش مانند گلهای کشمیر همواره با طراوت، معنی و طرز کلامش چون کلام خوبان پیوسته باحلاوت. واردات او را معنی خاص بسیار است و مضامین تازه بی قیاس....

و این بیت از غیب دانیهای او است، نظم:

نگردد شعر من مشهور تا جان در تنم باشد که بعد از مرگِ آهو نافه بیرون می دهد بو را"(۱۸)

- مضامین رنگین در شعر محمد علی ماهر (د ۱۰۸۹ق/۱۶۷۸م):

" محمد علی ماهر. در فنون سخنوری مهارت نیکو داشت. هر صبح آنقدر گلهای مضامین رنگین از چمن طبعش می شکفت که در جیب و دامن فکر گلچینان سخن نمی گنجید و هر شام آن مایه ماه مطالب روشن از مشرق ضمیر منیرش طلوع می کرد که در مشاهده آن دیدهٔ روشن ضمیران خیرگی می نمود "(۱۹)

مؤلف در پایان معرفی احوال او، غزل از وی نقل کرده که بر این مطلب گواه است، ملاحظه فرمایید:

" زاهد ار با ما حریف باده و ساغر شود زهد سرد و خشکش از یک جرعه گرم و تر شود
جای دشمن هم بود بر سفرهٔ اهل کرم بی نمکدان نیست می هر جا که خوان گستر شود
باده نوشان را دهد می قوّت طالع مدام هر که بر سر می کشد ساغر بلند اختر شود
پاک بین را دشمن نظّاره هم بینش فزاست شمع را از پنبه نور چشم افزون تر شود

باعث قدر است پاس عزت خود داشتن چون نریزد قطره آب روی خود گوهر شود

کار ماهر شد تمام از یک نگاه گرم یار چشم شمع افتد چوبر پروانه، خاکستر شود" (۲۰)

علاوه بر شاعران یاد شده، درضمن معرفی و بررسی اشعار سخنگویان زیر دربارهٔ "معنی رسانی و مضمون یابی" آنان نیز اشاره هایی دیده می شود: رودکی (ص۱۸)، کمال الدین اسماعیل (ص ۳۰)، میرزا جلال اسیر (ص ۶۱)، ملا زلالی (ص ۶۲)، فغفور یزدی (ص ۶۲)، محمد جان قدسی (ص ۶۸)، صایب تبریزی (ص ۷۱)، عاقل خان رازی (ص۲۰۵)، میرزا خلیل خراسانی (ص۲۱۴)، عبدالقادر بیدل (ص ۲۴۹)،

معصوم علی خان تاجی (ص۲۵۶)، شیخ عبدالقادر(ص۲۵۷)، راسخ (ص۲۵۸)، وحشت (ص۲۶۰).

مولف دراین اثر به انواع "معنی و مضمون" مانند "فلسفه"، "اخلاق" و"عرفان" توجهٔ خاصی نداشته است و همچنین اشاره ای به عنصر "عاطفه" نیز به چشم نمی خورد.

۳. نقد بلاغی

در این اثر، انواع نقد بلاغی نیز آمده است که بدین شرح است:

یکی تصویر سازی و تخیل؛ و دیگری، صنایع لفظی و زینتهای کلامی که از جملهٔ آنها می توان ایهام، اغراق، تقسیم و مراة النظیر را نام برد.

الف. تصویر سازی و تخیل

در این کتاب در ضمن بررسی اشعار شاعران، به عنصر "تخیل" اشاره های کلی نیز به فراوانی شده است که اغلب آنها در عبارت پردازی برگزار می شود. بسیاری از تذکره نویسان بعدی از این اشاره های او که در زمینه "تصویر سازی وتخیل" ارائه شده است، در تالیف آثار خود بهرهٔ فراوان برده اند. درذیل به پاره ای از نمونه های آن اشاره می کنیم:

- به نمونهٔ زیر که دربارهٔ میرزا مبارک الله واضح (د۱۱۲۸ق/۱۷۱۵م) است، توجه نمایید:

" میرزا مبارک الله. واضح تخلص می کند. بلندی فکر به مرتبه ای است که بی نر دبان طبع رسا عروج بر آن نتوان نمود و شربت گفتارش شهدی است که بی چاشنی استعداد حلاوت آن پی نتوان برد " (۲۱)

غزل زیر او که دارای عناصر "خیال"است، در اینجا نقل می شود:

"تا سوخت حسرت گل حسن تو جان ما — آیینه دار برق بُوَد آشیان ما
دل از تپش ز رفتن خود می دهد خبر — آواز ما بود جرس کاروان ما
گردد فروغ حسن موافق به رنگ عشق — مهتاب سرمه گشت به زخم کتان ما
از گفتوی یاد وصال تو زنده ایم — چون شمع رنگ هستی ما شد زبان ما
شد از فروغ حسن کشی جانم آینه — جز جنس آفتاب ندارد دکان ما
آیینهٔ جمال تو باشد خیال دل — رنگ جنس ظهور کند در گمان ما"(۲۲)

– درذیل معرفی احوال میرزا جلال اسیر(د۱۰۴۹ق/۱۶۳۹م) به عنصر" تخیل " در شعر او چنین پرداخته است:

"بانی بنیاد خیال بندی است و خیال بندان زمان حال رابه پیروی او، سر افتخار بلند است؛ اگر چه طرز خیال به ندرت از قدیم است، چنانچه در بعضی اشعار رودکی و کسائی نیز یافته می شود، ولیکن میرزا جلال اسیر اساس سخنوری بر همین طرز نهاد و این قانون شگرف به دست آینده های قوافل وجود دارد. به هر حال، سخنش بر زبان حال اندکی از تعریف وی به مسامع باریک بینان انجمن موشکافی می رسانند. امعان نظر را در اینجا روز بازار است و فکر های صحیح را با این سخن سرو کار باید که عالی فطرتان از این اشعار سرسری نگذرند، که هر چند تعمّق به کار رود، معانی و لطایف حاصل آید و جلای طبع مَلَکهٔ عروس فکر را معاونت نماید. من نوادِرِ خیالاته:

ای گلشن از بهار خیال تو سینه ها — برگ گل از طراوت نامت سفینه ها
هر جا غمت رواج دهد گوهر شکست — بر سنگ خاره رشک برند آبگینه ها
گر از نسیم رازِ تو عالم چمن شود — بوی گل از صفا دمد از گرد کینه ها
در جستجوی گوهر ذاتت فکنده چرخ — از روز وشب به قلزم حیرت سفینه ها
بخشیده حشمتت بر سلیمان ملکِ فقر — از نقش پای مور کلید خزینه ها

دنیا پرست حسرت جاوید می برد در خاک مانده از دل قارون دفینه ها

در جلوه گاه سنگدلان شو غبار اسیر این است پاس خاطر آیینه سینه ها" (۲۳)

اینک به نمونه های دیگر دراین زمینه، توجه فرمایید:

جنون کوتا نثار دل کنم آشفته رایی را ز عریانی لباس تازه بخشم خود نمایی را

شوم نومید تر چندان که بینم بیشتر سویش تماشا پرده پوشد جلوهٔ حسن خدایی را

به بازار وفا گر خود فروشان را گذر افتد به نرخ کیمیا گیرند جنس نارسایی را

اجل هم جان به منّت می گرفت از کشتهٔ نازت گر از چشم تو می آموخت کافر ماجرایی را

تغافلهای سرشار از شراب لطف خالی نیست به مستی می دهد پیمانهٔ صبر آزمایی را

اسیر از رغم زاهد ساغر سرشارمی خواهد که موج باده شوید سر نوشت پارسایی را (۲۴)

همچنین در ضمن معرفی بیدل چنین پرداخته است:

" مسمات، بیدلی. بسیار خوش طبع و خوش فکر و خوشگو و پاکیزه روزگار بوده "...

این مطلعش در فرقهٔ شعر اشتهار دارد:

روم به باغ و زنرگس دو دیده وام کنم که تا نظارهٔ آن سرو خوش خرام کنم" (۲۵)

افزون بر شاعران یاد شده، در معرفی سخنگویان ذیل دربارهٔ "تصویر سازی" آنان نیز اشاره هایی شده است:

ملا زلالی (ص ۶۲)، صایب تبریزی (ص ۷۱)، احمد عبرت (ص ۲۴۵)، معصوم علی خا ن تاجی (ص ۲۵۶)، میر محمد زمان راسخ (ص ۲۵۸) ، آقا بیگه (ص ۲۸۱) سید بیگم (ص ۲۸۱)، علویه (ص ۲۸۲).

ب. صنایع لفظی و زینتهای کلامی

اشاره های مولف در زمینهٔ صنایع لفظی و زینتهای کلامی که در این اثر به چشم می خورد، بدین قرار است: تقسیم، اغراق، ایهام، مراة النظیر، مطلع و حسن مطلع.

۱. تقسیم

نمونه ای از آن که در ذیل معرفی احوال عبدالواسع جبلی (د۵۵۵ق/۱۱۶۰م)

آمده است، در اینجا آورده می شود:

"چون سلطان سنجر لشکر به غزنین کشید، عبدالواسع در مدح وی این قصیده مشتمل بر صنعت تقسیم بگفت، و اکثری از قدما اتفاق دارند که بهتر از او کسی نگفته، چند بیت از آن جمله به طریق استشهاد ثبت می گردد:

ز عدل کامل خسرو ز لطف شامل سلطان تذرو و کبک و گور و مور بر در کیهان
یکی هم خانهٔ شاهین ، دوم هم خوابهٔ طغرل سه دیگر مونس ضیغم، چهارم همدم ثُعبان
خداوند جهان سنجر که همواره چهار آیت بُوَد در رایت و رای و جبین و روی او پنهان
یکی بهروزی دولت، دوم فیروزی ملّت سه دیگر زینت دنیا، چهارم نصرت ایمان
بنان اوست در بخشش سنان اوست در کوشش لقای اوست در مجلس، لوای اوست در میدان
یکی ارزاق را باسط، دوم ارواح را قابض سه دیگر سعد را مایه، چهارم فتح را برهان
شد اندر عهد او باطل،شد اندر عصر او ناقص شد اندر قرن او زایل، شد اندر وقت او پنهان
یکی ناموس کیخسرو، دوم مقدار اسکندر سه دیگر نام افریدون، چهارم ذکر نوشروان"(۲۶)

۲. اغراق

نمونه ای از آن که در ذیل معرفی سیف اسفرنگ (د در حدود ۶۶۶ق/۱۲۶۷م) یافته ایم،بدین گونه است:

"وی در یکی از قصاید خود، در صنعت اغراق بیتی دارد که همهٔ اهل زمان اتفاق داشتند که این بیت برابر است با دیوانی، و بهتر از آن نتوان گفت، آن بیت این است ":

سونشِ لعل ریزد از پر همای در هوا گر بخورد زکشتهٔ لعل لب تو استخوان"(۲۷)

۳. ایهام

و همچنین نمونه ای از ایهام که در ذیل احوال امیر خسرو دهلوی (د۷۲۷ق/۱۳۲۷م) استخراج کرده ایم، در زیر نقل می شود:

" تصانیف و اشعار فارسی او (خسرو دهلوی) در تذکره ها زیاده از چهار لک بیت نوشته اند و آنچه در علوم دیگر سرزده، متجاوز التقریر و التحریر است و شهرت عام دارد، لهذا به یک بیت از آن عارفِ یقینی، که در صنعت ایهام ذی الوجوه واقع شده و عجب

تر از آن کسی نگفته است، اکتفا نمود؛ و صنعت مذکور چنان است که شاعر لفظی درج نماید که آن را دو معنی یا زیاده باشد، و حضرت امیر در این بیت، لفظی آورده که هفت معنی صحیح از آن بر می آید، و آن بیت این است:

پیلتن شاهی و بسیار است بارت بر سریر زآن مرنج ای ابر و باغ ار گویمت بسیار بار

در لفظ " بار " هفت معنی ظاهر می گردد:

۱) تو پیلتنی، از آن مرنج اگر گویمت بسیار بار؛ یعنی گرانباری بار تو بسیار است.

۲) توشاهی، از آن مرنج اگر گویمت بسیار بار؛ چه بار دادنِ پادشاهان عبارت از جلوس فرمودن است بر سریر سلطنت، و خود را به خاص و عام نمودن.

۳) توشاهی، مرنج اگر گویمت بسیار بار، یعنی بسیار نکو کار، چه بار در لغت نیک کردار است.

۴) توشاهی، از این مرنج اگر گویمت بسیار بار، تو را شاه گویم.

۵) تو ابری، از این مرنج اگر گویمت بسیار بار، یعنی بسیار بارنده.

۶) تو ابری، از این مرنج اگر گویمت بسیار بار، یعنی بسیار ببار.

۷)ای باغ، از این مرنج اگر تو راگویم بسیار بار، یعنی بسیار میوه آور.

واین بیت امیر را تا امروز هیچ کس جواب نتو انست رسانید." (۲۸)

۴. مراعاة النظیر

در نمونهٔ زیر که در بارهٔ لطف الله نیشابوری (د۷۸۶ق/۱۳۸۴م) است، از

مراعات النظیر اشاره رفته است:

"زبدة الصلحا، مولانا لطف الله نیشا بوری مردی دانشمند و فاضل بود. صنایع شعری را از استادان، کم کسی چون او رعایت کرده .....این رباعی مولانا لطف الله در مراعات نظیر، نظیر ندارد و بسا شاعر در تتبع او کوشیدند و مثل آن نتو انستند گفت؛ این است:

گل داد پریر درع فیروزه به باد دی جوشن لعل لاله برخاک فتاد

داد آب سمن خنجر مینا امروز یاقوت سنان آتش نیلوفر داد"(۲۹)

۴. صورت و قالبهای شعر

مولف "صورت و قالبهای شعر" شاعران را از نظر جنبه های گونا گون مورد توجه و نقد قرار داده است. در ضمن معرفی احوال پیشین و متاخر، اشاره های فراوان از آنها وجود دارد، اما در ذکر سخنگویان هم زمان، نمونه هایی بسیار اندک از آنها دیده می شود. ما در ذیل به بررسی انواع آنها که در این اثر آمده است، می پر دازیم:

۱. قصیده

مولف این اثر در ضمن معرفی احوال حدود ۱۶ تن شاعر، به قصاید آنان توجه داشته است و براین اساس می توان گفت که وی از همه بیشتر به این قالب شعر پرداخته است. قصاید شاعران از نظر واژگان و ترکیبات، صنایع لفظی و زینتهای کلامی و زمینه های عاطفی مورد بررسی قرار گرفته است که برخی از نمونه های آن را در صفحات گذشته نقل کرده ایم و در ذیل به پاره ای از نمونه های دیگر آن اشاره می کنیم.

- مولف از قصاید فرید الدین عطار نیشا بوری (د ۶۲۷ق/۱۲۲۹م) چنین اظهار نظر کرده است:

"شیخ را در بیان توحید، قصاید غرّاست، و سیّد عزّالدین آملی که از معتقدان شیخ بود، همواره قصاید وی را شرح نوشتی، از آن جمله این قصیده راکه بعضی از آن قلمی می گردد، شرح منظوم گفته و کار های نیکو کرده است، نظم":

سبحان خالقی که صفاتش زکبریا — بر خاک عجز می فکند عقل انبیا
گر صد هزار سال همه عقل کاینات — فکرت کنند در صفت عزّت خدا
آخر به عجز معترف آیند کای اله — دانسته شد که هیچ ندانسته ایم ما
آنجا که بحر نامتناهی ست موج زن — شاید که شبنمی نکند قصد آشنا
و آنجا که گوش چرخ بدرد ز بانگ رعد — زنبور در سوی نوا چون کند نوا
در جنب نور ذات بود ظلمت گواه — کالبدرِ فی لاطلیعةِ وا لشمسِ فی الضُحی(۳۰)

- اشاره دیگر نویسنده که دربارهٔ قصاید عسجدی (د ۴۳۲ق/۱۰۴۰م)

است، نیز در اینجا نقل می شود:

"عسجدی....قصاید ملایم و متین بسیار دارد"(۳۱)

مولف در ذیل معرفی شاعر یاد شده، نمونهٔ ابیات از قصاید وی نیاورده است.

از قصاید شاعران که در این تذکره از آنها سخنی رفته است، می توان سخنگویان زیر را یاد آور شد:

غضایری رازی (ص ۱۹)، ناصر خسرو (ص۲۳)، عبدالوسع جبلی (ص۲۴)، قاضی شمس الدین طبسی (ص۳۲)، عطار (ص۳۴)، سیف اسفرنگ (ص۳۵)، کمال الدین شیرازی (ص۳۵)، کمال الدین شیرازی (ص۵۴)، شیخ آذری (ص۵۵)، شریف بلخی (ص ۵۷)، میر علی شیر (ص۵۸)، فغفور یزدی (ص۶۲)، قدسی مشهدی (صص ۶۸. ۷۰)، ملافطرت (ص ۱۴۵)، محسن فانی (ص۱۴۶)، شیخ سعید قریشی (س ۱۵۰)

ب. غزلیات

مولف به غزلیات شاعران نیز اظهار نظر کرده است که اغلب آنها مشتمل است بر نقد ذوقی او. به عنوان مثال به این موارد دقت فرمایید:

. در ذیل معرفی حکیم جمال الدین ابواسحاق اطعمه شیرازی (د در حدود ۸۶۰ق/۱۴۵۵م) از غزلیات او می نویسد:

"دیوانی سراپا در توصیف طعام با غزلهای شیرین و اداهای نمکین گفته موسوم با کنزالاشتها گردانیده است وبجز اوهیچ کس دیگر تا امروز این چنین خیال پلاوی نپخته، سبب آن از دیباچهٔ دیوانش معلوم می توان کرد. از آنجا که مصالح آن از شربتخانهٔ طبع خواجه حافظ شیراز گرفت واشعار آن عارف یقینی تضمین کرد، مرغوب طبایع افتاد."(۳۲)

این غزل، به عنوان مثال، شواهدی بر ادعای مؤلف است:

"هر آن هریسه که پیش از طلوع ننهاده ست هوای آن به دل هر که می وزد باد است

کسی به جوهر یکدانهٔ نخود بر سد — که قفل حقّهٔ کیپا به پاچه بگشاده ست
دگر مگوی که نان نو عروسِ سفرهٔ ماست — "که این عجوزه عروس هزار داماد است"
نوشته اند ز روغن به چهرهٔ حبشی — که این سیاه زمالِ مزعفر آزاد است
من آن لَیم که زحلوا عنان بگردانم — که ترک صحبت شیرین به کار فرهاد است
به کار گاه قطایف که رشته می تابند — زلفظ پسته شنیدم که روغن استاد است
حسد چه می بری ای کاسه لیس بر اسحاق — برنج زرد و عسل روزی خدا داد است"(۳۳)

– این گونه اشاره را در نمونهٔ زیر که دربارهٔ سعید ملتانی (د۱۰۸۷ق/۱۶۷۶م) است، نیز می توان مشاهده کرد:

"این غزل عجیب بر این طرز غریب از واردات خاطر او (سعید ملتانی)است:

نفس نفس مکن ای بوالهوس هوس به هوس — مرو چو مرغ اسیر از قفس، قفس به قفس
به غیر یاد خدا هر نفس که می گذرد — ندامتی ست مرا زان نفس، نفس به نفس
گذشت قیس حزین و هنوز می گوید — حدیث او ز زبان جرس، جرس به جرس
رموز بدمنشان بد منش نکو داند — کند سخن به زبان مگس، مگس به مگس
به هم بسنج سعیدا سخن که می تازند — به آزمودن گام فرس، فرس به فرس"(۳۴)

ج. رباعی

رباعی در این اثر، از نظر "معنی"، "موسیقی" و "خیال" مورد بررسی قرار گرفته است نمونه ای از آن که در زمینه"موسیقی" است، در صفحات گذشته در بخش نقد زبان آورده ایم و در ذیل به نمونه های دیگر آن اشاره می کنیم.

.در نمونهٔ زیر که دربارهٔ سحابی نجفی (د۱۰۱۶ق/۱۶۰۷م) است، رباعیات او را از نظر "معنی" چنین بررسی کرده است:

"مولانا سَحابی نجفی. محقق وصاحب حال بود. در مطاوی چهار مصراع رباعی، هزاران معانی بلند و مطلب ارجمند ودیعت نهاده و از نعمت خانهٔ معنی، بهره ای تمام به گرسنه چشمان روشن پیرای بینش رسانیده" (۳۵)

اینک چند نمونه از معانی رسانی او:

" هر کس به درون خویشتن ره داره　　در چشم شه و گدا گذرگه داره
دریا خود و غوّاص خود و گوهر خود　　هان غوری کن که این سخن ته دارد"

" از خلق جهان هر که خبر دار تراست　　عاجز تر و مفلس تر و بیکار تراست
در باغ زمانه باغبانی می گفت　　خوش میوه ترین درخت کم بار تراست"(۳۶)

۵. نقد از طریق مقایسه بین شاعران

در این اثر در ضمن معرفی احوال و بررسی شعر شاعران، اشاره هایی از آن نیز می توان یافت. به عنوان مثال به این موارد دقت فرمایید:

۱. مقایسه بین شاعران

در نمونه ای از آن که دربارهٔ ظهوری ترشیزی (د۱۰۲۶ق/۱۶۱۷م) است، مولف او را با نظامی گنجوی(سده ۶ق/۱۲م) چنین مقایسه کرده است:

" روزی در مجلس شیخ ناصر علی سرهندی که در خیال بندی دعوی ارجمندی دارد، مذکور شعرای سلف درمیان آمده بود، گفت: "بر روی زمین بهتر از ظهوری نیا مده." شخصی گفت: "چرا این چنین می فرمایید، یکی از قدما شیخ نظامی گنجه ای است که سخن او به فهم ظهوری هم نرسیده باشد." ناصر علی گرم شده گفت: "مگو، بلکه ظهوری آن سخن را قابل فهمیدن ندانسته باشد." اما به اعتقاد مولف این اوراق اگر بالفرض و التقدیر این حرف راست هم بوده باشد، بر زبان آوردنش خالی از بی باکی و ترک ادب نیست.

بزرگش نخوانند اهل خرد　　که نام بزرگان به زشتی برد

اگر هزارسال ظهوری و دیگر زمانیان، تلاش کنند آن قبولیت و اعتبار که بنا بر تصفیهٔ باطنی و کمال استعداد به آن مردان خدای حاصل بود، نیابند؛ بلکه از همین نخوتها است که

سخن ارباب با همه پرکاری و نازکی بر دلها مؤثر نیست."(۳۷)

ب. مقایسه بین شعر شاعران

اشاره ای از آن که در ضمن آوردن نمونهٔ غزل از شیخ ناصر علی سرهندی (د۱۱۰۸ق/۱۶۹۶م) ارائه شده است، در اینجا نقل می شود:

"تو چون در جلوه آیی، مغز جان سیماب می گردد — تجلی می کند برقی که آتش آب می گردد
دلی در سینه دارم از کتان یک پرده ناز ک تر — که بر زخمش نمک تا می زنم، مهتاب می گردد
نیاز عالمی را قبله ای چون از میان رفتی — تهی از خویشتن هر کس که شد، محراب می گردد
نمود آرزو از سینهٔ عاشق نمی آید — در این آیینه تمثال از حرارت آب می گردد
علی از شوخی طرز سخن آرا مها دارم — که گر بر گوش حاسد می خورد، سیماب می گردد"

چون شیخ ناصر علی این غزل بگفت، در شاهجهان آباد آوازه در انداخت که هر کس این غزل را جواب تواند رسانید، اگر در ملک سخن دعوی خدایی کند، من به وی ایمان می آورم. از اتفاقات، هیچ یکی از موزونان لب به جواب نگشود، مگر احمد عبرت به اشارهٔ میرزا عبدالقادر بیدل غزلی که در دیوانش مرقوم است، بگفت و شیخ بعد از استماع آن سکوت ورزید. آن غزل بی نظیر این است:

شب که از کیفیت می برق حسنش تاب داشت — از شکست رنگ گل صحن چمن مهتاب داشت
رنگ بر رخسار خوبان از تماشایش نماند — شاخ گل را خجلت از موج عرق سیراب داشت
نقش دنیا در دل بی طاقتم صورت نبست — آب در آیینه ام خاصیّت سیماب داشت
شب که برق غیرتش می زد به روی حرف و صوت — ناله از خاکستر دل بستر سنجاب داشت"(۳۸)

ج. تتبع

شاعران فارسی زبان از دیر باز به استقبال یکدیگر شعر سروده و به تتبع پرداخته اند. مؤلف در ذیل برخی شاعران به آن نیز توجه دارد. به عنوان مثال به موارد زیر دقت فرمایید: مؤلف در ضمن معرفی سنائی غزنوی (د۵۳۵ق/۱۱۴۰م)چنین می نویسد:

"حضرت مولوی جلال الدین رومی که قطب وقت بود، هم در مثنوی و هم در دیوان خود به پیروی او (= سنائی) اقرار کرده و با آن همه فضل و کمال، خود را از مُتابعان

او دانسته، در مثنوی می فرماید:

ترک جوشی کرده ام من نیم خام از حکیم غزنوی بشنو تمام

ودر غزلیات می گوید:

"عطّار روح بود و سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم"(۳۹)

درنمونهٔ دیگر که دربارهٔ محمد جان قدسی مشهدی (د ۱۰۵۶ ق/۱۶۴۵ م)است، از غزل او چنین اظهار نظر کرده است:

" و این غزل محمد جان که در تتبع ففغور گفته و از پیش برده ، مشهور است :

دارم دلی اما چه دل صد گونه حرمان در بغل چشمی و خون در آستین، اشکی و طوفان در بغل

کو قاصدی از کوی او تا در نثار مقدمش هر طفل اشک از دیده ام آید برون جان در بغل

بوی تو را یک صبحدم گر باد آرد در چمن گل غنچه گردد تا کند بوی تو پنهان در بغل

بُرقع ز عارض بر فکن یک صبحدم تا از صبا گردد فرامش صبح را خورشید تابان در بغل

قدسی ندانم چون شود سودای بازار جزا او نقد آموزش به کف، من جنس عصیان در بغل" (۴۰)

۶. اظهار نظر های ادبی

نمونه هایی از آن که در این اثر یافته ایم، بدین گونه است:

– مولف در مقدمهٔ این کتاب از نخستین سخنگوی فارسی چنین اظهار نظر کرده است:

"اول کسی که به زبان فارسی شعر گفته بهرام گور بود وسببش آن است که وی محبو به ای داشت که آن را دلا رام چنگی می گفتند و او ظریفه و نکته دان و راست طبع و موزون حرکات بوده. روزی بهرام به حضور وی در بیشه به شیری در آویخت و آن شیر را هر دو گوش گرفته، بر هم بست و از غایت تفاخر بدان دلاوری بر زبان بهرام گذشت:

منم آن پیل دمان و منم آن شیر یله

و مقرر چنان بود که هر گونه از بهرام سخن سرزدی،دلارام مناسب آن جواب رسانیدی، بهرام گفت: جواب این سخن چه داری؟ دلارام گفت:

نام بهرام تو را و پدرت بوجبله" (۴۱)

– در ذیل معرفی رودکی سمرقندی (د در حدود ۳۳۰ق/۹۴۱م) چنین می نویسد:

"اول کسی که شعر فارسی را مدون ساخت او(= رودکی) است" (۴۲)

– و در ضمن معرفی احوال اسدی طوسی (سده ۵ق/۱۱م) چنین می آورد:

" بعضی مورخین بر آنند که چون فردوسی از غزنین فرار نمود و به طوس آمد و مرض موت بر وی عارض گردید، اسدی را طلب نموده وصیت کرد که قلیلی از نظم شاهنامه باقی مانده و حال بر من تنگ است و به غیر از تو کسی نمی دانم که این را تواند به اتمام رسانید. پس به موجب اشارهٔ فردوسی، چهار هزار بیت از اول استیلای عربی بر عجم که آخر شاهنامه است، از منظومات او است. " (۴۳)

۷. ملاحظات دیگر مؤلف

اکنون سعی می کنیم اشاره های مولف را که در زمینه " نقد ذوقی" و "تازه گویی" ارائه شده است، مورد بررسی قرار دهیم.

الف. نقد ذوقی

در ذیل معرفی برخی شاعران، مولف به شعر آنان چنین اشاره هایی داشته است که می توان آنها را تحت عنوان " نقد ذوقی" بر شمرد. به عنوان مثال به نمونه های زیر توجه فرمایید:

☆ مولف در ذیل معرفی آرزوی سمرقندی چنین اظهار نظر کرده است:

"مسمات، آرزویی.....بسی خوشگوی و شیرین کلام بوده..... و سخن را بسیار نازک گفتی، چنانچه این مطلع برجسته یادگار او است:

شدیم خاک رهت گر به درد ما نرسی چنان رویم که دیگر به گرد ما نرسی" (۴۴)

☆ در ضمن معرفی بابر پاد شاه (حک ۹۳۷.۹۳۲ق/۱۵۳۰.۱۵۲۵م)چنین آورده است:

"طبع موزون آن شهریار دریا دل بسا درهای آبدار سخن برطبق روزگار گذاشته و این غزل نمونه ای از واردات طبع فیاض او است:

در دور ما ز کهنه سواران یکی می است — و آن کو دم از قبول نفس می زند نی است
این سلطنت که ما ز گداییش یافتیم — دارا نداشت هرگز و کاووس را کی است
دانی کمان ابروی جانان سیه چراست — کز گوشه هاش دود دل خلق در پی است
دارد به زلف او دل زنّار بند ما — سودای کفر و کافری وهرچه در وی است
بابر رسید نالهٔ زارت به گوش یار — مجنون و قوف یافت که لیلی در این حی است"(۱)(۴۵)

این گونه نقد را در معرفی احوال شاعران زیر نیز می توان مشاهده کرد:

خواجو کرمانی (ص ۴۰)، خواجه ناصر نجاری(ص ۴۵)، میرالهی (ص ۱۰۴)، ملاصبحی (ص ۱۴۳)، خواجه معین الدین (ص ۲۱۳)، میرزا اعجم قلی ترکمان (ص ۲۱۸)، سر خوش (ص ۲۴۳)، آرزویی (ص ۲۸۰)

ب. تازه گویی

اشاره هایی که از آن در این تذکره یافته ایم، بدین گونه است:

. در نمونهٔ زیر که دربارهٔ محمد تقی اندجانی است، چنین اظهار نظر کرده است.

"جوان خوش جبهه و شکفته پیشانی است و بنا بر کمال پردلی و دلاوری، پردل تخلص می کند و تلاش تازه گویی بسیار دارد. از او است:

با خیال سر زلف تو بغلگیر شدیم — سر ختیم آنقدر از شوق که اکسیر شدیم
ای بسا سنگ که خوردیم چومجنون بر سر — رایگان نیست که شایستهٔ زنجیر شدیم
رقص ما بر در قصّاب غمش بود بسی — آنگه از پای نشستیم که تکبیر شدیم
کی کشیم از قدح بوالهوسان بادهٔ عیش — ماکه با آب و گل درد تو تخمیر شدیم
قصر تن راست چو ویران شدن آخر در پیش — پر دلا بهر چه وابستهٔ تعمیر شدیم"(۴۶)

افزون بر نمونهٔ یادشده، در معرفی سخنگویان ذیل اشاره هایی دربارهٔ عنصر "تازه گویی" نیزمی توان استخراج کرد.

فغفور یزدی (ص ۶۲)، ظهوری ترشیزی (۶۲)، شیخ عبدالقادر (ص ۲۵۷)،

ارزیابی کتاب

تذکره مرآة الخیال، نخستین وسود مندترین تذکره فارسی در سده ۱۲ ق در شبه قاره است که بسیاری از عناصر مهم نقد شعر فارسی را در بردارد چنان که در صفحات گذشته اشاره کردیم، مولف در زمینه"نقد زبان" اشعار سخنگویان را از دیدگاه"فصاحت و بلاغت"، "نقد موسیقی" و"واژگان و ترکیبات" مورد بررسی قرار داده است، اما به عنصر "صرف و نحو" هیچ توجهی نشان نداده است. و همچین از زمینه های معنایی به "معنی و مضمون" اشاره های فراوان و خوبی دارد. اما هیچ نمونه ای انواع " معنی و مضمون" مانند "اخلاقی"، "فلسفی"، "عرفانی"و جزآن، در این اثر به چشم نمی خورد.

" تصویر سازی و تخیل "، مهم ترین مبحث نقد بلاغی است که نمونه های آن در این کتاب فراوان است. مولف احوال ۱۳ تن شاعر معاصر را تحت عنوان "ذکر خیالان و خیال بندان"آورده است که بدین قرار اند: محمد افضل سر خوش، احمد عبرت، ناصر علی سرهندی، بیدل دهلوی، محمد نیاز، معصوم علی خان تاجی، محسن فانی، محمد مقیم ، عبدالقادر اولیا، محمد زمان راسخ، میرزا مبارک الله واضح و محمد امین و حشت. افزون بر این ، وی در معرفی احوال برخی شاعران دیگر به عنصر " تخیل " نیز توجه داشته است. شایان ذکر است که شیرعلی خان لودی به عنصر تخیل به طور کلی در ساختمان شعرشاعران نظر دارد و به تشبیه، استعاره، کنایه و جزآن که از مباحث "خیال" به شمارمی رود، نپر داخته است. ما به نمونه ای از "اغراق "که آن را از مباحث "خیال" و بدیع دانسته اند در بخش صنایع لفظی و زینتهای کلامی اشاره کرده ایم. از اشاره های مولف در زمینهٔ صنایع لفظی و زینتهای کلامی می توان تقسیم، ایهام، مراعات النظیر را نام برد. شیرعلی خان لودی نمونه ابیات خوبی از آنها آورده است که نشاند هندهٔ ذوق و انتخاب وی است.

اشاره های" صورت و قالبهای شعری " او نیز در این تذکره فراوان است که تنهادر ذیل معرفی احوال شاعران پیشین و متاخر دیده می شود و در

ذکر شاعران هم زمان نمونه هایی از آنها بسیار اندک است. افزون بر این، نمونه هایی از "نقد از طریق مقایسه شاعران"، " اظهار نظر های ادبی"، " نقد ذوقی" و" تازه گویی" را در این اثر می توان یافت.

مولف در نقد هر شاعر به تمام جنبه های شعر او نپر داخته است، بلکه به یک یا چند جنبه شعری او اشاره کرده است که مبتنی بر نقاط قوت است و به معایب آنها هیچ اشاره ای ندارد. نثر این کتاب در اغلب موا رد، ساده، روان و آسان فهم است، اما برخی از عناصر نقد شعر فارسی به نثر مصنوع و پر تکلف ارائه شده است و از جمله آنها می توان به"معنی و مضمون" و "تصویر سازی و تخیل" اشاره کرد. در صفحات گذشته نمونه های فراوان از آنها نقل کرده ایم و در اینجا به برخی از نمونه های دیگر آنها نیز اشاره می کنیم.

. مولف این تذکره، دربارهٔ شیخ محمد امین وحشت (سده ۱۱ ق/۱۷ م) چنین می نویسد:

" افسون کلامش مار گزیده های زهر فراق دلدار را سحر حلال و عقده گشای طلسم سر بستهٔ معانیش به ناخن تدبیر وقت گزینان مُحال. فکر بلندش در اظهار مضامین روشن مشرق نور و کلک در خشانش از بارقه تو ضیح الفاظ چون مشعل وادی طور"(۴۷).

. و همچنین در ذیل معرفی میرزا عبدالقادر بیدل می نویسد:

" میرزا عبد القادر بیدل. زلال فکرش در صدف گوشها نیسانی می کند و سحاب سخنش در چمن هوشها باغبانی می نماید. پروازان اوج سخن سنجی اگر در هوای دریافت مطلب بلندش فکر ها رابه عالم بالا فرستند رواست و صدر نشینان انجمن نکته دانی اگر طوطی طبع رابه امید طلاقت در مقابل آیینهٔ فکر صاجش گذارند، سزا "(۴۸).

بسیاری از اشاره های نقدی شیر خان لودی که در ضمن بررسی شعر شاعران گونا گون در زمینه های مختلف ارائه می شود، در تذکره های بعدی تکرار شده

است، از این رو می توان گفت که تذکره نویسان بعدی در هنگام تالیف آثار خود نظرات انتقادی شیر خان لودی را در نظر داشته و مورد استفاده قرار داده اند و گاهی به اختلاف نیز پر داخته اند. ازجمله آنان می توان به این تذکره نویسان اشاره کرد: محمد افضل سر خوش، نویسنده کلمات الشعرا (نوشته ۱۱۰۸ق/۹۶۷۹م)؛ بندرابن داس خوشگو، مولف سفینهٔ خوشگو، (نوشته ۱۱۴۷ق/۱۷۳۴م)؛ سراج الدین علی خان آرزو، نگارندهٔ تذکره مجمع النفایس (نوشته ۱۱۶۴ق/۱۷۵۱م)؛ و آزاد بلگرامی، نویسنده تذکره خزانهٔ عامره (نوشته۱۱۷۶ق/۱۷۶۳م)، و از جمله عناصر نقد شعری که نویسندگان بعدی از تذکرهٔ مراة الخیال استفاده کرده اند. عناصر موسیقی"تصویر سازی" "تخیل"،"معنی" را نام برد. به عنوان مثال به نمونه هایی اشاره می کنیم:

موسیقی: اشاره های زیر که دربارهٔ شیدا فتحپوری (د۱۰۸۰ق/۱۶۶۹م است، در اینجا نقل می شود.

– شیرعلی خان لودی در کتاب خود، تذکرهٔ مراة الخیال، از قدرت شیدا فتحپوری در زمینهٔ موسیقی چنین اظهار نظر کرده است:

"شیدا .....در علم عروض و قوافی ضرب المثل بود" (۴۹)

از اشاره زیر که محمد افضل سر خوش در بارهٔ شیدا فتحپوری ارائه کرده است، چنین به نظر می رسد که وی نظر شیرعلی خان لودی را در نظر داشته است:

"ملا شیدا..... شاعر غرا، پر گو و قافیه پیما است"(۵۰)

آزاد بلگرامی، در تذکره خزانه عامره، با نظر یاد شده شیرعلی خان لودی چنین به اختلاف پرداخته است:

"شیر خان در تذکره خود می نویسد که شیدا در علم عروض و قوافی ضرب المثل بود.

مولف [آزاد] گوید در دیوان شیدا غزل نه بیت موجود است که مطلعش این است:

رمز دهن تنگ تو شگافته باشد گر دل اثر غیر سخن یافته باشد

در باقی این غزل، بعضی مصاریع وزن غیر (از) وزن مطلع دارند و بعضی

مصاریع وزن را الوادع گفته اند. حسن مطلع غزل این است:

چون من کسی نگفت ز تیزی خوی او کو را زبان چو خامه نه بشگافته باشد

مطلع غزل بحر هزج است. تقطیعش "مفعول"مفاعیل، مفاعیل، فعولن" و مصراع اول حسن مطلع بحر مجتث است. تقطیعش "مفعول ، فاعلات، مفاعیل،فاعلین" و مصرع ثانی حسن مطلع ناموزن است" (۵۱)

تخیل: به اشاره های زیر که دربارۀ میرزا مبارک الله واضح (د ۱۱۲۸ق/۱۷۱۵م) است، توجه فرمایید.

– شیرعلی خان لودی از "تصویر سازی" میرزا مبارک الله واضح چنین اظهار نظر کرده است:

''میر زا مبارک الله. واضح تخلص می کند. بلندی فکر به مرتبه ای است که بی نردبان طبح رسا عروج بران نتوان نمود. "(۵۲)

سراج الدین علی خان آرزو در تذکره خود، مجمع النفایس، دربارۀ میرزا مبارک چنین می پردازد:

" طرز خیال که طریقۀ متاخران است، منظور کلی (= میرزا مبارک الله وضح) بود "(۵۳)

معنی: اشاره های نقدی شیر خان لودی و محمد افضل سرخوش که دربارۀ فغفور یزدی است، در اینجا نقل می شود. از نظر سرخوش چنین می فهمیم که وی از نقد شیر خان لودی، بهره برده است.

– شیر خان لودی دربارۀ شعر فغفور یزدی چنین پر داخته است:

"فغفور یزدی. به طلاقتِ لسان و عذوبت بیان و تازه گویی و نادر الکلامی پایۀ امتیاز داشت. دیوانش در بوستان سخنوری نهالی است سراپا آراسته به گلهای الفاظ رنگین، و درجی است

مشحون از جواهر آبدار معانی دلنشین" (۵۴)

و سرخوش دربارۀ فغفور یزدی می نویسد:

"از تازه گویان و معنی یابان بوده. "(۵۵)

حواشی:

۱. منزوی، احمد، فهرستواره،۱۹۵۲/۳

۲. نقوی، تذکره نویسی، ۲۲۱

۳.همان جا؛ گلچین معانی، تاریخ تذکره های فارسی، ۲۴۲/۲؛نبی هادی،566.

۴. گلچین معانی، تاریخ تذکره های فارسی، ۲۴۲/۲

۵. برای آگاهی بیشتر از این کتاب، نک: استوری، ۸۲۴؛ منزوی، احمد، فهرست مشترک،

۸۴۵/۱۱؛ نقوی، "تذکره های شعرا،، ۲۴۷/۴

۶.منزوی، احمد، فهرستواره، ۱۹۵۲/۳ ؛ نبی هادی، ۵۶۶

۷. لودی، ۲۷

۸. همو، همان جا

۹. همو، ۲۱۴

۱۰. همو، ۲۱۷

۱۱. همو، ۶۸

۱۲. همو، ۲۲۰

۱۳. همو، ۲۸۱

۱۴. همو، ۲۵،۲۴

۱۵. همو، ۱۴۷،۱۴۶

۱۶. همو، ۲۵۱

۱۷. همو، ۲۵۲

۱۸. همو، ۱۴۲

۱۹. همو، ۱۷۵

۲۰.همو، ۱۷۶

۲۱. همو، ۲۵۹

۲۲. همو، ۲۵۹

۲۳. همو، ۵۹

۲۴. همو، ۶۱.۶۲

۲۵. همو، ۲۸۱

۲۶. همو، ۲۴

۲۷. همو، ۳۵

۲۸. همو، ۳۹

۲۹. همو، ۴۶

۳۰. همو، ۳۴

۳۱. همو، ۲۱

۳۲. همو، ۵۰

۳۳. همو، ۵۱

۳۴. همو، ۱۵۲

۳۵. همو، ۶۷

۳۶. همو، ۶۷.۶۸

۳۷. همو، ۶۳

۳۸. همو، ۲۴۹

۳۹. همو، ۲۷.۲۸

۴۰. همو، ۸۰

۴۱. همو، ۷

۴۲. همو، ۱۸

۴۳. همو، ۱۹

۴۴. همو، ۲۸۰

۴۵. همو، ۵۶

۴۶. همو، ۲۱۸

۴۷. همو، ۲۶۰

۴۸. همو، ۲۴۹

۴۹. همو، ۷۵

۵۰. سرخوش، ۵۶

۵۱. ص ۲۸۰

۵۲. ص ۲۵۹

۵۳. ص ۸۳

۵۴. ص ۶۲

۵۵. کلمات الشعرا، ۸۸

کتابشناسی:

- آزاد بلگرامی ، خزانه عامره، کانپور، ۱۸۷۱م
- سر خوش، محمد افضل، تذکره کلمات الشعراء به کوشش صادق دلاوری، لاهور، ۱۹۴۲م
- گلچین معانی تاریخ تذکره های فارسی، تهران، ۱۳۶۳ ش
- لودی، شیر خان، تذکرهٔ مراة الخیال، به کوشش حمید حسنی، تهران، ۱۳۷۷ ش
- منزوی، احمد، فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی در پاکستان، اسلام آباد، ۱۴۰۳ق
- همو،فهرستواره کتابهای فارسی، تهران، ۱۳۷۶ ش
- نقوی، علی رضا، تذکره نویسی در هندو پاکستان، تهران، ۱۳۴۳ ش
- Nabi Hadi, Dictionary of Indo. Persian Literature, Dehli, 1995
- Storey, G,A, Persian Literature, London, 1953

Safeeneh
A Research Journal of Persian
Language Literature and Culture
No 9, 2011 pp 99-128

سفینه
مجلهٔ تحقیقی در زمینهٔ زبان ، ادبیات و فرهنگ فارسی
شمارهٔ ۹ ، ۲۰۱۱ میلادی ، صص ۹۹-۱۲۸

مناقب علوی، اولین حماسهٔ دینی منثور در شبه قاره

دکتر مریم خلیلی جهانتیغ ،
دانشیار دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدن، ایران
دکتر فاطمه الهامی ،
استادیار دانشگاه دریانوردی و علوم دریایی چابهار

چکیده:

مناقب علوی در زمرهٔ آخرین آثار منثور فارسی در قرن سیزدهم هجری قمری است که به دست یکی از شاهزادگان و امرای تالپور یعنی میر حسین علی خان در حیدرآباد سند نوشته شده است.

محتوای این اثر در مدح و منقبت مولای متقیان حضرت علی (ع) است. این اثر جامع کلیهٔ مطالبی است که در بارهٔ آن حضرت در قالب داستان ها و حکایات اسطوره ای و روایات تاریخی از متون مختلف در این اثر عظیم گردآوری و بازنویسی شده است.

از آنجایی که نویسندهٔ این اثر در توصیف ویژگی های شخصیتی و اخلاقی و ذکر رشادت ها و دلاوری های آن حضرت اغراق و بزرگ نمایی نموده است، این اثر به عنوان یک حماسهٔ دینی قابل ملاحظه

* maryam2792@yahoo.com

است.

در این مقاله سعی شده است ابتدا به بررسی منقبت و پیشینهٔ آن در ایران و شبه قاره که پایه و اساس حماسه های دینی است، بپردازیم و سپس با تعریف حماسهٔ دینی و معرفی نمونه های برجستهٔ آن ویژگی های مشترک در حماسه های دینی را بیابیم و به مقایسهٔ آنها با این اثر منحصر به فرد، به تبیین این موضوع بپردازیم که مناقب علوی می تواند در ردیف حماسه های دینی قرار بگیرد.

واژگان کلیدی: مناقب علوی ، حماسهٔ دینی ، میرحسین علی تالپور ، منقبت

مقدمه:

از جمله آثار ارزشمند و منحصر به فرد نثر فارسی در منقبت و فضایل امیر مؤمنان حضرت علی (ع) نسخه خطی "مناقب علوی" است . اثری که در قرن سیزدهم هجری قمری در حیدرآباد سند به صورت مفصل و گسترده ای در ۱۷۵۰ صفحه به رشته تحریر در آمد . نویسندهٔ آن میرحسین علی خان تالپور فرزند نور محمد خان از شاهزادگان و امرای تالپور است.

امرای تالپور که آخرین حاکمان و فرمانروایان فارسی زبان شبه قاره هستند و در فاصلهٔ سال های(۱۲۶۰-۱۱۹۹هـ.ق) در سند حکومت داشتند، چند ویژگی برجسته دارند:

ابتدا اینکه علاقهٔ وافری به زبان و فرهنگ فارسی داشتند و آن را زبان رسمی و درباری خود قرار دادند و مکاتبات رسمی خود را به این زبان انجام می دادند.

دیگر اینکه اکثر امرای این خاندان، شاعر و نویسنده و صاحب اثر هستند و آثار نسبتاً فراوانی به نظم و نثر فارسی آفریدند و دیوان های بزرگ مشتمل بر هزاران بیت به یادگار گذاشتند که اکنون به صورت خطی و چاپی در

کتابخانه ها و در منازل شخصی اولاد این خاندان فرهنگ دوست وجود دارد. بدین لحاظ دوران آنان از غنی ترین و پربارترین ادوار شعر و ادب فارسی در شبه قاره محسوب می شود.

اما شاخص اصلی این خاندان به لحاظ اعتقادی، شیعی بودن آنان است که در آثار به جا مانده، این ویژگی به طور بارزی می درخشد. حاکمان تالپوری خاضعانه و خالصانه ، ارادت و اخلاص، عشق و تدین خود را به ائمه اطهار، به زبان شیوای فارسی بیان کردند.

از طرف دیگر هم زمان با هجوم استعمار انگلیس به سند و پاکستان و از میان رفتن قدرت حاکمیت این خاندان فرهنگ دوست، آثار به جا مانده از این دوران، در زمره آخرین آثار زبان فارسی سند قرار گرفت. آثاری که یادگار اوج شکوفایی فرهنگ و زبان فارسی در قرن سیزدهم هجری قمری در ایالت سند پاکستان است.

پرورش میر حسین با توجه به ذوق و استعدادش در حوزهٔ دینی و ادبی در چنین خاندانی از او نویسنده و شاعری نسبتاً متوسط آفرید و سبب شد که جدا از "مناقب علو" آثار دیگری نیز در نظم و نثر فارسی بیافریند.

اما در خصوص مناقب علوی که نگارنده تصحیح آن را به انجام رسانیده است، ذکر چند ویژگی خاص ضرورت دارد که یکی از آن موارد موضوع اصلی این مقاله می باشد:

ابتدا اینکه مناقب از دو نظر حائز اهمیت می باشد : یکی به لحاظ جنبه های دینی و مذهبی و دیگر از نظر زبان و توجه به گسترش حوزهٔ زبان فارسی در فراسوی مرزهای ایران.

دیگر اینکه نویسنده از امرا و حاکمان تالپور است و شنیدن مناقب حضرت علی(ع) از زبان یک حاکم سندی ، آن هم به زبان فارسی تازگی دارد و از اهمّیت بسزایی برخوردار است.

از طرفی مناقب علوی تک نسخه ای و منحصر به فرد می باشد و در زمرهٔ آخرین آثار دوران شکوفایی زبان فارسی در سند محسوب می شود.هم چنین این اثر در گنجینه خانوادگی تالپور قرار دارد و مدت ها در آنجا محفوظ و در نتیجه ناشناخته و گمنام باقی مانده است و تاکنون در اختیار علاقه مندان قرار نگرفته و برای اولین بار به ایران راه یافته است.

نکتهٔ دیگر اینکه هر چند مناقب نویسی در پاکستان موضوع تازه ای نیست، به خصوص توجه به اعجاز حضرت علی(ع) ، مناقب وی و شگفتی های مربوط به رشادت ها و شجاعت های آن امام همام در آثار فارسی زبانان آن دیار بسیار معمول و متداول بوده است و پیشینه ای دیرینه دارد، اما موضوع این اثر عظیم ۱۷۵۰ صفحه ای، به طور کامل اختصاص به آن حضرت دارد و نویسنده در ذکر تاریخ و واقعیت، حماسه و امور فرا واقعیت ، داستان و حکایت و حسب حال نه تنها از هیچ نکته و دقیقه ای فروگذار نکرده ، بلکه برخی موارد را بارها و بارها تکرار نموده است که از این نظر بی همتا و در خور توجه است.

اما نکتهٔ مهم اینکه نویسنده در باب موضوع کلی اثر یعنی مدح و منقبت، رشادت ها و شجاعت های آن حضرت به صورت زایدالوصفی با بزرگ نمایی و اغراق به توصیف و تمجید پرداخته است، به طوری که می توان آن را در حد یک حماسهٔ دینی مطرح کرد. در این مقاله سعی بر این است که به تبین این محور بپردازیم . پیش از ورود به این مبحث ابتدا به ذکر نکاتی در باره منقبت و پیشینه و جایگاه آن در ایران و شبه قاره که خمیر مایهٔ اصلی حماسهٔ دینی است، می پردازیم:

منقبت موضوع محوری مناقب علوی:

نویسنده از طریق بیان حکایات ، روایات و اشعار مذکور با عشق و اخلاص و ارادت به بیان رشادت ها، جنگ آوری ها، مردانگی ها و شجاعت های آن حضرت با ذکر موضوعات تاریخی پرداخته است و گاه فراتر از آن نیز

حکایات و اشعاری دارد که در آن افسانه سازی ها و اسطوره پروری ها به چشم می خورد. شیفتگی مؤلف در بیان ویژگی های منحصر به فرد مولای متقیان از علم و حلم، سخا و ایثار، فداکاری و عشق به حق، زهد و تقوا و دیگر فضایل آن امام همام ناشی از عشق خالصانه و علاقهٔ قلبی بسیار عمیقی است که به حضرت علی(ع) داشته است و کلام او را در مدح و منقبت، در حد آفرینش حماسه یی بزرگ ارتقا می دهد. نویسنده پاره ای از حکایات را با ذکر منابع و مآخذ آورده است و در برخی موارد بدون ذکر منبع روایاتی را که طبیعتاً شفاهی بوده و در بین عوام مرسوم و متداول بوده، بیان کرده است. بنابراین موضوع اصلی کتاب چنانکه از عنوان آن پیداست مدح و منقبت است.

☆معنای منقبت:

منقبت در لغت به معنی " هنر و ستودگی و در اصطلاح ادبی شعری است که در ستایش امامان و معصومان شیعه یا دیگر بزرگان دین و عرفان گفته شود. شاعر در این نوع شعر به ستایش آن بزرگان می پردازد و برجستگی های فرابشری آنان را بر می شمارد. منقبت سرایی به دلیل زمینهٔ دینی خود و در عین حال به سبب حضور مدح در آن پل میان شعرهای دینی و مدحیه است."

(انوشه، ۱۳۷۶/ ۲ :۳-۱۲۸۲)

☆پیشینهٔ منقبت و جایگاه آن در ایران :

منقبت سرایی در شعر فارسی پیشینهٔ کهنی دارد. "در یکی از نسخه های خطی" ابومسلم نامه که خود حماسه ای تاریخی است و در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود می باشد، سه قصیدهٔ منقبت آمده که یکی از آنها قصیدقصیدهٔ دوم را کقصیدهٔ دوم را کقصیدهٔ دوم را کقصیدهٔ دوم را کقصیدهٔ دوم را که بیت دارد، محمد اسماعیل سربرهنهٔ خوارزمی در میان میدان مبارزه با این مطلع آغاز کرده: بیت دارد، محمد اسماعیل سربرهنهٔ خوارزمی در میان میدان مبارزه با این مطلع آغاز کرده: بیت دارد، محمد

اسماعیل سربرهنهٔ خوارزمی در میان میدان مبارزه با این مطلع آغاز کرده: بیت دارد، محمد اسماعیل سربرهنهٔ خوارزمی در میان میدان مبارزه با این مطلع آغاز کردقصیدهٔ دوم را که بیت دارد، محمد اسماعیل سربرهنهٔ خوارزمی در میان میدان مبارزه با این مطلع آغاز کرده:: بیت دارد، محمد اسماعیل سربرهنهٔ خوارزمی در میان میدان مبارزه با این مطلع آغاز کرده: بیت دارد، محمد اسماعیل سربرهنهٔ خوارزمی در میان میدان مبارزه با این مطلع آغاز کرده: ای ۱۸ بیتی در منقبت حضرت علی(ع) است که سید قحطبه یکی از پهلوانان لشکر ابومسلم در آغاز جنگ می خوانده است. بدین مطلع:

گوش کن ای مؤمن پاک اعتقاد پاکدین　　وصف اصحاب رسول اولین و آخرین

(محجوب، ۱۳۸۳: ۱۸-۱۲۱۷)

قصیدهٔ دوم را که۲۳ بیت دارد، محمد اسماعیل سربرهنهٔ خوارزمی در میان میدان مبارزه با این مطلع آغاز کرده:

ای دل ز بعد حمد حق و نعت مصطفی　　بر مؤمنان مناقب اصحاب کن ادا

(همان: ۱۲۱۹)

اما طولانی ترین قصیدهٔ مناقب این نسخه که ۴۹ بیت دارد، در یک مجلس مهمانی و رایزنی برای تهیهٔ مقدمات قیام به وسیله شخص ابومسلم خوانده شده است. بدین مطلع:

تا طوطی فصیح زبان شد سخن سرا　　اول سخن به نام خدا کرد اقتدا

(همان: ۲۰-۱۲۱۹)

با وجود این قدیم ترین منقبت موجود در شعر فارسی را متعلق به قصیده ای از کسایی مروزی می دانند که در مدح حضرت علی(ع) است و نشان از شیعه بودن او دارد.(انوشه، ۱۳۷۶/۲ :۳-۱۲۸۲)

مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر　　بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار

آن کیست براین حال و که بودست و که باشد　　جز شیر خداوند جهان حیدر کرار

(شعار، ۱۳۷۱ : ص۴۸)

در هـر حال توجه به این نوع شعر و مفاخرة مذهبی است که در نهایت منجر بـه پـدیـد آمـدن گروهی به نام "مناقبیان" یا "مناقب خوانان" شد که به بزرگی و عـلـو مـقـام پیشـوایان خود به ویژه در میان شیعیان می پرداختند. امـا بـا توجه به نسخة موجود "ابومسلم نامه" ظاهراً خواندن مناقب در مجالس و محافل پیشینه ای دیرینه دارد. عبدالجلیل رازی صاحب "النقض" در قرن ششم نیز تصریح می کـنـد " کـه مـنـاقـب و فضایل خوانی قاعده ای نو نیست و سابقه ای قدیم دارد." (مـحجوب، ۱۳۸۳ : ۱۲۱۱) و با توجه به اینکه " نخستین و قدیم ترین شهادتی کـه در بـاب مـنـاقـب خـوانـی و فـضـایـل خـوانی به دست ما رسیده است هم از عبدالجلیل رازی است،(همان: ۱۲۰۹) می توان گفت همان طور که قدیم ترین مـدح و مـنـقبـت در کتـاب ابومسلم نامه است، ظاهراً مناقب خوانی هم از زمان ابومسلم به تدریج رایج گردیده است . به گفتة صفا " از آثار شیعه در قرن ششم هـجـری معلوم می شود که دسته ای خاص به نام مناقب خوانان یا مناقبیان ظاهراً از عهـد آل بـویـه بـه بعد در ایران سرگرم کار بودند. کـار این دسته آن بوده که مـردم بـر گـرد آنها اجتماع می کردند و به اشعاری که مناقب خوانان در وصف ائـمـه اطهار(س) می خواندند، گوش فرا می دادند. هـمـراه این مناقب، حکایاتی هم نقل می شد که در آنها از شجاعت های علی بن ابیطالب(ع) سخن می رفت . ایـن کـار مـقدمة ایجاد داستان های قهرمانی و منظومه های حماسی دینی در باره مـغـازی عـلـی بـن ابیـطـالـب و اولاد او شـده و از ایـن راه چـنـد منظومة بدیع بـه خصوص در دورة صفویه در ادبیات فارسی به وجود آمده است .(صفا، ، مقدمه: ۶۵)

☆پیشینة منقبت و جایگاه آن در شبه قاره :

در دوران صـفـویـه نیـز بـه دلیـل کـوشـش هـای حکومت در تهییج

احساسات مذهبی شیعه و تشویق شاعران به سرودن شعرهای دینی، مدیحه های بسیاری برای ائمه اطهار(ع) سروده شد. البته گرایش افراطی شاهان صفوی به تشیع، روند طبیعی منقبت سرایی را تسریع کرد و این روند پر شتاب، به فراسوی مرزهای ایران نیز کشیده شد و در کشورهای همجوار از جمله هند و پاکستان و ایالات آن تهثیر بسزایی گذاشت. هر چند سابقهٔ شاعران و نویسندگان فارسی زبان از حدود ده قرن پیش یعنی از زمان مسعود سعد تا عصر امروز در شبه قاره ادامه دارد و به گفتهٔ »آثار الشعراء □ « ۵۹۸۱ شاعر زن و مرد فارسی زبان تا عصر اقبال در خاک شبه قاره نهال پارسی گویی را پرورده اند،(اکرام، ۱۳۸۷: ۱۲۷) بنابراین مدح و منقبت امامان از همان آغاز در کشورهای شبه قاره در آثار شاعران و سخنوران آن دیار، از مضامین رایج بوده است. اما تسریع این روند در آنجا، با حضور صفویه در ایران شکل گرفت. مشخصهٔ اصلی شاعران و نویسندگان فارسی زبان این دیار توجه به ویژگی های مشترک مذهبی و اعتقاد راسخ آنها به دین و مذهب بوده است؛ به طوری که در شعر و نثر آنان به خوبی انعکاس یافته است. بر همین اساس آغاز قرن دوازدهم و سیزدهم به دنبال بروز احساسات عمیق مذهبی شیعه در ایران عصر صفویه، در پاکستان و به خصوص در حیدر آباد سند منقبت سرایی در بین سخنوران فارسی زبان آن دیار جایگاه خاصی باز نمود و شاعران و نویسندگان بسیاری در این زمینه قلم فرسایی کردند.

از خاندان اهل قلم تالپور غیر از نویسندهٔ مورد نظر یعنی میر حسین علی خان که در نثر و نظم آثاری با این مضامین دارد، برادر وی میر شهداد خان حیدری، جدش میر کرم علی خان و میر صوبدار خان، عمویش میر نصیر خان جعفری و پسر عمویش میر حسن علی خان و ... نیز اشعاری در منقبت اهل بیت به خصوص مولای متقیان دارند و در این زمینه شهرت دارند. جز اینان، فرهیختگان و شاعران دیگری نیز جهت اظهار ارادت و محبت و بیان اعتقاد

خالص خود به امیر مؤمنان علی(ع) سروده هایی در مدح و منقبت آن حضرت نگاشته اند. محمد سرفراز ظفر شرح احوال ۷۲ تن از شاعران را از حدود قرن هفتم تا دوران معاصر به ترتیب زمانی با ذکر نمونه هایی از اشعارشان در منقبت آن حضرت در کتابی با عنوان » مناقب حضرت علی در شعر فارسی شبه قاره « آورده است که نشان از توجه بارز و عمدة شاعران و نویسندگان مسلمان فارسی زبان درشبه قاره دارد. در این کتاب از شاعران بلند مرتبه و بنام فارسی از امیر خسرو دهلوی، نعمت الله ولی، بیدل عظیم آبادی، غالب دهلوی و ادیب پیشاوری تا شاعران صوفی مسلک هندی و پاکستانی مثل بختیار کاکی، معین الدین چشتی، لال شهباز قلندر(صوفی سندی)، نظام الدین اولیا و عطا تتوی سندی، نمونه های نغزی ارائه شده است. حتی از شاعران و سخنورانی که حکمران و فرمانروا بوده اند یا مقام دولتی داشته اند، چون ظفرخان احسن، محسن تتوی آصف جاه، میر کرم علی خان، حسن براهوی و واجد علی شاه متخلص به اختر حاکم نیز اشعاری در بزرگداشت امام علی(ع) آورده است.(سرافراز، ۱۳۸۱: صص مختلف) همة این شاعران در هر مقام و منصبی با خلوص نیت ابراز ارادت و دوستی خود را به مولای متقیان ابراز داشته اند.

» مناقب حضرت امام علی (ع) در شبه قاره « به قلم شاهد چوهدری نمونه دیگری از این نوع کتاب ها است. در این کتاب علاوه بر اشعار و مناقب، اطلاعاتی پیرامون شاعران و ادوار گوناگون تاریخی که این اشعار در آن سروده شده، نیز آمده است. این اثر شامل ۳۶ بخش است و از شاعران معرفی شده در این کتاب می توان : بهاء □ الدین بهایی، میرزا داراب بیگ جویا، امام بخش صهبایی، عبدالحکیم عطا، نواب کلب علی خان، غالب دهلوی، مولوی احمد حسن رسوا، نصیرالدین محمد همایون شاه و ملا محسن فانی را نام برد . ورود اسلام به شبه قارة پاکستان و هند، زبان فارسی و گسترش آن در شبه قاره، ورود و ترویج مذهب تشیع در شبه قاره از مباحث مطرح شده در مقدمة این کتاب

است.(چوهدری، ۱۳۸۶ : مقدمه۲)

البته میر محمد صالح حسینی ترمذی متخلص به »کشفی« در شبه قاره، کتاب منثوری به نام »مناقب مرتضوی« در قرن دوازدهم هجری قمری نگاشته است.(منصوری، ۱۳۸۱ : ۲۷۳-۲۵۹) که بنا به گفتهٔ میر حسین تالپور ههه از عوامل ترغهب او در نوشتن مناقب بوده است . (نسخه خطی: ص 8) اما مناقب به دلهل اهنهه در اهن خصوص جامعهت موضوعه فراتره نسبت به مناقب مرتضوه دارد، حائز اهمهت است. در هر حال آثار منثور در این زمینه کم می باشد و منقبت بیشتر به صورت شعر نمود دارد

وجود این آثار، گویای کثرت گویندگان و شاعرانی است که با اخلاص و علاقهٔ خالصانه به حضرت علی(ع)، اشعار بسیاری در مدح و منقبت مولای شان سروده اند . با این همه در میان کثرت این همه شعر، کتاب مناقب علوی که اثری منثور در مدح و منقبت امیر مؤمنان است ، منحصر به فرد و درخور توجه می باشد.

مناقب علوی حماسه ای دینی:

همان طوری که ذکر شد موضوع اصلی نسخهٔ حاضر، مناقب حضرت علی(ع) است . اما چگونگی بیان این مدح و منقبت که در بسیاری از حکایات آن، به اموری خارق العاده و فرابشری ختم می شود و اعجاز آن حضرت را در حد اسطوره رفعت می دهد، سبب می شود که این اثر به عنوان یک حماسهٔ دینی منثور نیز مطرح شود. برای ورود به این بحث لازم است شمه ای در بارهٔ حماسهٔ دینی و پیشینهٔ آن در ادبیات ایران نکاتی را متذکر شویم.

حماسهٔ دینی و مذهبی »منظومه هایی است در شرح احوال و جنگ های شخصیت های مذهبی که به توصیف قهرمانی های بزرگان و اولیای دینی هر قوم اختصاص دارد «. (میرصادقی، ۱۳۷۳ : ۹۷) و »از بزرگ ترین مقاصد قهرمانان این نوع حماسه، رواج دادن دین درست و طریق یکتاپرستی و آیین

خداشناسی است «. (محجوب، ۱۳۸۳ : ۱۲۴۴) در واقع این نوع حماسه به بیان مشکلات و جانفشانی قهرمانان و بزرگانی میپردازد، که فداکاری آنها نقشی بهسزا در تکوین و ریشههدار شدن دین و دفاع از ارزش های دین و مذهب یک قوم دارد. بنابراین می توان گفت »منظومه های حماسی دینی یکی از انواع مهم ادبی است که زمانی به وجود می آید که یک ملت یا قومی می خواهد ایمان خودش را از طریق قهرمانانش تقویت کند.

حماسه های دینی آمیزه ای از حماسه های راستین و اسطوره ای هستند. بدین معنا که قهرمانان در حماسه های دینی حقیقی هستند و جایگاهشان روشن؛ اما رفتار و کردارشان یادآور قهرمانان حماسهٔ نمادین و اسطوره ای است. این قهرمانان همان صالحان دینی هستند که علاوه بر خصلت پهلوانی، در نبرد با دشمن تنها از خدا یاری می گیرند؛ نه از نیروهای اساطیری.

نمونه های از حماسه های دینی:

نخستین حماسهٔ باز مانده از این دست در ایران » یادگار زریران « است که منظومه ای مذهبی و در عین حال حماسی و قهرمانی، به زبان پهلوی است و موضوع آن، شرح و وصف نبرد ایرانیان با خیونان (ترکان) برای پاسبانی از دین زرتشت است.(صفا، ۱۳۷۴ : ۱۴۰)

پس از اسلام هم زمان با رواج شعر فارسی، اکثر شاعران مسلمان فارسی زبان اشعار خود را در خدمت تبلیغ و ترویج دین اسلام قرار دادند که دواوین اشعار آنان مزین به تحمیدیه و مناجات، نعت پیامبر و منقبت ائمه اطهار(س) گردید. اشعار دینی از شاعرانی چون کسایی، ناصر خسرو و سنایی آغاز شد و از " قرن ششم هجری به سبب نفوذ اسلام حماسه های دینی منظوم و منثور رفته رفته به جای حماسهٔ ملی قرار گرفت."(داد، ۱۳۸۲ : ۲۰۶)

قوامی رازی شاعر قرن ششم، ابن حسام خوسفی شاعر قرن نهم صاحب "خاوران نامه" و محتشم کاشانی شاعر قرن دهم این نوع شعر را به

کمال رساندند. سرودن این گروه از حماسه ها به خصوص در دوران صفویه بر اثر نفوذ مذهب تشیع رواجی بیش از حد گرفت. نمونهٔ آن در این دوره "صاحبقران نامه" از شاعری ناشناس، " حملهٔ حیدری" از باذل مشهدی، "مختار نامه" از عبد الرزاق بیک، "حملهٔ حیدری(حمله)" از راجی کرمانی، "خداوند نامه" از فتحعلی خان صبای کاشانی، "اردیبهشت نامه" از سروش اصفهانی، و... می باشد.

جهت بررسی ویژگی های"مناقب علوی" به عنوان یک حماسهٔ دینی، لازم است به معرفی مختصر برخی از مهمترین حماسه های مذهبی مذکور بپردازیم:

خاوران نامه:

از حماسه های دینی قدیم شیعه است که "موضوع اصلی آن سفرها و حملات علی(ع) به سرزمین خاوران به همراهی مالک اشتر و ابوالمحجن و جنگ با قباد پادشاه خاور زمین و جنگ با دیو و اژدها و امثال این وقایع است. در این کتاب موضوعاتی همچون مناقب، مراثی، ذکر سجایای اخلاقی پیامبر(ص) و معصومین(ع)، گرامی داشت علم و عمل، نکوهش ریا و سالوس و بی اعتباری دنیا و ...آمده است. ناظم آن محمد بن حسام الدین مشهور به ابن حسام مدعی است که موضوع منظومهٔ خود را از یک کتاب تازی اقتباس کرده است و این خاصیت اکثر کتب حماسی ایرانی است که لامحاله مستند بر اصلی بوده و سازندگان آنها مستقیماً در جعل روایات و احادیث دخالتی نداشته اند."(صفا، ۱۳۷۴ : ۳۷۳)

صاحبقران نامه:

از حماسه های دینی قدیم است. "موضوع آن در بارهٔ سرگذشت سیدالشهدا حمزة بن عبدالمطلب عموی پیامبر در دربار انوشیروان و...می باشد «. (همان: ۳۷۵) اساس این داستان بیشتر مبتنی بر روایات ملی ایرانیان

است.

حملهٔ حیدری:

یکی از مهمترین منظومه های حماسی دینی است . موضوع آن راجع به زندگی پیامبر(ص) و علی ابن ابیطالب(ع) است که با حمد خدا و نعت پیامبر و علی وائمه اثنی عشر و صاحب الزمان آغاز شده، به بعثت پیغمبر و غزوات وی و احوال علی(ع) تا پایان خلافت و ضربت خوردن و شهادت وی پایان می پذیرد. ناظم آن میرزا محمد رفیع خان باذل است که این اثر پس از مرگ شاعر به دست ابوطالب اصفهانی کامل شده است.(همان: ۳۷۵)

حملهٔ حیدری یا حمله:

از یکی از شعرای قرن سیزدهم به نام ملا بمانعلی متخلص به راجی است. موضوع آن از مکالمهٔ رسول خدا با فاطمه بنت اسد شروع می شود و با تولد علی بن ابیطالب، احوال پیامبر ، ازدواج او با خدیجه و بعثت و ... خاتمه می یابد . (همان: ۳۸۰) در این کتاب اسطوره و واقعیت با هم آمیخته شده است.

خداوند نامه:

مفصل ترین حماسهٔ دینی است . "موضوع آن شرح احوال پیامبر و قسمت اعظم آن مربوط به احوال علی(ع) و نبردهای او بخصوص جنگ صفین است . ناظم آن ملک الشعراء □ فتحعلی خان صبای کاشانی است."(همان: ۳۸۱)

اردیبهشت نامه :

منظومه ای دینی و حماسی از سروش اصفهانی است . »موضوع آن در شرح احوال پیامبر و ائمه اثنی عشر و صاحب الزمان و دیگر بزرگان دین است . مهمترین قسمت حماسی آن بخش جنگ بدر است«. (همان : ۳۸۲)

مثنوی های "شاهنامه حیرتی، غزونامهٔ اسیری، دلگشا نامه، جنگ نامه و داستان

علی اکبر" از دیگر منظومه های حماسی دینی به شمار می رود.

با بررسی منظومه های حماسی دینی و مقایسهٔ آن با مناقب علوی چنین دریافت می شود که:

۱- اغلب سرایندگان، بر دین و ارزشهای اخلاقی تهکید دارند. اما محور دین مداری آنان رسول اکرم (ص) و حضرت علی (ع) و توصیف بزرگواری های آنان به انحاء□ گوناگون است.

۲- نکتهٔ مشترک همه این حماسه ها این است که بعضی حالات و بزرگواری ها و شجاعت ها و دلیری های حضرت علی(ع) در آنها آمده است که بیشتر آنها از روایات شفاهی سرچشمه گرفته است. مردم با توجه به عشق و علاقهٔ شدیدی که به مقام شامخ حضرت علی (ع) داشتههاند، افسانههای زیادی درست کردههاند که با واقعیتههای تاریخی هم خوانی ندارد و بیشتر برگرفته از روحیهٔ شخصی افراد بوده که به صورت روحیهٔ جمعی یک امت درآمده است.

۳- در این گونه حکایتهها، افسانه و اسطوره و تاریخ با یکدیگر درآمیخته و گاه خارج از منطق زمان و مکان قرار گرفته اند. به عبارت دیگر، افسانه و اسطوره با قهرمان تاریخی خود، گاه فراهمکانی و فراهزمانی شده است.

۴- سرایندگان در این منظومه ها ضمن مدح آن حضرت و ذکر شجاعت های وی حقیقت پیروی از آن امام همام را به همهٔ مخاطبان گوشزد می کنند و با نکوهش مخالفان اعتراض و مخالفت خود را نسبت به دشمنان و معاندان اظهار می کنند.

۵- این حماسه ها بیانگر روح خداجویی و دوستداری ائمه اطهار و عشق به مولا علی(ع) و تعهد و تقیّد به مذهب و دورنمایی از روح تعبد و

پایبندی به دین و مذهب و ارزش های اخلاقی است.

۶- شکل گیری این نوع حماسه ها بیانگر این مطلب است که تشیع در طول تاریخ در اقلیتی که بوده با چنگ و دندان از اعتقادات خود دفاع کرده است.

۷- این گونه حماسههای دینی، یادگار مجاهدت گروهی برای حفظ دین و نبرد با معاندان و برانداختن آداب و رسومی است که خلاف عقاید دینی تشخیص داده میهشود.

۸- این نوع حماسه ها مانند اکثر حماسه های ملی مستند بر اصلی هستند و گویندگان آنها به طور مستقیم در جعل روایات و احادیث دخل و تصرفی ندارند.

مناقب علوی، حماسه ای منثور:

"مناقب علوی" نیز از این خصوصیات به طور کامل برخوردار است. تنها تفاوت اش با دیگر حماسه های مذکور در قالب نوشتاری آن می باشد که مناقب به نثر و دیگر حماسه ها به نظم است. اگرچه معمولاً توفیق در بیان اغراق و بزرگ نمایی به خصوص در حماسه به مدد شعر و ویژگی های آن از احساس و عاطفه، تخیل، وزن و قافیه و ردیف صورت می گیرد، اما در مناقب با وجود اینکه اکثر حکایت های منظوم از دیگر شاعران اقتباس شده است، نویسنده بیان حماسی خود را در قالب نثری روایت گونه می ریزد. بیان روایی و شیرین نویسنده با لهجه خاص فارسی زبانان شبه قاره و سبک کلام او که گاه با واژگان ریخته و کلمات سندی و هندی همراه می شود، با آن ساحت ادبی که همواره بر روح کلامش حاکم است، جذابیت و گیرایی خاصی را در سخنش ایجاد می کند؛ همچون خطیبی که بر منبر می نشیند و با سحر کلامش مستمعان خود را مسخ می کند، او نیز خواننده را اسیر کلام خود نموده و با شیرینی خاص حکایت و روایت، آموزه های خود را با عشق و اخلاص به

مولایش، به خواننده القا می کند. از این رهگذر می توان اثر او را در شمار اولین حماسهٔ دینی منثور در شبه قاره منظور کرد؛ زیرا محور اصلی مناقب بر مذهب و ارزش های اخلاقی با الگو برداری از خصایص و ویژگی های برجسته حضرت علی (ع)، است. هر چند از فراوانی مراجعه مؤلف به منابع گوناگون مندرج در این نسخه می توان دریافت که میر حسین بسیاری از روایات و حکایات اعم از تاریخ و واقعیت یا افسانه و اسطوره را گاه از آثار منثور نیز اخذ و جمع آوری کرده است؛ بدین معنی که احتمالاً حکایاتی پراکنده با موضوع حماسی در میان آثار منثور به دست نویسنده رسیده است؛ اما از همین کثرت رجوع مؤلف پیداست که این مطالب از منابع متفاوت جمع آوری شده و در مناقب علوی اینگونه جامع و کامل ارائه گردیده است؛ به طوری که می توان آن را در شمار حماسهٔ دینی منثور قلمداد کرد.

موضوعات مناقب:

نویسندهٔ کتاب پس از آوردن دیباچه ای زیبا و ادبی به بیان ابیاتی روان در قالب مثنوی دریکصد و بیست و پنج بیت به نعت و شفاعت خواهی از پیامبر گرامی (ص) و ائمه اطهار (ع) با ذکر نام و القاب دوازده امام می پردازد. بعد از آن در تکریم ائمهٔ اطهار و فضیلت دوازده امام، به تهویل و تفسیر عدد دوازده در کاینات، پیامبران و حضرت محمد (ص) اشاره می کند. حضرت محمد(ص) را مرکز محوری می داند که دوازده نسل قبل از او و دوازده نسل بعد از او ، ایشان را احاطه کرده اند: » چونکه حضرت پیغمبر ما به منزلهٔ مرکز دایره می باشد که پیش او اوصیا [ی] ابراهیم ه علیه السلام ه که آبای آن حضرت می باشد و در عقبش اوصیا [ی] خود به دولتش خواهند ... که حضرت سیّد الکائنات، مفخر موجودات، محمّد رسول الله ه صلی الله علیه وآله و سلم ه ابن جناب عبد الله ابن ملک عبد المطلب شیبة الحمد ابن ملک هاشم ابن ملک عبد المناف بن ملک قصی عرف زید ابن کلاب ابن مرة ابن کعب ابن

لویی ابن غالب ابن قهر ابن امیر مالک... خلاصه تفصیل حضرات امامین همامین معصومین مظلومین که دوازده کس اند: یکی امام ابو تراب حضرت جناب علی المرتضی ه علیه السلام ه دوم امام الحسن مجتبی، سیوم امام ابو عبدالله الحسین سیّد الشهدا، چهارم امام ابو الحسن سیّد الساجدین، علی ، زین العابدین، پنجم امام ابو جعفر محمد باقر العلوم، ششم امام ابو عبد الله جعفر صادق، هفتم امام ابو العلی موسی الکاظم، هشتم امام ابوالحسن ضامن ثامن، علی رضا، نهم امام ابو جعفر محمد تقی الجواد، دهم امام ابو الحسن علی النقی الهادی، یازدهم امام ابو محمد عبدالله الحسن العسکری، دوازدهم امام ابو القاسم محمد مهدی ه علیهم الصلوة و السلام ه " (تالپور، نسخهٔ خطی: ۱۷-۱۵)

پس از آن در فضیلت عدد دوازده به اسامی و القاب خداوند، پیامبر و ائمه که دوازده حرف دارند اشاره می کند ." بسم الله رحمان دوازده حرف است، الرحیم الکریم دوازده حرف است ، الملک الملکوت دوازده حرف است، القابض الخافض دوازده حرف است، الجبار القهار دوازده حرف است، الجلیل الجمیل دوازده حرف است ....."(همان: ۱۸)

سپس به جهت بزرگداشت و تکریم مولای متقیان، اسامی و القاب منسوب به آن حضرت را با عناوین "آغاز اسماء" از صد اولین" ، " ... از صد دومین" ، " ... از صد سومین" و " ... از صد چهارمین" به صورت چهار دستهٔ صدتایی برشمرده است:

" آغاز اسماء" آن حضرت از صد اولین:

۱. امام الائمه الهدا ۲- ابو الائمه الهدا ۳- قاضی المحکمه قدر قضا ۴- سیّد الاوصیا ۵- مذل الاعدا ۶- معز الاولیا ۷- اخطب الخطبا ۸- قدوه اهل الکسا ۹- لیث الثرا ۱۰- غیث الورا ۱۱-... " (همان: ۹)

بعد از آن به ذکر حکایاتی در نثر و نظم در خصوص رشادت ، ذکاوت و اعجاز حضرت علی (ع) می پردازد. اغلب این حکایت ها از منابع و مآخذ معتبر گرفته شده است؛ نویسنده به طور معمول در ابتدای روایت نام مهخذ مورد نظر را ذکر می کند یا نام راوی آن را می آورد.

حکایات در مناقب:

در اینجا متناسب با موضوعات مشترک در حماسه حکایت ها را دسته بندی کرده ایم. این دسته بندی در متن انجام نگرفته و نویسنده بدون رعایت نظم و ترتیب موضوعی، حکایات را به طور پراکنده آورده است :

۱. حکایاتی در علم و آگاهی و هوش و ذکاوت سرشار حضرت علی (ع) و رعایت دقیق جوانب عدل و مساوات میان مردم به گونه ای که مسائل مبهمی را که دیگر خلفا از حل و فصل آن باز می ماندند، با ذکاوت و هوشیاری آن حضرت حل می شود:

مانند حکایت :

"مقدمه کسان در تقسیم شتران ... حکایت کنند از سه کس که در تقسیم هفده شتر در مانده اند و در حصه جات آنها با یکدیگر خرخصه [خرخشه] می کردند و راضی بر فیصله همدیگر نمی شدند. یکی از آن سه کس مالک نصف شتران بوده است. از آن او را هشت و نیم شتر به دست می رسد و دویم کس را حصه، سیوم بود . وی را پنج [و] نیم شتر با قدری گوشت شتر عاید می شد و سیوم کس از آنها مالک نهم حصه بود . او را یک شتر و هفت ونیم پای گوشت به دست می آید؛ بناجهت در ششدره آمده، لاچار بودند و نمی توانستند که چگونه کنند؟ چرا که آن سه نفر را تقسیم شتران از برای منفع منظور بوده که شیر بخورند و کرایه کنند و سوار شوند؛ بلکه می خواستند شتران را ذبح کرده گوشت را تقسیم نموده، بپزند و بخورند . پس مقدمه آنها طول کشید. گفتگوی به زد و کوب انجامید. در آن حین از لطف رب العالمین،

حضرت ضرغام الدین از راهی در آنجا آمده، بماند. اللهی بر سرشان سایه افکنده، باعث خرخصه [خرخشه] را استفسار فرموده که صورت حال را به عرض آورند و استدعای انصرام کردند. آن سیف المسلول که مشکل گشای بنی آدم است، بر حال زارشان ترحم آورده، حکم دادند که شتران را حاضر آورند و آنها چنان کردند. بعده امر فرمود که شتر ما را در میان آن شتران جمع سازند که هژده شوند و آن نیز چنان ساختند. آنگاه صاحب نصف شتران را به نزد خود بخوانده و بدو حکم کرده تا نه شتر را که نصف هژده شتر می باشد برای خود علحده نماید و ببرد و از خساره نیم شتر رسته شود و آن چنان صاحب سیوم حصه را پیش خویش طلب داشته و بدو امر فرموده، یعنی شش شتر را که سیوم حصه هژده شتر می باشد، از آن نه شتر برای خود جدا کرده، ببرد. او نیز چنان ساخته، از خساره کشتن ششم شتر رها گشته به منفع یک شتر رسیده بود. صاحب نهم حصه را بر خود خوانده و حکم فرمود که دو شتر را که نهم حصه هژده شتر باشد، از آن سه شتر باقی در حصه خود ببرده، یک شتر شاه را بگذارد. او همچنان کرده پس شاه ولایت پناه برشتر خود سوار شده داخل مدینه منوره گشته و آن سه کس راضی و شاکر بوده، به دیهیات خود رفتند. « (همان: ۴۶ –۴۷)

و حکایات ذیل که به دلیل پرهیز از اطاله کلام فقط به ذکر عنوان بسنده می شود:

"خرخشه دو کس بر اجوره نان که مهمان به ایشان داده بود و فیصل کردن حضرت سیف الله مقدمه اوشان را و صلح دادن با همدیگر"

(همان : ۴۷)

"حل مسائل قیصر به دست حیدر و ایمان آوردن قیصر و رها کردن اسرای اسلام« (همان : ۵۸)

"حل مسائل یهودی به دست امیر پس از نا امیدی ازپاسخ های خلیفه

اول و دوم و ایمان آوردن یهودی با حکایات متعدد" (همان : ۶۴ – ۶۱)

"آزمودن یهودیان ولایت حضرت امیر المؤمنین" (همان : ۶۶)

"آمدن نصرانی نزد عمر و سؤال نمودن و سرانجام رجوع کردن خلیفه سائل را به حضرت ساقی کوثر"(همان : ۹۷)

"حکایت رکابیه و تیزهوشی امیر در داوری در حالیکه پا در رکاب اسب می گذارد." (همان : ۶۷۷) و نمونه های دیگر... .

۲. حکایاتی در اعجاز و اعمال خارق العادة آن امام همام در مواضع مختلف که به دلیل تنوع و گوناگونی به صورت ذیل تقسیم بندی می شود:

عناوین برخی حکایات در بارهٔ معجزات مربوط به انقیاد حیوانات و جنیان :

بیعت مار و سؤال او و جواب دادن حیدر صفدر به اژدر "

(همان: ۴۱۰)

ماجرای شیر و آمدن او در خدمت امام کونین" (همان : ۴۲۳)

آشکار شدن قبر منور امیر در زمان هارون و حکایت چرغ و سگ که آهو را بر آن زمین مبارک نگرفتند."(همان : ۱۲۵)

بستن دیو به دست امیرالمؤمنین در زمان سلیمان و گشادن آن به امر پیامبر به وسیله علی (به نظم)" (همان : ۱۳۰)

بستن دیو سی هزار سال پیش از آدم به دست امیر و گشادن او به امر پیامبر به دست علی ومسلمان شدن دیو (به نظم)" (همان : ۱۳۲)

حکایت دشت ارژنه و کشتن شیر و نجات سلمان فارسی به دست امیر" (همان : ۱۸۱)

قضیه مرد کرمانشاهی و دیدن شیر که با قسم علی دور شده بود و دغا کردن آن مرد با شیر و رسیدن خبر به حاکم و اجرای قصاص شیر"

(همان : ۴۱)

جنگ کردن حضرت امیرالمؤمنین از اعجاز با دیوان و شیران و در اطاعت آمدن آنها" (همان : ۹۱)

قضیة شکایت سیمرغ نزد امیر از اژدهایی که فرزندانش را بلعیده بود و حضور حضرت در کوه قاف و سرد شدن آتش به دهان اژدها و بیرون افتادن از دهان او و ایمان آوردن اژدها" (همان : ۱۵۵)

پاسخ امیر در حکایت آن یهودی از پرسش معنای آواز دراج و خروس و اسب و حمار و ..." (همان : ۳۵۳)

حکایت شخصی که در معجزات حضرت امیرالمؤمنین (ع) شک آورده و سگ شده" (همان : ۱۴۳)

بستن بند بربر و کشتن اژدها (به نظم) "(همان : ۱۴۹) و... .

عناوین حکایاتی در بارة معجزات مربوط به جمادات و نباتات:

رد الشمس برای آن حضرت در زمان رسول خدا به روایتی دو بار و به روایتی هفت بار" (همان : ۳۸۲)

نزول ستارة زهره در خانة امیر تا صبح" (همان : ۵۰)

تکلم کردن آفتاب با آن حضرت در مواضع متعدد « (همان : صص ۱۷ و ۱۶۸)

حکم آن حضرت به سکون زمین هنگامی که زلزله حادث شد در چند روایت" (همان : صص ۴۱۲ و ۶۳۲)

تحریک آن حضرت هبیرة بن عبدالله را به طی الارض و رسانیدن او به خانة خویش" (همان : ۶۵۴)

☆حاضر شدن امیر در حدیث بساط به بوستانی و زنده گشتن حضرت سلیمان« (همان : ۶۹۲)

☆ حدیث بساط و سیر دادن جمعی از اصحاب به نزد اصحاب کهف « (همان : ۸۵۳)

☆ سبز شدن درخت امرود به معجزهٔ آن حضرت« (همان : ۴۰۹)

☆سبز شدن درخت خشک از یمن دعای گرامی امیر« (همان : ۴۴۱)

☆سخن گفتن حضرت با جمجمه از دل آب فرات« (همان : صص۷۳ و ۴۳۹)

☆نقل آن خارجی که مداح اهل بیت را کشته و زنده شدن مداح از معجزهٔ مولای مشکل گشا« (همان : ۴۲۶) و حکایات دیگر... .

عناوین برخی حکایات در بارهٔ معجزات آن حضرت در بطن مادر:

☆اعجاز علی در بطن مادرش فاطمه بنت اسد و مانع شدن مادر از سجدهٔ بتان« (همان : ۱۸۵)

☆تکلم کردن آن حضرت در بطن با ابن عم خود« (همان : ۱۷۵)

☆ایمان آوردن و تواضع نمودن بر پیامبر از درون شکم مادر« (همان : ۱۷۳)

☆اعجاز حضرت در تولد مبارکش و وجه تسمیهٔ علی« (همان : صص۱۸۰-۱۷۵)

☆بیان هجده معجزه در حقیقت ولادت حضرت امیر المؤمنین« (همان : صص۱۱۴-۱۰۳) و...

عناوین حکایاتی در بارهٔ معجزات آن حضرت در هندوستان و کابل و چین و ایالات آن :

☆وجود روضهٔ امیر در کابل و کشتن اژدها به دست وی بر کوه مقابل با ذوالفقار که از اعجاز، آن کوه به دو نیم شده است«. (همان : ۱۲۷)

☆ورود شخص مشهدی به دارالسلطنت دهلی و وعظ مناقب علی کردن وگمان رفض بردن بر او از سوی نواصب و اخراج او و محو اسامی پیروان ادیان شان از جمیع کتاب هایشان به اعجاز علی(ع)« (همان : ۳۹)

☆ شیعهٔ هندی که به کشتی به سفر حج می رفت و مورد آزار و اذیت ارباب ناصبی اش قرار می گیرد و ترک نوکری او می کند و خود را به دریا می اندازد اما به اعجاز علی پای در جده می گذارد«.(همان : ۴۴)

☆معجزة حضرت در پنجاب در شهر سیالکوت و پیدا شدن آب از ضرب نیزه آن حضرت و برآمدن سه درخت شاتوت از فرو کردن چوب در آنجا به دست مبارک« (همان : ۱۲۶)

☆وجود روضة امیر در کابل و کشتن اژدها به دست امیر بر کوه مقابل با ذوالفقار که از اعجاز آن کوه به دو نیم شده است«. (همان : ۱۲۷)

☆معجزه در ملک چین از درختی که دو بار در روز شکوفه می زند به شهادت مرد چینی در نزد امام جعفر صادق که بر هر برگش اول روز »لا اله الا الله محمد رسول الله« و بر گل آخر روز » لا اله الا الله علی خلیفة الله« نقش می شود«. (همان : ۲۰۴)

و حکایت » مناظره و تهدید شخصی به امیر محمد صالح کشفی شاعر معاصر میرحسین علی خان و سلامت ماندن وی از اعجاز علوی« (همان : ۲۳۸) از آن جمله است.

روایت برخی معجزات آن حضرت در بارة خاندان تالپور و شخص نویسنده:

☆دستگیری میر صاحبان تالپور به وسیله انگلیسی ها و مقید شدن آنها در کلکته و تقریر خواب که موسوم به معجزة آن حضرت است«. (همان : ۷۵۸)

معجزة » حضرت امیر المؤمنین که در مقدمة کدخدایی مؤلف به وقوع رسیده«.(همان : ۷۶۱)

و معجزة » حضرت امیر المؤمنین در منع شکار شیران و نقصان آن احوال میر صاحب میر عباس علی خان« (همان : ۷۶۴)

۳. حکایاتی در خصوص مستجاب الدعوه بودن آن حضرت که دعای خوب او در حق دوستان و دعای بد او در حق دشمنان بلافاصله اجابت می شد.

☆بینایی یافتن آن کنیز حبشی کور به دعای امیرالمؤمنین« (همان : ۴۲)

☆قحطی کوفه از عدم بارش باران و دعای امام در بارش باران رحمت«

(همان : ۸۴)

☆طغیان آب فرات در کوفه و ضایع شدن کشت ها و درخواست مردم از علی برای دعا در کمتر شدن آب و اجابت آن« (همان : ۴۸۳)

☆عدم اجابت اهل کوفه از فریاد رسی محمد بن ابوبکر و دعای امیر برگماردن کسی که هرگز بر ایشان رحم نکند و تولد

حجاج بن یوسف ثقفی همان شب در طائف« (همان : ۴۸۶)

☆ قضیه فردی که سوگند کاذب خورد و از دعای امیر کور گردید«.

(همان : ۴۸۸)

۴. برخی حکایات در حساسیت حضرت در امانتداری از بیت المال مسلمین :

☆نقل مشهور است و به صحت پیوسته که حضرت امیرالمؤمنین ه کرم الله وجهه ه در اوائل خلافت و زمان برهان خود شبی کتابت تقسیم بیت المال می نمود که طلحه و زبیر آمدند. آن حضرت چراغ را خاموش ساخته، از منزل فیوض نازل چراغ دیگر طلب فرموده؛ با ایشان صحبت داشت . چون ایشان سبب کل ساختن چراغ و طلب نمودن چراغ دیگر استفسار نمودند، فرمود: "روغن آن چراغ از بیت المال بود و روا نباشد که در روشنی آن با شما صحبت دارم." (همان : ۴۵۳-۴)

۵. برخی از حکایات این اثر به ویژگی های اخلاقی حضرت اشاره دارد:

☆ و از عدی بن ثابت ... مروی است که روزی طبق پالوده نزد سلطان اولیا، علی المرتضی بردم اصلاً رغبت نفرمودند و گفت: دوست ندارم خوردن چیزی که سید کائنات ه علیه الصلوة ه آن را تناول نفرموده باشد«. (همان : ۴۴۹)

" و از عدی ... نیز مروی است که روزی امیرالمؤمنین ه علیه السلام ه دو جامه ستبر ابتیاع نموده. قنبره رضی الله تعالی عنه ه را مخیر گردانیده که هر کدام را خواهی بپوش . قنبر یکی از آن دو ثوب اختیار کرد و دیگری را امیر درپوشید .

آستین آن را دراز دیده؛ آنچه از سر اصابع همایونش زائد بود، قطع فرمو" (همان).

" در"عده الابرار" از امیره کرم الله وجهه ه منقول است که روزی به خدمت جناب رسول الله(ص) رفتم، آن سرور روی به سوی من کرده، گفت: یا اخی جبرئیل حاضر است و تو را سلام خدا رسانیده، می گوید: فرمان خدای تعالی چنان است که در هر ماه، سه روزه بدار که در روزة اول، ثواب ده هزار سال بیابی و در روزة دوم، ثواب سی هزار سال و در روزة سیوم، ثواب صد هزار سال. من گفتم: یا رسول الله این ثواب محض، به ذات من مخصوص است یا هر کس این سه روزه بدارد، او را هم این ثواب باشد. حضرت رسول فرمود: »هر کس به تبعیت و به نیت متابعت تو این سه روزه، صائم باشد، او را هم همچنین ثواب بود«. گفتم: »یا رسول الله آن سه روز کدام است؟« فرمود: »ایام بیض«. (همان : ۵۰-۴۴۹)

☆و از جابر بن عبد الله انصاری ه رضی الله تعالی عنه ه مروی است که گفت والله و به حق یگانگی معبود که بعد از احمد محمود در زیر فلک کبود، زاهدتر از علی ندیدم که مطلقاً دیده همت از متاع فانی دنیی دون فرو بسته و بر منبر صدر ریاضت[نشسته] و مترصد شهود و به تجوع »ترانی« تشنه. مؤلف گوید که در زمان خلافت خود آن جناب ولایت مآب که از بصره تا سمرقند در تحت قبضة آن امیرالمؤمنین بود؛ مگر امیر کبیر به حدی متواضع بود که در بازار کوفه پیاده پا راه می رفت. چنانکه مردمی که به معاملات دنیوی اشتغال داشتند، از امیر خود واقف نگشتندی و چون بر وی انبوه کردندی، به شفقت تمام فرمود: ای مؤمنان علی را راه بدهید که برود. چون مردم آواز دل نوازش می شنیدند، راه می دادند«. (همان : ۴۵۰)

و حکایات بسیار دیگر...

۲- حکایاتی که نظر به بخشندگی حضرت نسبت به فقرا دارد تا آنجا که

حضرت آنان را بر خانواده اش ترجیح می دهد.

☆اعرابی که در پرده کعبه آویخته و طلب چهار هزار درم می کند و درخواست او به دست علی اجابت گردید با فروش

باغی که رسول خدا به جهت وی نشانیده بود«... (همان : ۴۵۴)

☆فاقه ای در خانه امیر و فروختن چادر سیده النسا به شش درهم و بخشیدن وجه آن به مستحقی« (همان : ۴۵۸)

و حکایت »بخشش نمودن امیر شش درهمی را که سلمان فارسی جهت خرید طعام برای حسنین نزد سیده النسا آورده بود، به مرد نیازمندی« (همان

۷. غیر از بیان معجزات، موضوعات تاریخی بعضاً نیز با درون مایهٔ حماسهٔ تاریخی از جمله شرح غزوات حضرت رسول که با دلاوری و جنگاوری و رزمندگی زایدالوصف مولای متقیان همراه است . مانند کشتن مرحب خیبری، عمروبن عبدود، عتبه و شیبه و کندن در قلعهٔ خیبر و چهل گام دورتر افکندن آن نیز شکل حماسی خود را در این اثر حفظ کرده است و نویسنده به تفضیل و با عشق و علاقه قلبی به توصیف حالات آن حضرت و روایت جنگی پرداخته است:

بیان موضوعات متعددی مثل:

"در بیان شب هجرت و خوابیدن علی در بستر پیامبر و عقد مؤاخات مهاجر و انصار" ص ۲۱۹، "در بیان تعداد غزوات" ص ۴۶۹، "غزوه بدر" ص ۴۷۰ ، "غزوه احد" ص ۴۷۶ ، "غزوه بنی نضیر" ص ۴۸۹، "حرب احزاب" ص ۴۹۲ ، "غزوه خیبر" ص ۵۰۲ ، "بیان صلح فدک" ص ۵۱۱ ، "مقدمهٔ صلح حدیبیه" ص ۵۴۷ ، "حکایت خطبه کردن علی برای فاطمه" ص ۱۳۵ ، "غزوه حنین و غزوه بنی هوازن" ص ۵۱۲ ، " مقدمه سریه بتخانه ملس ، سریه وادی الرمل" ص ۵۱۹ ، "سریه یمن، حرب نهروان" ص ۴۳۸، "حرب صفین" ص ۶۲۸ ، "ماجرای خوارج، احوال طلحه و زبیر، حالات ناکثین

و قاسطین، حرب لیلة الهریر...» و بسیاری موضوعات دیگر.

۸. برخی از حکایات برسبیل مطایبه و فکاهی است؛ ضمن اینکه به فراست و هوشیاری مولای متقیان نیز اشاره دارد:

حکایت های ذیل از آن جمله هستند:

"د"لطایف الطوایف « مسطور است که در صحاح اخبار به تواتر ایراد یافته که چون روزی پیغمبره صلی الله علیه و آله ه با اصحاب نشسته، خرما تناول می کرد، بر سبیل مطایبه خسته های خرما پیش امیر می گذاشت «... (همان : ۵۶۲)

" و روزی ابوبکر و عمر و امیرالمؤمنین بر منوال سیر پیاده با هم می رفتند. چنانچه حضرت امیر ما بین هر دو در سلوک بود. چون شیخین طویل القامت بودند، از راه طبیعت به امیر گفتند که "یا علی انت بیننا کا النون فی لنا" امیر در جواب فرمود: " لولا اننا بینکما لکنتما لا" (همان : ۵۶۳)

" و روزی دو منافق بر سبیل تعرض پیش امیر آمدند. یکی از آنها گفت: یا امیر این شخص مرا اهانت رسانیده؛ زیرا که مرا می گوید شب به مادر تو محتلم شده ام. در حکم شرع تعزیر او چیست؟ فرمود: او را در آفتاب ایستاده کن و بر سایه او درّه بزن «. (همان)

و حکایت" و روزی یهودی بر سبیل تعرض حضرت امیر را گفت: هنوز پیغمبر شما را دفن نکرده بودند که در میان شما اختلاف پیدا شد. حضرت فرمود: اختلافی که در میان ما پیدا شد، در یک مسئله بود. اما هنوز پای های شما از نیل خشک نشده بود، پیغمبر خود را گفتید » اجعل انا کما لهم الهه« یعنی برای ما خدایی پیدا کن. همچنان که بت پرستان را خدا باشد.

جهودک منفعل شده، از تعرض خود پشیمان گشت «. (همان)

۹. نویسنده در قسمت های از این اثر با بیان آیات قرآن و احادیث نبوی به تبیین آنها که در شهن حضرت علی (ع) نازل شده، نیز پرداخته

است(صص۶۲۸-۵۷۷)

"آیه قوله تعالی "الَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ بِالَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً فَلَهُمْ اَجْرَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاٰ هُمْ یَحْزَنُوْنَ " از عبدالله بن عباس مروی است؛ زیرا که آن آیه در شهن یعسوب الدین ه علیه الصلوة ه است که بجز چار درهم چیزی با خود نداشت . یک درم در شب و یک درم در روز و یک درم در سرّ و یک درم در علانیه صدقه داد که بعد از تنزل آیة کریمه، سید المرسلین از امیرالمؤمنین پرسید که یا اخی تو را بدین گونه تصدیق چه باعث شد؟ گفت: »یا رسول الله طریق عطای صدقه را منحصر در این چار وجه یافتم . به امید آن که وجهی از این مقبول شود «. رسول فرمود: »ای پور ابیطالب یافتی آنچه مقصود تو بود؟« (صص۵۷۸-۵۷۷)

و آیة " وَ الَّذِیْ جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ " امام محمد باقر ه علیه السلام ه می فرماید: " وَ الَّذِیْ جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ " ، محمد است؛ " وَ صَدَّقَ بِهِ " ، علی است.(ص۵۸۶)

عن عمر بن خطاب و عبدالله[بن] عباس قال رسول "یا علی انت اول المسلمین اسلاما و انت اول المؤمنین ایمانا و انت منی بمنزله هارون و موسی" و عن عمران بن حسین قال رسول صلی الله علیه و آله " ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی"(ص۵۹۶) و بسیاری نمونه های دیگر.

نتیجه گیری:

در پایان می توان گفت که مناقب علوی به لحاظ مذهبی مملو از حقایق تاریخی ، حکایت های فرابشری ، کرامات و معجزات مشهور در خصوص مولای متقیان علی (ع) و توصیف ویژگی های برجستهٔ اخلاقی ایشان است . این امر بیانگر ارادت و علاقه ه عمهق مسلمانان شبه قاره نسبت به حضرت علی (ع) است.

با توجه به محتوای اکثر حکایات و روایات ذکر شده در مناقب، بر

اساس آمار گیری نسبی از مجموع آنها، نتایج ذیل حاصل شد:

مجموع حکایات اعجاز آمیز مربوط به انقیاد حیوانات و جنیان و جمادات و نباتات تا معجزات متفرقه حدود ۵۶/۸۴ درصد از کل را نشان می دهد. حکایات تاریخی این نسخه حدود ۱۵/۶۸ درصد از کل را تشکیل می دهد. موضوعات دیگر از علم و آگاهی آن حضرت تا دیگر خصوصیات اخلاقی ایشان حدود ۲۷/۴۴ درصد از کل حکایات را شامل می شود.

بر اساس حجم بالای حکایات اسطوره ای و اعجاز آمیز نسبت به دیگر موضوعات، این اثر می تواند در قالب اولین حماسهٔ دینی منثور در شبه قاره مطرح شود که جامع کلیه مطالبی است که در کتب گوناگون از نثر و نظم در باره حضرت علی(ع)، چه در عالم واقعیت و تاریخ و چه در جایگاه اسطوره و فرا واقعیت ذکر شده است.

از سوی دیگر با بررسی حماسه های دینی مختلف از کهن ترین تا نزدیک ترین آنها به زمان مؤلف، دریافتیم که تقریباً تمامی حکایات و روایات مندرج در »مناقب علوی« شامل ویژگی های مطرح در یک حماسهٔ دینی منظوم است. ویژگی هایی مثل تهکید بر دین و تعهد و تقیّد به مذهب و ارزشهای اخلاقی، بیان روح خداجویی و دوستداری ائمه اطهار(س) به خصوص عشق به مولا علی(ع)، وصف بزرگواری ها و شجاعت های حضرت علی(ع) به انحاء□ گوناگون بر مبنای روایات شفاهی، آمیختن افسانه و اسطوره و تاریخ در قالب حکایاتی گهگاه خارج از زمان و مکان، مجاهدت گروهی برای حفظ دین و نبرد با معاندان و برانداختن آداب و رسوم مخالف با عقاید دینی، گوشزد کردن حقیقت پیروی از آن امام همام ضمن مدح و نکوهش مخالفان، اعتراض و پرخاشگری نسبت به دشمنان و معاندان و... . تنها تفاوت این حماسه ها با مناقب در قالب نوشتاری آن است که این اثر به نثر است و دیگر آثار مذکور به نظم می باشد و همین باعث تشخّص و منحصر به

فرد بودن آن به لحاظ محتوایی می شود.

نسبت موضوعی حکایات متن بر اساس کل حکایات موضوع بندی شده

منابع و مآخذ:

۱. قرآن مجید.

۲. اکرام، سید محمد اکرم، ۲۰۰۸ / ۱۳۸۷م، آثار الشعراء □ ، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

۳. انوشه، حسن، ۱۳۷۵، دانشنامه ادب فارسی، ج ۴، تهران : وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۴. تالپور، میر حسین علی خان (نسخه خطی)، مناقب علوی، قرن ۱۳ .

۵. چوهدری، شاهد، ۱۳۸۶، مناقب حضرت امام علی (ع) در شبه قاره، تهران: انتشارات اطلاعات.

۶. داد، سیما، ۱۳۸۲، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید.

۷. سرفراز ظفر، محمد، ۱۳۸۱، مناقب حضرت علی (ع) در شعر فارسی شبه قاره، اسلام آباد : انجمن فارسی

۸. شعار، جعفر، ۱۳۷۱، گزیده اشعار کسائی مروزی، تهران: چاپ و نشر بنیاد.

۹. صفا، ذبیح الله، ۱۳۷۱، تاریخ ادبیات ایران، ۵جلد، چاپ دوم، تهران : فردوس.

۱۰. همو، گنج سخن، ج ۱، مقدمه: ۶۵

۱۱. محجوب، محمد جعفر، ۱۳۸۳، ادبیات عامیانه ایران، به کوشش دکتر حسن ذوالفقاری، تهران : نشر چشمه.

۱۲. منصوری، کورش، ۱۳۸۱، »مناقب مرتضوی «، قند پارسی فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، شماره ۱۸، دهلی نو، صص ۲۹۵ – ۳۷۴.

۱۳. میر صادقی، میمنت، ۱۳۷۳، واژه نامه هنر شاعری، تهران: کتاب مهناز.

Safeeneh
A Research Journal of Persian
Language Literature and Culture
No 9, 2011 pp 129-159

سفینه
مجلهٔ تحقیقی در زمینهٔ زبان ، ادبیات و فرهنگ فارسی
شمارهٔ ۹ ، ۲۰۱۱ میلادی ، صص ۱۲۹-۱۵۹

فرهنگ تحفة العراقین نوشتهٔ سید کرم علی

دکتر محمد ناصر* / دکتر محمد صابر**
اعضای هیئت علمی گروه فارسی، دانشگاهِ پنجاب، لاهور

افضل الدین بدیل بن علی خاقانی(۵۲۰. ۵۹۵ه) (۱) از سخن سرایان بلند آوازهٔ ایران، نخست حقایقی و سپس به مناسبت انتساب به خاقان اکبر منوچهر بن فریدون شروانشاه، خاقانی تخلص یافت. پدرش علی نجار (۲) و مادرش کنیزک مسیحی بود (۳) که به دین اسلام در آمد. نخستین بار به وسیلهٔ ابو العلاء گنجوی به دربار شروانشاه راه یافت، و پس از خاقان اکبر به خدمت پسرش خاقان کبیر اخستان درآمد. خاقانی آرزوی سفر خراسان کرد، ولی شروانشاه به او اجازهٔ سفر نداد (۴) این امر موجب دلتنگی خاقانی گشت. عاقبت به سفر مکه رفت و در مراجعت هنگام ورود به اصفهان قصیده ای معروف در وصف آن شهر ساخت.(۵) خاقانی به دربار شروانشاه باز گشت ولی به علت سعایت حسودان به امر شاه به حبس افتاد. پس از آن در حدود سال ۵۶۹ه باز به حج رفت. در باز گشت به سبب مرگ پسر (۶)، دختر (۷) و

* nasir.persian@pu.edu.pk
* sabir.persian@pu.edu.pk

همسر (۸) به عزلت روی آورد و در تبریز اقامت کرد و در همانجا درگذشت. تحفة العراقین از آثار منظوم خاقانی است. این مثنوی به نام جمال الدین محمد موصلی سروده شد (خاقانی، تحفةالعراقین، ص مه) و در حدود سه هزار بیت دارد و در شرح سفر شاعر است به عراق عجم و عراق عرب و مکهٔ معظمه. در این منظومه خاقانی اغلب بزرگان و دانشمندانی که هنگام سفر ملاقات کرده است، را مورد ستایش قرار داده و در کنار آن آداب و رسوم برخی از کشورها را شرح داده است. مثنوی تحفة العراقین نخستین سفرنامهٔ منظوم فارسی است و بدین سبب از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

نسخهٔ خطی فرهنگ تحفة العراقین و روش تصحیح:

در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه پنجاب نسخهٔ منحصر به فردی از فرهنگ تحفة العراقین نوشتهٔ سیّد کرم علی در سال ۱۲۴۶ قمری مصادف با ۱۸۳۰ میلادی در ۵۶ صفحه نگهداری می شود. (مجموعهٔ شیرانی، شمارهٔ ۷۳/۳۶۴۳؛ بشیر حسین، ۲/ ۳۱۷) فرهنگ یاد شده به ترتیب حروف الفبایی تنظیم شده است. در ضمن تصحیح وتدوین تلاش شده است که ترتیب نسخهٔ اصلی و روش نوشتاری کاتب تا اغلب امکان بدون هیچ تغییر رعایت شود. شایان ذکر است که باب لام الالف در پایان نسخه پیش از باب الیاء آمده و در باب العین مضمومه هیچ کلمه ای درج نشده است. برخی از واژگان که مفهوم آنها طبق نسخهٔ فرهنگ کاملاً مشخص نبود، مفهوم آنها با استفاده از فرهنگهای معتبر امروز در پرانتیز [] آورده شده است تا که خواننده دچار سرگیجی نشود.

آغاز نسخهٔ خطی بدین قرار است: "باب الالف مفتوحه: اصل: بیخ..." و بدین قرار پایان می یابد: "باب الیاء... یار: مدد کننده در هر حال". "تمت تمام شد فرهنگ تحفة العراقین به دست خط شکسته نمط سیّد کرم علی ابن سیّد رحم علی مرحوم، ساکن موضع روال عمله پرگنه کلانور، به وقت علی

الصباح تحریر یافت". در پایان نسخهٔ خطی دوبیتی نیز درج است:

غرض نقشی است کز ما یاد ماند
که هستی را نمی بینم بقای
مگر صاحبدلی روزی به رحمت
کند در حال این مسکین دعای

۵۱۲۴۶

یاد داشتها:

۱. پانصد هجرت چو من نزاد یگانه/ باز دوگانه کنم دعای صفاهان (خاقانی، دیوان، ص ۳۲۱)
۲. از برّ خلایقم سبکبار/ بر مایدهٔ علی نجار (خاقانی، تحفة العراقین، ص ۲۱۳)
۳. نسطوری و موبدی نژادش/ اسلامی و ایزدی نهادش؛
پس کرده گزین به عقل و الهام/ بر کیش کشیش دین اسلام (ایضاً، ص ۲۱۵)
۴. چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند/ عندلیبم به گلستان شدنم نگذارند (خاقانی دیوان ص ۱۳۳)
۵. نکهت نور است یا هوای صفاهان / جهت جوزست یا لقای صفاهان (ایضاً، ص ۳۱۷)
۶. پسر داشتم چون بلند آفتابی/ ز ناگه به تاری مغاکش سپردم (ایضاً، ص ۸۲۹)
۷. چو دختر سپردم به داماد گفتم/ که گنج زر است این به خاکش سپردم (ایضاً)
۸. به درد پسر مادرش چون فرو شد/ به خاک آن تن دردناکش سپردم (ایضاً)

کتابشناسی:

☆ الابجدی، المنجد (۱۳۷۲ش/ ۱۹۹۳م) فرهنگ دانشگاهی، چاپ اول، انتشارات اسلام، تهران.
☆ الکریمینی، علی بن محمد بن طاهر (۱۳۷۲ش/ ۱۹۹۳م) تدوین و تصحیح محمد حسین تسبیحی، عتیق پبلشنگ هاؤس، مرکز تحقیقات فارسی ایران پاکستان، اسلام آباد.
☆ بشیر حسین (۱۹۶۹م) فهرست مخطوطات شیرانی، جلد دوم، دانشگاه پنجاب،

لاهور.

☆ تفهیمی، ساجد الله (۱۳۷۵ش/ ۱۹۹۶م) فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی، چاپ اول، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.

☆ خاقانی شروانی (۱۳۳۶ش/ ۱۹۵۷م) دیوان خاقانی شروانی، با شرح احوال و آثار شاعر، به کوشش محمد عبّاسی،چاپ پیروز، تهران.

☆ ایضاً (۱۳۳۳ش/ ۱۹۵۴م) مثنوی تحفة العراقین، به اهتمام یحیٰ قریب، چاپ اول، شرکت سهامی کتابهای جیبی، با همکاری انتشارات امیر کبیر، تهران.

☆ عمید، حسن (۱۳۷۸ش/ ۱۹۹۹م) فرهنگ عمید، چاپ ششم، مؤسسهٔ انتشارات امیر کبیر، تهران.

☆ معین، محمد (۱۳۷۵ش/ ۱۹۹۶م) فرهنگ فارسی، چاپ دهم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران.

☆ منزوی، احمد (۱۳۹۵ش/۱۹۹۷م) فهرست مشترک نسخه های خطی پاکستان، جلد چهاردهم، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.

☆ نقوی، علی رضا (۱۳۸۹ش/ ۲۰۱۱م) فرهنگ جامع (فارسی. اردو. انگلیسی)، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.

متن اصلی فرهنگ تحفة العراقین

نوشتهٔ

سید کرم علی

بسم الله الرحمن الرحیم

باب الالف مفتوحه

اصل: بیخ
امین: استوار
آمین: همچنان باد
البته: اصلاً، هر آینه
الثنا: میان سخن
امر: فرمان (اوامر جمع)
آمین: باد
آمر: فرماینده
اخذ: گیرنده
اجیر: مزدور
آجر: به مزد گیرنده
الیس: غمگسار
اب: پدر (ابا جمع)
اخ: برادر
اخوات: خواهران
اکید: استوار
اسد: شیر (اساد جمع)
ارنب: خرگوش (ارانب جمع)
الم: درد
آلا[م]: دردها
امل: امید (آمال جمع)
آلت: رنج
اوج: بالا
اساس: بنیاد
امارت: امیری و ایالت نشان (امارات جمع)
امن: ایمن
امانت: راستی (امانات جمع)
انام: مردمان
اصم: کر
اعمی: کور

ابیض: سفید
اسود: سیاه
احمر: سرخ
اصفر: زرد
ارزق: کبود
اخضر: سبز
اسمر: گندم گون
اقرع: کل (کچل)
افضل: فاضل تر (افاضل جمع)
اعلم: دانا تر
اجهل: نادان تر
اوسط: میانه (اواسط جمع)
ابهی: زیباتر
اسمی و اعلیٰ: بلند تر
انور: روشن تر
اظلم: تاریکتر
ابعد: دور تر
اقرب: نزدیکتر
افقر: فقیر تر
اقوی: قوی تر
اضعف: سست تر
اولیٰ: بهتر وسزاوارتر
احلا: شیرین تر
اسخا: جوان مردتر
اماثل و اخابر: گزیدگان
اراجیف: خبرهای نادرست
اکاسیر: بادشاهان فارس
اباریق: کوزه ها
ارقاب: بندگان
ازمه: مهارها
اذناب: کهتران
احسن: خوبتر
اشیا: چیزها
انبیا: پیغمبران
اولیا: دوستان حق
اقارب: خویشان

اجانب: بیگانگان
احادث: سخنهای نو
اکاذب: سخنهای دروغ
ادویه: داروها
امداد: مددها
اعداء: دشمنان
اسالیب و انواع و اجناس و اصناف: گونه ها
اکناف و اقطار: کنار ها
اسلاف: گذشتگان
اخلاف: باز ماندگان
اشتغال: شُغلها
اخیار: نیکان
اشرار: بدان
احرار: آزادگان
اتباع و اشیاع: پس روان
اقوات: قوتها
اوقات و ازمنه: هنگامها
اثقال: بارها
احباب و اخلا و اصدقا: دوستان
اعیان: کد خدایان
السنه: زبانها
اخواتکم: خواهران شما
ایدی وایادی: دستها
افواج: گروه ها
ازواج: جفتها
اطواق: گردن بندها
اطناب: بندهای خیمه
اجداد: پدرانِ کلان
ابنا: پسران
ابناء کم: پسرانِ شما
اخوال: برادرانِ مادر
اخوالکم: خال های شما
اخوا و انوار: روشنی ها

اطفال: کودکان خورد
اعراق: رگها وخونیها
اعراف: بالائیها
انوار: شکوفه ها
اسوار: سرها
امطار: بارانها
اغدار: غدرها
اشجار: درختان
اوراق: برگها
اغصان: شاخها
الممار: میوه ها
آثام: گناه ها
ایتامه: بی پدران
ارقام: نشانها
ارماح: نیزه ها
ارياح: باد ها
آمال: آرزوها
اغلال: بندها
اثاث و الشمه و امتعه: رختها
اطناب و اسهاب واکثار: بسیار گفتن
ابرام واملال: ملول کردن
انجار و امعال وانجاح: راست وعده
احکام: اتفاق، استوار کردن
انجاس: غمگین شدن [پلیدی ها]
اعناق: آزاد کردن (گردنها)
اطلاق: گشادن
افراط: از حد گذشتن
ایذا: رنجانیدن
اضرار: زیان رسانیدن
انصاف: داد کردن
اسراف: بی اندازه خرج کردن

اتلاف و اهلاک: هلاک کردن
انظار و امهال: زمان دادن
اعقال: فروگذاشتن
اقبال: روی به چیزی آوردن
ادبار واعراض: روی گردانیدن
احالت: حوالت کردن
اغاثت: فریاد خواستن
الطفات: نگریستن

باب الالف مکسوره

ایصال وابلاغ: رسانیدن
الاک واعسار واملاق: درویش شدن
اسراف واطلاع: دیده ورشدن
ایراد واصدار: آوردن وبردن
احصا: شمردن
ایجاب: حق واجب کردن
اجابت: پاسخ دادن
اجارت: به مزد دادن
اجازت: روا داشتن ودستوری دادن
اعلا واشارت: بر افراشتن
احداث وابلاغ: نو آوردن
اعادت: باز گردانیدن
اصابت: به صواب رسیدن
الحاح: ستیزه کردن
ایثار: در آوردن
انزار: ترسانیدن
اکرام: گرامی کردن
افراز: جدا کردن
انزوا: در گوشه نشستن
القیاد: گردن نهادن

انضمام و اجتماع: گرد آوردن
اجبار و اکراه: ستم به کار داشتن
انفتاح: بازشگافتن
انبساط: گستاخی کردن [بازشدن، گسترده شدن، گستاخی]
انحال: دروغ فرا یافتن
اشتغال: مشغول شدن
انتظام والتیام
اتساق: فراهم آوردن کار
اطعاز: پند پذیرفتن
ادخار: ذخیره نهادن
اختلاف: آمد و شد کردن و خلاف کردن
افتراق: جدا شدن
انتظار: چشم داشتن
اشتیاق: آرزومند شدن
اختلاط و امتزاج: آمیختن
اتصال: پیوستن
اعتنا و اهتمام: تیمار داشتن
انتقام: کینه کشیدن
ازدحام: انبوهی کردن
احرام: حرمت داشتن
التهاب: سوخته شدن
التباس و استفاد: فایده گرفتن
استقامت: راست ایستادن
استعطاف: مهربانی جستن
استقلال: گران داشتن
استخفاف: سبکروشدن
استغاثت: فریاد خواستن

استجاب و
استحقاق: سزاوار شدن
استحالف: نابودن
استکاف: نگذاشتن
استیصال: از بیخ برکندن
استغراق: همه فرا رسیدن
استماع: برخورداری
گرفتن
استحقاق و طلب حق و خوار
استهانت: داشتن
استکبار: گردن کشی
کردن
استکثار: بسیار گفتن
استقلال: برخود کاری
کردن
استعذار: عذر خواستن
استنباط و
استخراج: بیرون آوردن
استسلام: گردن نهادن
استعفا: عفو خواستن
استقبال: پیش باز شدن
استحسان: نیکوی کردن
استکشاف
واستطلاع
واستعلام
واستخبار: خبر خواستن
استیناف: از سر گرفتن
استدامت: همیشگی
خواستن
استخارت: بهتری خواستن
استراحت
واسترواح: بر آسودن
استظاد: برشمردن
استطراف: از نو گرفتن
اسمالت: دلخوشی دادن

باب الالف المضمومه

الوهیت: خدایی
امنیت: آرزو
امه: مادر
(امهات جمع)
امیت: مادری
ام الولد: مادر فرزندان
ام الخبائث: مادر پلیدی
هایی
اخت: خواهر
اخوی: برادری
انس: آرام
اطروش: کر [گران
گوش]
امور: کارها
اناس: مردمان
اسلوب: یک گونه
اهشیت: ساز لشکر
امرا: امیران
اذن: گوش
اصول: بیخها
الوف: هزاران
ابات: پدری
اس: غمگسار
الفت: دوستی

باب الباء المفتوحه

باری: آفریدگار
بیاض: سفیدی
بهاء: زیبایی
بعض: لخت یعنی پاره
بنا: خبر
بنی: خبر دهنده
بهی: زیبا
بقا: پایندگی
باقی: پاینده
بعید: دور
بعد: پس
برکت: افزونی
(برکات جمع)
برّات: بیزاری
بدی: پندار
بقیت: باز مانده
بهجت: شادی
باب: در
بواب: دربان
بلادت: پلید کند
بصارت: بینایی
بغیض: دشمن داشته
بشر: آدمی
بلی: آری
بلد: شهر
بق: پشه
بغل: استر
بنا: سرانگشتان
بطن: شکم
باطن: اندرون
باهر: سرآمد درخوبی
[روشن، هویدا]
باطل: بیکار
بلاهت: تمامی
بلیغ: تمام
بدیع: نو ونو کننده
(بدیع جمع)
بزاز: جامه فروش
بحر: دریا
برّ: بیابان
بدر: ماه شب چهارده
باعث: بر انگیزاننده
بشیر: مژده دهنده
بشاشت: گشادی روی
بشاعت: ناخوشی
بشیع: ناخوش
بروات: براتها
براهین: حجتها
بلابل: بلبلان

بهاد: کوزه های تنگ دهان
بوایق: بلاها رسیده
بسیط: گسترانده
بطش: گرفتن وحمله کردن
بخش: کم کردن
بدیهت: ناگاه گفتن
بیع: فروختن
بایع وباع: فروشنده
بقر: گاو نر وماده

باب الباء المکسوره

بدایت: آغاز
بکر: دوشیزه
بیعه: کلیسا (بت خانه)
بدعت: کارنو
بنیت: نهادِ مردم
بطیخ: خربزه
بضاعت : پارهٔ مال که به جای بفرستند
بشر: گشاده روی
بر: نیکوی
بقا: جای گاهها
بلاد: شهرها
بغال: استران
بشارت: مژده دادن

باب الباء المضمومه

بعد: دوری
بر: گندم
بهتان: دروغ
بکس: نهادن
بقعه: جایگاه
بغض: دشمنی
برهان: حجت
بلبل: هزار داستان
بحور: دریاها
بدوج: کنکرها
بدور: ماه های شب چهاردهم
بلدان: شهرها
بنوت: پسری
برودت: سردی
برذت: بهادری
بلوغ: رسیدن
بقور: گاوهای ماده

باب التاء مفتوحه

توقیع: نشانِ بادشاه
توامان: دو یک به یک شکم زاییده
تبع: پس رو
تذکره: یادگار
تباشیر: نشانها
تل آمیزان: شاگردان
تماثیل: مانندها
ترکلد: دست برداشتن
تملیک: روی گردانیدن
تکلیف: به ستم برکاری داشتن
تفهیم: در ربانیدن
تبلیغ: رسانیدن
تفریق وتفرقه: جدا کردن
تثقیل: گران کردن
تخفیف: سبک کردن
تولید: عمل دادن
تسلیت: بی غم کردن
تعسیر: دشوار کردن
تسهل وتیسر: آسان کردن
تأمل: اندک کردن
ترویج: روان کردن [رواج دادن، رونق دادن، روا کردن چیزی]
تزویج: زن به شوهر دادن
تعریف: شناسایی کردن
تفویض: کار به کسی واگذاشتن
تفریط وتقصیر: سستی کردن
تحریر: چیزی فراگرفتن
توبیخ: سرزنش تصحح و تصحیح: درست کردن
تسنیم : گردن نهادن
تسخین: گرم کردن
تعدیک: مالش دادن
تقدیب و تخلیط: آمیختن
تحشم: شرم داشتن، با حیا بودن
تفضیل و ترجیح: افزونی کردن
تنبیه: بیدار کردن
تبرید: سرد کردن
تحریم: حرام کردن
تحلیل: حلال کردن
تحصین: پناه گرفتن
توفیر: زیادتی نهادن
تذویر: دروغ ساختن
تنویش: نوید دادن
ترفیه: آسوده داشتن
تحسین: نیکو کردن

تحریص: برآغالیدن
تزیید وتشیید: بر افراشتن
تأکید وتأدیب: جاوید گردانیدن
تسویف: روز به روز انداختن دام
تعظیم وتفخیم وتکریم: بزرگ داشتن
ترحیب: مرحبا گفتن
تهلیب وتحریف و تلیح: پاکیزه کردن
تجربه: آزمودن
تقوید: قوت دادن
تقدیر: اندازه کردن
تعیّن: معین گردانیدن
تعلیم: آموختن
تقدیم: پیش داشتن
تصدیع: درد سر دادن
تشویش: شوریده کردن
تعجیل: شتابانیدن
تحویل: از جا به جا شدن
تفضیل: روشن کردن وپیدا کردن
تسلیم: آرام دادن
تعطیل: بی کار کردن
تخریق: پاره کردن
تحریق: سوزانیدن
تخلیق: آفریدن
تحلیق: موی ستردن
تشریف: مشرف گردانیدن

تسمیر: زیادت کردن مال
[خشک کردن گوشت پاره پاره، خشک کردن خرما]
تمهید: گسترانیدن
تغریق: غرق کردن
توکیل: کسی را برچیزی گماشتن
تملیک: خداوند شدن
تعطف: مهربانی کردن
تحسر: حسرت خوردن
تکلف: رنج برخود گرفتن
تفهیم: دریافتن
تصلف: لاف زدن [گزاف گفتن]
تفرقه: پراکنده کردن
ترفع و تفوق وتصدد: برتری جستن
تفحص: از دشواری بیرون آمدن
تألف: دل به دست آوردن
تقبل: پذیرفتن
تعرف و تفقد: پرسیدن احوال
تمتع: برخور دار گرفتن
تعانق و تمسک و تشبث: چنگ در زدن
تمیز: جدا شدن

تیقظ وتنبیه: بیدار بودن
تحفظ وتصون: خویشتن را نگاه داشتن
وتوقی: پرهیز کردن از
وتحرز: چیزی
تعذر: دشواری شدن
تکبر: بزرگ منشی کردن
تغیر: از حال بگردیدن
تجرعه: نوشیدن
تانی: درنگ کردن
تمرد: سرکشی کردن
تدین: دین داری کردن
تملق و تصبص: چاپلوسی کردن
تهیج: شادی نمودن
تغلب: به دست فرو گرفتن و غلبه کردن
تقرب و توسل: نزدیک جُستن
تجسس و تفتیش: جستجو کردن
توفیر: بسیار شدن
تشکی: گله کردن
تنزه: خرمی جُستن [به گردش رفتن]
تشوف و تعطش و تجلب: آرزو مند شدن
تعصب: دو گروهی کردن
تفرح: گشادگی دل

تلقی: پیشوا شدن و از کسی فرا گرفتن چیزی

تلطف و تأسف و توجع و تفجع: اندوه خوردن و دردمندی نمودن

تفکر و تدبر و تأمل: اندیشه کردن

تصور: صورت بستن معنی در دل

تصویر: صورت کردن

تنوع و تفنن: گونه گونه شدن

تعود: خو کردن

تاکد و تاید: استوار شدن

تنزع : دادن به بر سبیل اجازت

تمول: مال دار شدن

تقبل وتتبع: درپی کسی رفتن

تسحب : ناز کردن

تانق وتعمق: نیک نگریستن

توقع وتطلع وترصد وترقب: چشم داشتن

تزئیب وتجلی: آراسته شدن

تحکم: حکم کردن

توقف: باز ایستادن

ترجمه: باز گردانیدن از زبانی به زبانی

تعجب: شگفت شدن

تعهد: تیمار داشتن

تحمل: بار کشیدن

تجمل: بزرگی نمودن [آراسته شدن]

ترحم: بخشودن

توهم: گمان بردن برآن

تعدی: از حد درگذشتن

تمنا: آرزو بردن

تظلم: از ستم نالیدن

تفضیل: بزگواری کردن

تصوّف: صوفی شدن

تفقه: فقیهی کردن

تلطف: نرمی کردن

تدارک وتلافی: دریافتن

تهاون: سستی کردن

توالی و تواتر و تتابع و ترادف: پیاپی شدن

تجاوز : درگذشتن از گناه

تغافل: پخته شدن

توالد و تناسل: زه و زاد

تواری: پنهان شدن

تعزّز: خویشتن داری کردن

تنفر: نفرت نمودن

توبه : از گناه باز ایستادن

تایب: توبه کننده

تواب: توبه دهنده

باب التاء المکسوره

تمثال: تندیسه

تمساح: نهنگ

تلمیذ: شاگرد [دانش آموز]

تجارت: بازرگانی کردن

تلاوت: خواندن

تبر: تکه شواد

تملاق: چاپلوسی کردن

تبیان: بیان دادن

باب التاء المضمومه

تفاح: سیب

تراب: خاک

ترس: سپر

تحفه: هدیه (تحف جمع)

تربت: روضه خاک

تبّت : نام آنجا که مشک آنجاست

توت: [میوه ای معروف]

باب الثاء المفتوحه

ثمن: بها

ثمین: قیمت کردن، بها

ثقالت: گرانی

ثقیل: گران

ثبات: پایداری کردن

ثابت: پایدار

ثالب: تابنده

ثقب: سوراخ کردن

ثنا: ستایش کردن

ثواب: جزا و پاداش

ثرا: خاک، نمکین

ثروت: تونگری

ثلج: برف

ثوب: جامه

ثور: گاو

ثمر: میوه (ثمرات جمع)

ثانی: دویم (دوم)

ثالث: سیوم(سوم)

ثامن: هشتم

ثعلب: روباه
(ثعالب جمع)
ثقلان: آدمیان و پریان
ثقاهت: زود گرفتن و دریافتن
ثلم: رخنه
ثمرا: آنجا که بیم شود از دشمن
ثغر: میانه کفر واسلام (مرز، سرحد) نیز (دهان، دندان، دندانهای جلو دهان)
ثقت: امین
(ثقات جمع)
ثقل: گرانی
ثوران: گاوان

باب الثاء المکسوره

ثبات: جامه ها
ثمار: میوه ها
ثعبر: دشوار
ثخن: ستبر

باب الثاء المضمومه

ثریا: پروین
ثعبان: مار بزرگ
ثوب: جامه ها
ثبوت: ایستادن
ثعوب: افروخته شدن آتش
ثبور: هلاک شدن
ثغور: جای ها که بیم بود از دشمن

باب الجیم المفتوحه

جواد: جوانمردی
جدید: نو
جد: پدر کلان
جده: مادر کلان
(اجداد جمع)
جنب: پهلو
جیب: گریبان
جناب: [لقب برای احترام مردم، درگاه، آستانه]
جبان: بیدل
جفا: بدکاری
جافی: بدکار
جزا: پاداشت
جمال: خوبی
جمیل: خوب
جمل: شتر
جبل: کوه
جزیل: محکم
جلال: بزرگواری
جلیل: بزرگوار
جاسوس: خبرجوی
(جواسین جمع)
جمیع: همه
جریده: دفتر (اجرا، جراید، جمع)
جبهه: تیردان
جار: همسایه
جانب: کناره
(جوانب جمع)
جبن وجبه: پیشانی
جوف: اندرون شکم
جلادت: [جلابودن، چابک بودن]
جهالت: نادانی
جاهل: نادان
جالی: [روشن، واضح، جلا
دهنده، پاک دهنده]
جاذب: کشنده
جلب: کشیدن
جابر: ستمکار
جابر: [شکسته بند، قالب کفش، قالب کفاشی]
جایز: روا
جامع: گرد کننده
جایع: گرسنه
جنات: بهشت
(جنت جمع)
جوسق: کوشک
(جواسق جمع)
جهنم و جهیم: دوزخ
جرب: خارش
جماد: هرچه نیفزاید
جید: نیک [خوب]
جریمت و جریدت: گناه
جرایم: گناه ها
جابر: گردن کشان
جبار: گردن کش
جهاد: کوشیدن
جبر: زور کردن
جور: ستم کردن
جواز: روانی کردن
جمع: گرد کردن
جرّ: به خود کشیدن
جل: روشن
جاریه: کشتی
جاثلیق: امام ترسایان

جلیس: هم نشین
جیش: لشکر
جابر: نا راست

باب الجیم المکسوره

جنس: گونه گونه
جن: پری
جلد: پوست
جراب: البان
جید: گردن
جیران: همسایگان
جنان: بهشت ها
جمال: شتران نر
جبانین: پیشانی ها
جبال : کوه ها
جهاد: غزا
جسر: پل
جلاب: گلاب

باب الجیم المضمومه

جواد: جوانمردی
جنون: دیوانگی
جنه: سپر
[آنچه شخص را محفوظ ومستور بدارد]
جنب: ناپاک
جرم: گناه
جوع: گرسنگی
جند: لشکر
(جنود جمع)
جندی: لشکری
جز: پاره
جهل: پای مزد وسر گردان
جرموق: موزه پای
جلود: پوستها
(جمع جلد)
جنوب: پهلوها
جیوب: گریبانها
جرات: دلیری
جلسان: هم نشینان
جرم: گناه

باب الحاء المفتوحه

حلاوت: شیرینی
حصافت: تمام خردی
حرافت: زیرکی
حماقت: ابلهی
حرارت: گرمی
حماسه: دلیری
حار: گرم
حقارت: خوردی
حقیر: خُرد
حامل: ستاننده
[بار کش، باردار]
حاسد و
حسود: بدخواه
حیرت: سرگردانی
حیران: سرگردان
حقیقت: درستی
(حقایق جمع)
حرکت: جنبش
(حرکات جمع)
حاجت: مراد
(حاجات جمع)
حدیث: نو
حادثه: سختی روزگار
(حوادث جمع)
حدثان: چیز نو و حادث
حرج: تنگی
حدید: آهن
حداد: آهنگر
حد: کرانه
حسیب: [حسابدار]
حاضر: آماده
حایط: دیوار
حافظ و حامی
وحارس: نگاه دارنده
حاسه: آنچه بدان چیزی دریابند
(حواس جمع)
حادی: یکم
حیف: ستم
حمال: بارکش
حریف: هم نشین
حق: راست و درست
حجر: سنگ
حلاق: موی سترنده
حقاق: حق گو
حنط: گندم
حناط: گندم فروش
حایک: بافنده
حلال: پاک
حرام: مردار
حلیم: برد بار
حکیم: دانا
حاکم: قاضی
حکم: میانجی کردن
حزم: هشیاری
حلق: گلو
حصین: استوار
[محکم]
حصالت: استواری
حال: آنکه بی مهلت باشد
حضرت: درگاه
حاشیه: کرانه و زیردست
(حواشیه جمع)
حریر: جامهٔ ابریشمی

حصیر: بوریا، نازک
حبه: دانه
(حبات جمع)
حظیره: جای دیوار
کشیده
(حظایر جمع)
حمام: گرمابه
حمامی: [گرمابه بان]
حمامه: کبوتر
(واحد حمام)
حظ: بهره
حامض: ترش
حریم: گردا گرد
چیزی
حضیض: نشیب
حالی: زیور کننده،
زیور آراسته
حلاج: نداف [پنبه زن]
حیا: شرم
حرب: جنگ
حایل: باز دارنده
حدقه: سیاهی چشم
حدیقه: بُستان
حاجز: باز دارنده
حجب: پرده
حجر: سنگ
حی: زنده
حمیت: مردی[مردانگی،
مروت]
حیات: زندگانی

باب الحاء مکسوره

حلم: بردباری
حمل: بار
حب: دوست
حنط: گندم
حین: هنگام

حرفه: پیشه
(حرف جمع)
حمار: خر
حساب: شمار
حجاب: پرده
حشمت: شکوه
حر: [عورت، فرج
زن]
حصن و
حرز: پناه گاه
حدت: تیزی
حصه: بهره
حجه: سال
(حجج جمع)
حجاره: سنگ ها
حفظ و
حمایت و
حراست: نگاه داشتن
حرص: آرزو بردن
حرمان: [بی روزی
ماندن]
حس: دریافتن
حکمت: درست[عدل،
حلم، بردباری]
حبال: ریسمانها

باب الحاء مضمومه

حلو: شیرینی
حموضت: ترشی
حلی: پیرایهٔ زر و زرین
حریت: آزادی
حُر: آزاد
حُسن: خوبی
حسام: شمشیر
حرمه: بند
حبور: شادی
حب: دوست
حرقت: سوزش

حشاشه: باقی جان
حجت: برهان [دلیل]
حروب: جنگ
حصون: قلعه ها
حدود: اندازه ها
حدوث: نوشدن
حکومت: داوری
حکما: حکیمان
حصول: به دست آوردن

باب الخاء مفتوحه

خلیفه: امام
(خلایف جمع)
خیر: نیکی
خبیر: آگاه
(خبیرات جمع)
خجالت: شرم ساری
خجل: شرم سار
خطا: ناصواب
خطیه: گناه(خطایا
وخطایات جمع)
خاطی: گنه کار
خفی: پوشیده
خفیف: سبک
خضری: سبزی
(خضرات جمع)
خرج: برون کردن
خارج: برون کننده
خراب: ویران
خالد: جاوید
خبر: پاسخ
خطاب: بزرگی
خطیر: بزرگ
خطر: بیم
خمر: می
خمار: می فروش و
می خوار
خنادیس: می کهنه

خنجر: دست کارد
خباز: نانوایی
خمیس: پنج شنبه
خامس: پنج
خمیس: فرومایه
خالص: پاکیزه
خیاط: درزی
خلف: فرزند نیک
خلیل: دوست
خندق: گردا گردِ قلعه
خال: برادر ومسّا (تل)
خاله: خواهر
ختم: مهر
خاتم: انگشتری
خلد: خدمتگار و خواجه سرای
خدم: دخول خدمتکاران
خازن: خزینه دار
خالی و خلی: تهی
خصی: خایه کشیده
خل: سرکه
خاین: خیانت کننده
خطوت: گام
خطوات: گامها
خرف: فرتوت
خشن: درشت
خلق: کهنه
خریف: پاییز
خاتمت: پایانِ کار
ختم: پایان بردن کار ومهر کردن
خلا: تهی شدن
خشیت و خوف: ترسیدن
خلق: آفریدن

خدع فریفتن
وخد:
خط: نبشتن و در پس برآوردن
خلاص: رستن
خرج: به کار بردن
خنازیر: خوکان
خد: رخ
خدان: دو رخ
خلوف: دوست
خایب: نومید
خدیعت: فریب
خاتمه: سرانجام
خرف: بیهوده [مردکم عقل و پیر]
خصب: فراغ، عیشی

باب الخا مکسوره

خیار: گزیده
خزی: شرمسار [خوار شدن، رسوا شدن]
خبرت: آزمایش
خلال: میان کار
خط: جایگاه نشان کردن (خطط جمع)

خلاف و خیانت: ناراستی
خداع: فریب
خلقت: آفرینش
خنزیر: خوک
خطابت: خطیبی کردن
خفت: سبک شدن
خدلان: نگون ساری
خدر: پرده [چادر]
خمار: مقنعه [روسری]

باب الخاء المضمومه

خلت: دوستی
خله: دوستی
خبز: نان
خلق: خوی
خفاش: شب پر (شب پره)
خروس: مرغ نر [خانگی]
خسران: زیان کاری
خمول: بی نامی
خلف: موزه
خلد: بهشت جاوید
خلاصه: برگزیده
خشونت: درشتی
خطوط: خط ها
خطبا: خطیبان
خلف: خلیفه گان
خصومت: [پیکار، نبرد، جنگ]
خضوع: فروتنی کردن
خشوع: ترسیدن
خروج: بیرون آمدن
خلود: جاویدان شدن
خسوف: گرفتن ماه
کسوف: گرفتن آفتاب

باب الدال مفتوحه

دولت: بهروزی
دها: زیرکی
دهی: زیرک
درجه: پایهٔ زیرین ونرد بان بالا (درجات جمع)
دین: وام
داء: بیماری
دواء: دارو
دار: سولی
دفعه: یکبار (دفعات جمع)

دمع: اشک
دم: خون
دلال: ناز [جرأت نشان دادن زن بر شوی خود با غنج و ناز، گویی که با او اظهار خلاف و غضب می کند و حال آنکه مخالفتی با وی ندارد]
دالع: باز دارنده
دابیه: بلاهای بزرگ
دوام: پیوستگی
دایم: پیوسته
دلیل: رهبر (دلایل جمع)
داخل: در آینده
دفاق: گوینده
دهان: روغن فروش
دقیق: آرد (دقایق جمع)
دعا: خواننده وکننده
دلی: فرومایه(دنات جمع) فرومایگی
دهاقین: ملک دارنده
دفق: ریزانیدن
دخد: گستردن
درس: علم خواندن
دفن: به گور کردن
دهشت: کشته شدن [سرگشته شدن]
دلالت: سر راه نمودن
دعوات: خواندن
دیر: کلیسا

باب الدال مکسوره

دمنه: نشان سرای کهن (دمن جمع)
دسار: نشان
دین: کیش
درّه: تازیانه محتسب
دهقان: ملک دار
دماغ: مغز
دیانت: دینداری
دول: دولت ها
دمّا: خونها
دلالت: راه نمودن

باب الدال المضمومه

دربت: آزمایش
دنیا: این جهان
دهن: روغن
دب: خرس
دیون: وامها
دموع: اشک ها
دهات: زیرکان
دعا: خواندن
دخول: درآمدن
در: مروارید

باب الذال مفتوحه

ذکاء: زیرکی
ذکی: زیرک
ذهب: زر
ذکر: نر اندام مردی
ذنب: گناه
ذلیل: خوار
ذواق: چاشنی گیر
ذوق: چشیدن
ذخیره: چیزی که نگاه دارند از
ذبح: گلو بریدن
ذم: نکوهیدن
ذهاب: شدن
ذمیمه: بد

باب الذال مکسوره

ذروه: بالای هر چیز
ذمی: خراج گزار
ذهب: گرگ (ذهاب جمع)
ذکر: یاد کردن
ذمه: آنچه در نهاد کسی بود از کس دیگر

باب الذال مضمومه

ذوایه: ذریت آدم فرزند (ذریات جمع)
ذو: خداوند
ذنوب: گناه ها
ذکور: ذکرانِ نران
ذری: بالا
ذهوب: مشهور شدن
ذبول: پژمرده شدن
ذباب: مگس

باب الراء مفتوحه

راس: سر
رقبه: گردن
رخا: فراخی، عیش
راغب: رغبت کننده
رغبت: خواهش
رعیت: زیردست
راجی: امید دارنده
رافت: مهربانی
رؤف: مهربان و راه نماینده
رابع: چهارم منزل
رشحه: تری (رشحات جمع)
رئیس: سردار
رفیع: بلند
رایت: علم (رایات جمع)
ربیع: بهار
رفیق: همراه

رسول: پیغمبر
رکاکت: سست رای
راکیات: سست رای
رسم: آئین
رجل: مرد
راجل: پیاده
رحیم: بخشاینده
رخیص: ارزان
رشیق: راست قامت
رقیم: نشان
راضی: خشنود شونده
رونق: آبروی
رهین: [جوابده، مسئول، گروی]
راتب: چیزی که پیوسته باشد
رقیب: نگاهبان
رقباء: نگاهبانان
رفاهیت و راحت: آسایش
روضه: مرغزار
رزالت: آهستگی
رزین: آهسته
رفاء: رفوگر
روث: سرگین گاو
رفق: پوست آهو
رقیق: باریک وصاف
ردیف: آنکه از پس نشیند
رقاص: بازی گر
رقص: بازی کردن
رعد: بانگ ابر
رموز: پوشیده گفتن
ربط: بستن
رهن: [گرو]
رزاق و رازق: روزی دهنده

رحمت: بخشودن
رد: بازگردانیدن
رحیم: مهربان

باب الراء مکسوره

رسالت: پیغام دادن
رضا: خشنودی
ریاست: سروری
ریح: باد (ریاح جمع)
ریح: سود [دولت]
رزق: روزی
ربا: زیادتی، حرام
رفق: یاری و نرمی
رقاب: گردن ها
رماح: نیزه ها
رحلت: رفتن
ریاضت: نرم ورام کردن
رقت: نازکی دل

باب الراء المضمومه

روح: جان
رکن: گوشه وکرانه
رخصت: فراخی و ارزانی
رمح: نیزه
رتبت: پایگاه بزرگ (رتب جمع)
رسل: پیغمبران
رسومه: آیت ها
رقومه: نشانه ها
رقبا: نگاهبانان
رؤس: سرها
رؤسا: سروران
رجوع: بازگشتن
رقوب: چشم داشتن
رسوب: به آب فروشدن
رموز: رمزها

رسخ و رسوخ: خورده دست

باب الزاء مفتوحه

زبیب: مویز (انگور خشک شده)
زبد: کفِ دریا
زحیر: درد شکم
زفیر: نالش
زرق: فریب
زراق: فریباننده
زکواة: پاکیِ مال
زکی: پاک
زاویه: گوشه [کنج، کرانه] (زویاجمع)
زعیم: مهتر
زرع: کشت
زوال: گردشِ آفتاب [نیست شدن، زدوده شدن]
زروع: برزه گر [دهقان]
زاد: توشه
زاهد: پارسا
زلت: گناه
زانی: بدکار
زانیه: زن بدکار
زایر: زیارت کننده
زنادقه: مغان، ترسایان، بچگان
زین: آراستن
زجر: [بازداشتن، منع کردن، طرد کردن، راندن]
زلزله: جنبیدن زمین

باب الزاء مکسوره

زنا: بدکاری

زندیق: مغان، ترسا
زین: آرایش
زراعت: کشت
زیادت: افزونی

باب الزاء المضمومه

زقاق: کوچه
زور: دروغ
زهاد: پارسایان
زوار: زیارت کنندگان
زعمان: مهتران بزرگ
زب: آلت مردی
زهد: زاهد

باب السین مفتوحه

سابق: پیشرو
سامی: بلند
سابغ: تمام (سوابغ جمع)
سایغ: گوارنده
سن: سال
سقا: آبکش
ساقی: آب دهنده
ساکن: آرامیده
سایل: پرسنده وخواهنده
ساعی: غماز
سنن: سبیل راه
سفینه: کشتی (سفاین جمع)
ساعت: غمازی
سفیه: بی خرد
سهل: آسان و زمین نرم
سریر: تخت
سلف: پیش رفتن [گذشته، در گذشته، و هر کسی پیشتر می زیسته از پدران خویشان کسی]
سمع: شنوایی
سعادت: نیک بختی
سواد: سیاهی
سید: مهتر (سعادات جمع)
سلامت: رستگاری
سامت: ملولی
سلام: درود وبی عیب
سحر: [هنگام طلوع فجر، نزدیک صبح]
ساحر: جادوگر
سویت: راستی
سدید: راست
سداد: راستی
سخی: جوانمرد
سخاوت وسخامت: جوانمردی
ساحت: میدان
سقیم: بیمار
سادس: ششم
سابع: هفتم
سیف: شمشیر
سیاف: شمشیرگر
سکاک: [سکه زن، سکه گر، کسی که پول سکه بزند]
ساقد: بازپسنانِ لشکر
سلاطین: بادشاهان
سراویل: ازار
سبق: پیش دستی کردن
سماع: رقصید
سطوت: جور کردن
سهو: فراموش کردن
سبر: آزمودن
سما: آسمان
سیر: گردیدن
سعی: تکاپوی کردن
ستر: پوشانیدن
سلم: پیش دادن غله وغیره و نیز نردبان [سلف، نوعی از بیع که بهای جنس را پیشگی بدهند]

باب السین مکسوره

سماک: نام ستار
سنان: آهن تیز
سروال: [شلوار نیم تنه یا دامن یا شلیته زنان]
سر: نهان
سکین: کارد
سیرت: دوش وخصلت
سیر: تهوم (نوعی گیاهی)
سلک: رشتهٔ مروارید
سماطین: دوصف غلامان از دو جانب
سیادت: مهتری
سمایت: غمازی
سنین: سالها
سوز: گریه

باب السین المضمومه

سکون و
سکوت: آهستگی

سبوع: تمامی
سده: درگاه
سرور: شادی
سلاله: گل که از میان انگشتان به درآید
سلم: نردبان
سمو: بلندی
سلطان: بادشاه
سندس: جامهٔ بهشت
سقیم: بیماری
سبیل: راه
سود: سیاهان
سکوت: خاموشی
سوال: پرسیدن
سر: ناله

باب الشین المفتوحه

شمس: آفتاب
شفقت: مهربانی
شهامت: زیرکی
شرف: بزرگواری
شریف: بزرگوار
شکوکت: ساختگی لشکر
شاکی: گله کننده
شجاعت: دلیری
شقاوت: بدبختی
شقی: بدبخت
شیخ: پیر
شاهد: گواه
شهید: کشته در راه خدای تعالی
شاعر: شعرگو
شایع: فاش
شعیر: جو
شفت: لب
شرط: پیمان
شاکر: سپاس دار
شل: بی دست
شوار: درانندگان
شقیق: درد نیم سر
شفق: سپیدی ویا سرخی در اوّل شب
شدید: سخت
شباب: جوانی
شافی: تندرستی دهنده
شر: حریصی
شفاعت: خواهش
شفیع: خواهش کننده
شریک: انباز
شک: گمان
شی: چیزی
شبعان: سیر
شمایل: خوبهای نیک [طبع ها، خو ها]
شر: بدی کردن
شتم: دُشنام دادن شم و
شاعت: طعنه زدن
شهوت: آرزو
شمانت: دشمن کامی

باب الشین المکسوره

شفا: تندرستی
شهاب: روشنایی
شتا: زمستان
شدت: سختی
شریر: سخت بد
شیخت: خوی نیک
شبل: بچهٔ شیر شعار
الاسلام: نشان مسلمان
شیع: سیری
شراک: دوال نعلین [بند کفش، گیاه خشک باران خورده]
شفات: لبها
شعجان: دلیران
شکایت: گله کردن

باب الشین مضمومه

شجاع: دلیری
شبهت: پوشیدگی[شبه و شبهات جمع]
شهود: گواهان
شهدا: شهیدان
شعرا: شاعران
شفعا: شفعیان
شرکا: انبازان
شرور: بدی ها
شبابان: جوانان
شموس: اسب دمنده [سرکش، اسب سرکش، لگد زدن اسب و استر]
شعبه: شاخ درخت
شکر: آزادی

باب الصاد المفتوحه

صومعه: جای زاهد (صوامع جمع)
صفحه: یک روی ورق
صحیفه: نام (صحایف جمع)
صلصال: گل خشک
صاعقه: آتش که از آسمان افتد یا رعد

صارم: شمشیر برنده
صادر: آینده
صفر: آرزویی
صوت: آواز
صقال: زدانیده و آینهٔ پاک
صیقال: فرزند
صدید: زرد آب
صلوٰت: نماز و دعا و درود (صلوات جمع)
صوم: روزه
صایم: روزه دار
صایمة الدهر: هر روز روزه دار
صداقت: دوستی
صدیق: دوست
صادق و صدوق: راست گو
صیف: تابستان وسیمی سره کننده
صفار: روی گر [مسگر]
صباغ: رنگریز
صاین: نگاهدارنده
صغیر: کوچک
صنم: بت
صدر: سینه [پستانها، دل]
صابر: شکیبایی کننده
صریح: آشکار
صحیح: درست
صلاح: نیکی
صامت: زر و سیم و خاموش
صبی: کودک

صلابت: سختی
صراحت: بی باکی و مردانگی
صباحت: نیکو روی
صعب: دشوار
صنعت: پیشه
صنعیت: کردار نیک
صوب: نزدیک [راست، درست]
صاحب: یار و خداوند
صواب: راستی
صایب: راست
صحرا: گشادگی
صفا: پاکی
صافی: پاکیزه
صلیب: جلیبا
صنادید: مهتران
صرف: گردانیده
صید: شکار کردن
صلب: بردار کردن
صرم: بُر [بریدن]
صون: نگاه داشتن
صبیه: دخترک
صفیر: سفلیدن و آواز [بانگ پرندگان]
صفع: سیلی زدن
صبابت: آرزومندی

باب الصاد المکسوره

صدق: راستی
صدیق: راست
صله: دست
صفر: کوچکی
صیت: آوازه [نیک نام]
صراط: راه راست

صبیان: کودکان
صیانت: نگاهداشتن
صرافت: [خرقهٔ صراف، شغل و عمل صراف]

باب الصاد المضمومه

صلح: آشتی
صبح: سپیده دم
صحبت: باهم بودن
صلب: پشت وسخت
صعوبت: دشواری
صعوق: برق
صحف: نامه ها
صنع: پیشه وران [مردان ماهر در کار و پیشهٔ خود]
صهود: شکارها
صلحا: نیکوان
صورت: پیکر
صبره: چاش
صراحی: پیاله
صداع: درد سر

باب الضاد مفتوحه

ضمیر: اندیشه ، دل
ضعیف: سست
ضمالر: اندیشه ها
ضریر: نابینا
ضیعه: دیه روز بی کار
ضعفه: سستی
ضیف: مهمان
ضامن: پابندان
ضارب: زننده
ضرب: زدن
ضرب: الگبین سبز
ضیغم: شیر
ضلالت: گمراهی

ضال: گمراه
ضیق: تنگ
ضغین: کینه
(ضغاین جمع)
ضو: روشنایی
ضخمو: ستبری
ضحوت: چاشگاه
ضجرت: دلتنگی
ضجر: دلتنگ
ضرر: زیان
ضمان: پابندان شدن
ضمن: باهم آوردن
ضبط: نگاه داشتن
ضابط: نگاه دارنده
ضبر: دسته کردن
ضالین: گمراهان

باب الضاد مکسوره

ضیا: روشنایی
ضد: ناهمتا
ضیق: تنگی
ضیافت: مهمانی کردن
ضغن: کینه
ضرغام: شیر
ضحک: خنده
ضنت: بخیلی

باب الضاد مضمومه

ضحی: چاشتگاه
ضحکه: آن که بر روی
خندن بردیگری
ضراط: باد تیز
ضعفان: ضعیفان

باب الطاء مفتوحه

طهارت: پاکی
طاهر: پاک
طبع سرشت
وطبعیت: (طبایع جمع)

طلعت: دیدار
(طلیعه جمع)
طاعت: فرمان برداری
طریقت: راه خدا
طلاء: نشان سرای
کهن
طیر: مرغ
طایر: پرنده
(طایرات جمع)
طرار: حیلت گر
طاقت: توانایی
طناز: خوی کننده
طباخ: پزنده
طوق: گردن بند
طریق: راه (طرایق
جمع)
طیاش: سبک سر
طرب: شادی
طالب: جوینده
طویل: دراز
طاعون: وبا که در نواحی
مصر اُفتد
طایفه: گروه
طاغی: بی راه
طراوت: تازگی
طری: تازه
طاحون: آسیا
طیمار: گردانیده
طوع: مرادِ خویش
طویت: اعتقاد
طریف و
طارف: مال نو
طرح: افگندن
طرد: راندن
طعن: بدگفتن ونیزه
زدن
طلا: رها کردن

طوف: گشتن
طنز: افسوس داشتن
طلب: جُستن
طیبت: مزاح کردن

باب الطاء مکسوره

طیب: بوی خوش
طراز: علم، جامه
طلسم: ساخت به دروغ
طفل: کودک
طینت: سرشت

باب الطاء مضمومه

طغرا: نشان بادشاه
طومار: کاغذ پیچیده
طول: درازی
طغیان: بی راهی و
سهوقلم
طیور: مرغان
طروق: راه ها
طفات: گمراهان
طلاب: جویندگان
طور: کوه [نام کوه]

باب الظاء مفتوحه

ظهر: پشت
ظهیر و
ظاهر: پیدا
ظالم: ستمکار
ظلام: تاریکی
ظلیم: شترمرغ
ظن: گمان بردن
ظرافت: شیرین
ظفر: سروری یافتن

باب الظاء مکسوره

ظل: سایه
(ظلال جمع)
ظلف: زنگوله (تل)
گاو و گوسفند

باب الظاء مضمومه

ظهر: نماز پشین
ظفر: ناخن
ظلم: ستم
ظلمت: تاریکی
ظلم و ظلمات: تاریکی ها

باب العین مفتوحه

عیال: زن وفرزند
عامی: نادان، بی فرمان
عرق: خوی
علقه: خون بسته
عقیدت: اعتقاد (عقاید جمع)
عرب: تازی
عجمی: آنکه عرب نباشد
عصبة: خویشاوند (عصبات جمع)
عدم: نیستی
عین: چشم وچشمهٔ زر علانیه و علن: آشکارا
علیم و عالم: دانا
عم: برادر پدر
عمه: خواهر پدر (عمات جمع)
عیم وعام: همه عالم جز خدای
عظمت: بزرگی
عظم: بزرگ
عجله: زود
عامی: بی فرمان
عقل: خرد
عاقل: خردمند
عدل: داد
عادل: دادگر
عمل کار: عامل کار دار
عاشق: آرزو کننده
عاق: آنکه فرمان مادر و پدر نبرد
علف: خورش چهار پایان
علاف: علف فروش
علی: بر من
علیک: بر تو
علیه: بر او

باب العین مکسوره

عذار: رخساره

باب الغین مفتوحه

غوص: به دریافروشدن
غمز: غمازی کردن و به چشم نمودن
غوث: فریاد رسیدن
غیض: بیابان
غی: مکروهی [گمراهی، گمراه شدن]
غله: [درآمد و داخل که از کرایهٔ خانه یا دکان به دست آید، و حاصل زراعت که از زمین برداشته شود از قبیل جو و گندم و ارزن و برنج و امثال آنها]

باب الغین مکسوره

غلظت: درشتی
غنا: توانگری
غیاث: فریاد رس
غذا: خورش
غیظت: شادی
غش: ناپاک
غل: ناسره
غلمان: کودکان
غلاط: سوگند های استوار

باب الغین مضمومه

غره: اوّل ماه و سپیدی پیشانی
غلام: کودکی نابالغ
غبار: گرد
غفران: آمرزیدن
غلوان: حد در گذشتن
غرور: فریفته شدن
غروب: فرو رفتنِ آفتاب

غواة: گمراهان

باب الفاء مفتوحه

فحل: سرکش
فخر: ران
فن: هنر
فایت: چیزی که آن را طلب نکند [نیست و نابود]
فرج: گروه
فر: سیاست
فریضه: بدیدکردن و فرمان خدای تعالی (فرایض جمع)
فطن: زیرک
فکور: اندیشناک
فاضل: فزودن (فضایل جمع)
فضل: فزون کردن
فضیلت: فزونی
فحم: انگشت
فحام: انگشت فروش
فتان: فتنه کننده
فغفور: بادشاهانِ چین
فیلسوف دانا به همه چیز
فرع: شاخ
فاتح: گشاینده
فتح: گشودن
فایح: خوشبوی
فاخر: گران مایه
فخور: نازنده
فاطر: آفریننده وشکننده
فاصل و جدا کننده
فارق:
فایز: فیروزی یافته
فقر: درویشی
فقیر: درویش

فصاد: رگ زن
فاسق و تبه کار
فاجر: [بی حیا، بی عفت، بی شرم، زناکار]
فایده: سود و راحت (فواید جمع)
فضح: هولناک
فجیع: درد ناک
فصیح: هویدا سخت
فصاحت روانی زبان
فارغ: پرداخته وتهی
فرح: شادی
فساد: تباهی
فاسد: تباه
فنا: نیستی
فانی: نیست
فصیحت
و فتاء: جوان
فلاح: رستن
فراغ: پرداختن
فرک: مالیدن
فسخ: تباه کردن
فصد: رگ زدن
فخر: نازیدن
فطر: آفریدن و شکافتن

فصل و

فرق: جدا کردن
فرح: بوی خوش دمیدن
فرز: پیروزی یافتن
فرس: اسب
فرج: رهایی یافتن

باب الفاء مکسوره

فکر و اندیشه
فکرت:
فنا: میان سرای
فراق: جدایی

فسق: تباه
فطنت: زیرک
فتیان: جوانان
فعل: کار کردن
فطام: کودک را شیر بازگرفتن
فرت: سستی

باب الفاء مضمومه

فواد: دل
فسوق: تباه کاری
فرقت: جدایی
فرصت: یافتن وقت
فحول: شتران کشتن
فروع: شاخها
فنون: هنر
فصول: فصل ها
فصحا: خوش گویان

فضل و

فضلا: فاضلان

فساق و

فجار: تباه کاران
فتوت: جوانمردی
فقرا: درویشان

باب القاف مفتوحه

قمر: ماه
قوی: نیرومند
قریه: دیه
قانون: اصلشمار (قوانین جمع)
قرین: یار
قسام: بخش کننده
قدم: پیشه پای
قلم: خامه
قایم: استاده
قلق: بی آرام شدن
قوم: گروه
قبول: پذیر

قدیم: دیرینه
قتال و
قاتل: کشنده
قابل و
قوابل: گوینده
قلیل: اندک
قحط: تنگی سال
قوایح: خاطرها
قمیض: پیراهن
قرض: وام
قصص: قصه ها
قلوه: کلاه
قلانسی: کلاه دوز
قوس: کمان
قواس: کمانگر
قصر: کوشک
قاصر: سرکوتاه کننده
قصر: کوتاه
قصار: گازر
قبر: گور
قدر: اندازه
قادح
وقداح: عیب کننده
قادر: توانا
قاعده: بنیاد
(قواعد جمع)
قاتل: سرسنگ و
کشنده
قاصد: آهنگ کننده
قبیح: زشت
قناعت: خورسندی
قانع: خورسند
قلب: دل
قند: شکر
قریب: نزدیک
قیصر: بادشاه روم
(قیاصرجمع)

قول: گفتن
قبض: بستن
قهر: شکستن
قاهر: شکننده
قطع: بریدن

باب القاف مکسوره

قسم
وقسط: بهره
قصر: کوتاهی
قیاس: اندازه
قسمت: بخش
قصه: افسانه
قدر: دیگ
[قدور جمع]
قیام: ایستادن
قیادت: کشیدن
قرات: خواندن
قلت: کمی

باب القاف مضمومه

قصوی و
قصارا: پایان کار
قوت: نیرو
قطن: پنبه
قماش: رخت خانه
قراضه: خورده سیم
قلامه: تراشهٔ قلم
قلوب: دلها
قبور: گورها
قصور: کوشکها
قروض: وامها
قوس: کمانها
قنوط: نو امید شدن
قرط: گوشوار
قضات: قاضیان
قدرت: توانایی
قریب: نزدیکی
قرب: نزدیک

قعود: نشستن

باب الکاف مفتوحه

کیفیت: چگونگی
کیف: چگونه
کمیت: [اندازه، مقدار]
کم: چند
کنف: جای پوشیده و
پناه گاه
کوکب: ستاره
کواکب: ستاره ها
کنافت: درستی
کلید: [آلتی که با آن
قفل را باز
می کنند]
کفالت: پابندان
کفیل: پابند
کافی: بسنده
کبیر: بزرگ
کریم: بخشنده
کلام: سخن
کثرت: بسیاری
کثیر: بسیار
کمال: تمامی
کامل: تمام
کاسه: قدح
کساد: ناروایی
کاسد: ناروا
کرات: بارها
کرتین: دوبار
کراهیت: ناخوشی
کریه: ناخوش
کذاب: دروغ گوی
کافر: ناکردنده
کاشح: دشمن
کاتب: نویسنده
کسلان: کاهلان
کدر: تیره

کبوت: کندی شمشیر
کون: بودن
کشف: برهنه کردن
کفاف: فرا رسیدن
کلب: سگ

باب الکاف مکسوره

کتاب: نوشته
کبیر: بزرگ
کرام: کریمان
کفایت: بسندگی
کذب: دروغ
کبار: بزرگان
کتابت: نوشتن
کسوت: پوشیدگی
کتان: پوشیدن راز
کیاست: زیرکی

باب الکاف مضمومه

کنه: پایان کار
کلفت: دشواری
کدورت: تیرگی
کفوء: همتا
کلیت: همگی
کفران: ناسپاسی
کره: ناخوش
کوس: قدحها
کفار: ناکردندگان [بی دین]
کتب: نوشته ها
کروب: اندوه ها
کم: آستین
کسوف: گرفتن آفتاب
کفر: [ناگرویدن ، بی دینی]
کل: همه گروه

باب الام مفتوحه

لبیب: خردمند
لبن: شیر
لین: [نرم، ملایم، ضد خشن]
لبدگاو: لطیف چابک
لئیم: فرومایه
لوعت: سوزش
لمعه: درخشه (لمعات جمع)
لحظه: چشم برهم زدن
لعن: نفرین
لحم: گوشت
لجوج: ستیزه کاری
لجاج: ستیزیدن
لظی: زبانه آتش
لسن: زبان آور [فصیح]
لعب و لهو: بازی
لعج: سوزانیدن اندوه دل را
لوع: تابیدن
لمع: درخشیدن
لبیک: استادن به فرمان برداری
لایح: روشن
لحن: آوازخوش و خطا کردن در سخن
لهجه: جایگاه سخن از زبان
لبود: برسینه خفتن مرغ
لالا: روشنی
لت: [سیلی، لطمه، تکه و پارهٔ چیزی]
لثم: بوسه دادن
لغو: هرزه
لذت: خوشی
لیل: شب (لیالی جمع)

باب الام مکسوره

لجام: لگام
لحیه: ریش
لشام: دهن بند
لم : چرا
لقاء: دیدار
لیام: ناکسان
لحاظ: لحظه ها
لین: نرم شدن
لباس: پوشیدنی

باب الام مضمومه

لب: خرد
لحوم: گوشتها
لحی: ریش ها
لذوم و لذوب: دوشنده شدن
لباب: خلاصهٔ چیزی
لعاب: آب دهن
لغوب: ناپید شدن
لوح: کوه بلند
لصوت: لازمی

باب المیم مفتوحه

ملک: بادشاه
مملکت: بادشاهی (مملاک جمع)
ملک: فرشته (ملائک جمع)
موکب: لشکر
مالک: خداوند
ملک،مادح و مداح: ستاینده
مالع: باز دارنده
ممنوع: باز داشته
متاع: اثاث رخت
ماضی: گذشته

مسجد ومکتب و ملجاء و منجاء و ملاذ و معاذ و مفر: کهف ، پناه گاه
مفدد، مهرب: گریز گاه
منیع: جای محکم
مناعت: محکمی
منبع: جای بر آمدن آب
منشاومولد: جای زادن
ملوان: شب و روز
مطبخ: تنورستان
مقالت: گفتار (مقالات جمع)
مهر: کابین [صداق، پول یا چیز دیگر که هنگام عقد نکاح بر ذمهٔ مرد مقرر شود]
مرة: یکبار
مرتین: دوبار
مورد: جای آمدن (موارد جمع)
مجلس: نشست گاه (مجالس جمع)
معاش: زندگانی
محض: ویژه [سره، خالص]
مناع: [منع کننده، باز دارنده]
مهبط و محط: جای فرود آمدن
مطرح: جای دام افکندن (مطارح جمع)

مطیع: [اطاعت و فرمانبرداری کننده]
مآرب: حاجت
منظر: دیدار
مجرب: آزمایش [آزمایش شده]
موقع: جای افتادن
موقف: جای استادن (مواقف جمع)
موضع: جای نهادن (مواضع جمع)
منزل: جای فرود آمدن
منازل و مرابع و محال و منزلها
مراحل:
محفل: انجمن گاه (محافل جمع)
مبلغ: اندازه (مبالغ جمع)
مرارت: تلخی
مجاعت: گرسنگی
مهارت: اوستادی
ماهر: اوستاد
مظهر: جای پیدا شدن (مظاهر جمع)
مهابت: ترس
مهب و مهبت و ملاحت: نمکین
منهاج و منهج: راه روشن
مکین و متین: اوستوار
مرضیت: پسندیده (مراضی جمع)

مرثیت و مذه گفتن
مدح: (مراثی جمع)
مرتع و چراگاه
مرعی: (مراعی جمع)
مذبله: سرگین دادن
مذابل: جمع مذبله
مفصل: بندگاه (مفاصل جمع)
میمنه: راست لشکر
میسر: چپ لشکر
منیت: دشنام
مائره و مکرمه: کارنیک
موعظ: پند (مواعظ جمع)
مودت ومحبت: دوستی
مفتخر: نازش
مفاخر: نازش ها
محمدت: ستایش (محامد جمع)
مذمت: نکوهش
مصلحت: شایستگی (مصالح جمع)
منقبت: هنر (مناقب جمع)
مشقت: سختی
مذلت: خواری
مثوبت: پاداشت
منفعت: سود (منافع جمع)
مضرت: زیانی (مضارع جمع)
مسرت: شادی (مسرات جمع)
مبرت: نیکی (مبرات جمع)
مشورت: کام کردن
منیت: مرگ (منایا جمع)

مشرب و مذهب: آب خور
منهل و مناهل: (مشارب و مناهل جمع)
مشروع و مشارع: مشارع جمع)
مورد:
موهبت: عطا
(مواهب جمع)
مفر: [گریختن]
منسوب: نسبت کردن
محسوب: حساب کردن
موجود: هست شده
معدوم: نایافت شده
معمور: آبادان شده
محبوس: در زندان کردن
محجوب: باز داشته و در حجاب مانده
معروف: آشنا و شناخته شده
مشهور: آشکارا
موزون: سنجیده
مادون: دستوری داده [زیردست]
مقطوع: بریده
محمود: ستوده
ملموم: نکوهیده
مورث: میراث یافته
مجروح: خسته شده
منسوخ: باطل شده
مشروح: پیدا کرده
محصول: به دست آورده
مظلوم: ستم رسیده
معلوم: دانسته
مجهول: نادانسته
مفهوم و
معقول: دریافته
مقسوم: بخش کرده
محظوظ: بهره مند
محروم: بی روزی
مرحوم: سزای بخش

مخدوم: خدمت کرده شده
مختوم: مهر کرده
محتوم: واجب کرده
منشور: نامهٔ سلطان
(مناشیر جمع)
مشکور: شکر کرده
مسرور و
محبور: شادان شدن
محزون و
مغرور و
مقروب: اندوه گین شده
مقهور: شکسته شده
مقرون: نزدیک شده
مذکور: یاد کرده
منسی: فراموش کرده
منصور: پیروزی یافته
مدروس: ناپیدا شده
مخصوص: خاص شده
منقوض: گرفته خاطر
مبسوط: گسترده
متبوع: آنکه از پس آورند [پیروی شده]
ممنوع و
مدفوع: باز داشته
مصروف: گردانیده
موقوف: فروگذاشته
متروک: واگذاشته
محظوظ و
مضنون و
محروس و
مرعی و
مضبوط: نگاه داشته
ممزوج: آمیخته
مجبول و
مخلوق: آفریده
مطبوع و
معجون: سرشته

میمون: خجسته
مشحون: آراسته وپُر کرده
مجموع: گرد آمده
مستور: پوشیده
مجنون: دیوانه
(مجانیت جمع)
موسم: بهارگاه
معدود: شمرده و استوار کرده
مسدود: بسته
مضروب: زده شده
منظوم: پیوسته
مقلوم: باز گردانیده
معکوس: باز گونه شده
ملحوظ و
منظور: نگریسته
مرسوم و
مرقوم: نشان شده
مخذول: خار کرده [بی بهره سر افکنده]
منکوب: سختی روزگار رسیده
مفلوک: فلک زده
منکوس: سر به پیش انداخت
مقدور: اندازه کرده
مسعود: نیک بخت شده
محذول: بدبخت
مسطور و
منور و مرقوم
و مکتوب: نبشته
منحوس: شوم
مطرود و
ملعون: رانده و نفرین کرده

ماکول و مطعوم: خورش (مطاعم جمع)
مشروب: آشامیدن
ملبوس: پوشیدنی
مرافق: رنج ها
مشایخ: شیخان
مناظم: پیوستگی ها
معالی: بزرگواری ها
مساعی: سعی ها
موالیق: پیمان ها
محاسیق: نیکویی ها
ملثم: جای بوسه
مجازی: شرمساری ها
مثالب و معایب: عیب ها
موازین: ترازو
مفاتیح: کلیدها
مصابیح: چراغ ها
محامل و مراسم و معالم: نشانها
مهلک: جای هلاک
مضایق: جای های تنگ
مواعید: وعده گاه [جمع عید]
مخاوف: جای های ترس
مطل: روز به روز الداختن وام
مدح: ستودن
محو: پاک کردن
مسخ: صورت مردم بگردانیدن
مسح: بسودن [پاک کردن]
ملامت: سرزنش کردن
مفتول: تافته
مبذول: بخشیده

مصلحت: آشتی کردن

باب المیم المکسوره

مرفق: آرنج
ملط، مصطر: خط کش
منجل و منصب: جلوه گاه عروس
ملت: کیش
موزان: ترازو
میزاب: ناودان
مکثار: بسیار گو
میراث: از مرده مانده شده
مهراز: هرزه گوی
منقار: نوک مرغ
مفتاح: کلید
مصباح: چراغ
مکیال: پیمانه
میعاد: وعده گاه
منشار: ارّه
مرصاد: دربان [گذر گاه]
مرقاب: نردبان
مضاف: مهمان دار
منهاج: راه روشن
معمار: آبادان کننده
مثال: نامهٔ بادشاه
منصب: یک پایه
مملحه: نمک دان
ملعقه: کفچه [قاشق]
منجار: هاون
میقات: هنگام

باب المیم مضمومه

مفاتحت: آغاز کردن کار
مکاتبت: بایکدیگر نامه نوشتن
مراسلت: پیغام فرستادن

محاورت و مکالمت: بایکدیگر سخن گفتن
مواجهه و مشافه و مشاهده و مخاطبه: سخن در روی گفتن
معایبه: پس پشت بایکدیگر عیب کنند
مفاوضه: سخن با کسی دارا بودن
معاونت: یاری دادن
مظاهرت: هم پشت بودن
مصاحبت: باهم بودن
موالفت: همراهی کردن
مباسطت: گستاخی کردن
مقاسات و معانات و مکابدت: رنج چیزی بکشیدن
مفاجات: ناگاه مردن
مداراة: نرمی کردن
مداومت و مواظبت و ملازمت و مثابرت و مداخلت: پیوسته بر کاری بودن
مواظب و مداوم و ملازم و مثابر و مداخل: آنکه پیوسته بر کار باشد
مراحمت: انبوهی
مماطلت و مدافعت: روز به روز کردن دام
مفارقت: جدایی کردن
موافقت: سازگاری کردن

مخالفت: ناسازگاری
مواصلت و دوستی کردن
مصادقت:
مکاشحت دشمنی کردن
و معادات:
مسامحت و مساهلت: آسان گرفتن
معاودت و مراجعت: بازگشتن
مرافعت و به جای قضیه
محاکمت: فرستادن
مضایقت: تنگ کردن
متابعت: از پی رفتن
مخالصت دوستی و تبره
و [دوستی بی
مصافات: آلایش کردن]
مماذقت: [دوستی
غیرخالص]
مطالبت: به درستی طلب
کردن
مسابقت: پیش دستی
کردن
معانقه: دست در گردن
کردن
مصافحه: دست بایکدیگر
گرفتن به وقت
سلام
منافقت: دو روی کردن
ملاعبت و
مطارحت: مزاح کردن
مجالس: نشستن و خاست
کردن
مسارعت: شتافتن
مسرع: شتابنده

مفاوضت
و برابری کردن
مقاومت:
مناصفه: نیمه نیمه کردن
مواضع: سخت نهادن
مقاطعه: بریدن
مشاهره: ماه به ماه دادن
موالست: اُنست گرفتن
معاشره: خوش زیستن
معامله: داد وستاد کردن
مشارکت: انبازی کردن
مکافات و
مجازات: پاداش دادن
مناشقت: سخن گفتن
مبالغت: جهد کردن
مطالعه: نگریستن به
کتاب
معالجه: تیمار کردن
مکابره: هرچیزی که
دانی انکار کردن
مشاکلت
و
مشابهت هم مانند بودن
و
مماثلت:
مجاورت: همسایگی
مخاصمت
ومکاحت: خصومت کردن
معاقدت: عهده کردن
معاتبت: عتاب کردن
مقادمه: پیش آهنگ
لشکر
محمد: بی غایت ستوده
منتها: پایان کار
مرشح: پرورده

موشع و مزین
متجل و
موشی: آراسته
متوقع و متردد
و متوالی و
مترقب و چشم دارنده
منطلع:
منبسط: گستاخی کردن
[گسترده، گشوده]
مشتبه: پوشیده، مشکل
[درهم و برهم،
نا معلوم]
مصطفی و
مجتبی و مختار
و منتخب و
منقط: برگزیده
معاد و
مهیا: ساخته
مهتا: گوارنده
مشاع: نابخشیده
مرحب و
معظم و مفخم
و مبجل: بزرگ داشته
مهذب و
منقح: پاکیزه کردن
موحل: آنکه مهلت باشد
مستوفی: تمام ستاننده حق
مستحق: سزاوار
محقق: درست گشته
محاسب: شمار کننده
معین و
مساعد
معادون: یاری کننده
متهور: هیبت[بی باک،
بی پروا]
متفاوت: بیش و کم
مسکون: هست کننده

معدوم: نیست شده
موجب: واجب شده
محدث و
متجدد و
مبدع: نو شده
مرای: پرورده
معتل: رنجور
معیل: عیالمند
محتاج: حاجتمند
مباح: حلال
مطیع و
منقاد: فرمانبردار
مخلد و
موبد: جاوید مانده
منقلد: به گردن کننده
معتماد: اعتماد کننده
محکم و
موابد و علیه آنکه بر وی
معتماد: اعتماد کنند
متکا و
مسند: تکیه گاه
مفرد و
مجرد: تنها
محتال: حواله ، پذیرنده
محیل: حلیه گر و
حوالت کننده
محال آنکه بر وی
علیه: حواله کنند
مدعی آنکه بر وی
علیه: دعوی کنند
مقرر و
معرف: اقرار کننده
مقرر آنکه برای او
علیه: اقرار کنند
مستزاد: افزون
[افزون شده]

مستقیم و
معتدل: راست
مذکر: به یاد دارنده
منسی: فراموش دارنده
محرر: نویسنده
مقرر: تقریر کننده
منهدم: لشکر گریخته
مضطبه: صراحی
مقرر: قرار گرفته

باب النون مفتوحه

نفسی و
نضیق: پاک
نضارت: تازگی
نضیر و
ناضر: تازه
نمام: سخن چین
نجم: ستاره
نبالت: خردمندی
نبیل: خردمند
نجوت: بزرگ منش
نحرک: سرو
نسل: زه و زاد
ناطق: سخنگوی
نحیل: نزار [نزار از
بیماری یا از
سفر]
نفع: سود
نوع: گونه گونه
ناقص: کم شده
نقش : نگار
نقاش: نگارنده
نخاس: کینزک و برده
فروش
نظیر: همتا(نظایر جمع)
نفیس : گرانمایه
(نفایس جمع)
ناشر: پراکنده

نادر: غریب
ناصر: یاری کننده
ناقد: سره کننده،
صراف
نصیحت: پند (نصایح
جمع)
ناصح: پند دهنده
ناحی: کرانه
ندامت: پشیمانی
نادم: پشیمان
نحس: شوم
نجس: مردار
نقیب: سالار
نحیب، سختی روزگار
نکبت (نکبات و نوائب
نائبه: جمع)
نمل: مورچه
نصل: پیکان
نصال: پیکانگیر
نحل: مگس انگبین
نخل: درخت خرما
نتیجه: زاده
نعیم : نعمت
نعم: آری و چهارپایان
نعال: نعلین
نساخ: نویسنده
نومت: حریصی
نقاوه: بهترین چیزی
نجاح: روای حاجت
ناصیه: موی پیشانی
نظم: پیوستن
نشر: برانگیختن
نفرت: رمیدن
نقب: سوراخ کردن
نجاست: رستن
نقل: از جای به جای
شدن

نهی: باز داشتن
نصب: برپای کردن
نذر: برخود واجب کردن
نفی: برداشتن و دور کردن
نشو و نما: بالیدن
نهاج: بانگ سگ
نفل و نافله: طاعتی کردن (نه فرض و نه سنت باشد)
نیرین: آفتاب وماهتاب
نفه: گروه مردم
نفیر: نالهٔ بلند

باب النون مکسوره

نعمت: خوش (نعم جمع)
نصاب: بهرنشاط، آرزو
نصف: نیمه
نسیان: فراموش
نقاب: روی پوش
نهام: خفتگان
نمال: مورچگان
نظام: پیوستن
نسا: زنان
نعلق: شرک
نکایت: اثر کردن

باب النون مضمومه

نصرت: پیروزی
نحج: روایی
نزهت: خرمی
نقبا: نقیبان
نحور: سینها
نون: ماهی ودولت
نشور: زنده کردن
نفور: رمیده
نفوس: نفس ها
نزول: زایل شده
نصاب و نعاس: غنودن
نطق: گفتار
نکات: نکته ها
نزول: فرود آمدن
نسوز: ناسازگاری کردن
نبوت: پیغمبری

باب الواو مفتوحه

ولی: دوست
والی: خداوند
وافر: تمام
والی: نگاهدارنده
وجه: روی
وجیه: روشناس
واسطه: میانجی
واقعه: کاری سخت
واشی: غماز
وارث: میراث خوار
واقع: افتادن
وکیل: کار دار
ورع: پرهیزکاری
وعظ: پند
واعظ: پند دهنده
وزیر: دستور
وقار: آهستگی
وقور: آهسته
وفده: گروه مردمان
والد: پدر
والده: مادر
والدان: مادر وپدر
ولد: فرزند
وفات: مرگ
وثیقت: استواری
وارد: آینده
ودیعت: امانت (ودایع جمع)
وسیلت: چیزی که برکسی پیوندند
وظیفه: باز بریده (وظایف جمع)
ورد: گل
وجیع: دردناک
والی: شحنه
وجع: درد
واقف: ایستاده، وقف کننده
واضع: نهنده
وضع: نهادن
وصف: صفت کردن
وصل: پیوستن
وعد: وعده کردن
وعید: بیم کردن
وزن: سنجیدن
وطیب: مشک شیر
واهی: سست کننده
وهی: سست کردن
وهم: گمان برده
وصاب: اندازه کردن
وجود: یافتنده
وسمت: نشان
وخیم: [دشوار]
وزر: گناه
وثن: بت
وعی: عیب ناک
وجل: ترس
وحل: تول
ورم آماس
ولیمه: طعام، طعام عروس

باب الواو مکسوره

وشابت: غمازی

وزر: [بزه، گناه، بار گران]
وقر: خروار
ولدان: کودکان
وداع: به درود کردن
وصال: پیوستن
وداد: دوستی
وکابند: مشک
ولایت: بادشاهی
وزارت: وزیری کردن

باب الواء مضمومه

وجوه: هستی
وجوه: روی ها
وحوش: جانوران رمنده
وزرا: وزیران
وقوف: استادن
وصبا: کودکان خرد
وشان: غمازان
ولاه: امیران
وجوب: واجب شدن
وضوع: روشن شدن
وضو: آبدست نماز
وثوق: استوار

باب الهاء مفتوحه

هوا: یار و آرزوی تن
هیهات: چه دور است
هودج: عماری [کجاوه]
هدار: یافته
هوا: بیم واندوه
هدیه: بخش (هدایه جمع)
هلاک: هلک شده
هاویه: دوزخ
هوان: خواری
هادی: راه نماینده
هفوت: خطا کردن (هفوات جمع)
هبوط: کندی شمشیر
هزیمت: گریختن لشکر همچو نکوهیدن
هجر: جدا شدن
هاله: شاد روان ماه
هارب: گریزنده
هدر: باطل شدن
هدل: بازی کردن
هیطل: میغ ریزان
هشیم: وهم، غم
هاتف: آواز دهنده
هلم: ایشان را بیارید
هدیه: تحفه
هون: آسان

باب الهاء مسکوره

همت: آهنگ دل (همم جمع)
هبه: بخش (هبات جمع)
هژبر: شیر
هره: گربه
هلال: ماه نو

هجران

وهجرت: جدا شدن
هدایت: راه نمودن

باب الهاء مضمومه

هدال: شتران لاغر
هدل: یافت گفتن
هدی: راه نمودن در دین
هموم: اندوه ها
هدب: مژه
هدله: صلح
هرن: نشاط
هلب: کاسموی

باب الام الالف

لایق: درخور
لابس: پوشنده
لاطم: طپانچه زدن
لاعب: بازی [کننده]
لایح: تابنده
لامع: درخشنده
لازب: دوسیده [چسبیده]

باب الیاء

یاس: حرمان ونومیدی
یمالی: راست
یاری: مدد
یار: مدد کننده در هرحال

تمت تمام شد فرهنگ تحفة العراقین به دست خط شکسته نمط سید کرم علی ابن سید رحم علی مرحوم ساکن موضع روال عمله پرگنه کلانور به وقت علی الصباح تحریر یافت

غرض نقشی است کز ما یاد ماند
که هستی را نمی بینم بقای
مگر صاحبدلی روزی به رحمت
کند در حال این مسکین دعای

۱۲۴۶ هجری

سفینه
مجلهٔ تحقیقی در زمینهٔ زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی
شمارهٔ ۹، ۲۰۱۱ میلادی، صص۱۶۱-۱۸۲

Safeeneh
A Research Journal of Persian
Language, Literature and Culture
No 9, 2011, pp 161-182

بنارس هندو یونیورسٹی کا ذخیرهٔ مخطوطات

ڈاکٹرسید حسن عباس*

شعبهٔ فارسی، هندو یونیورسٹی، بنارس

بهارت.

چکیده:

نسخه های خطی یکی از بهترین آثار میراث مکتوب به شمار می رود و به خصوص در جهان ادبیات فارسی از جایگاه برخوردار است. فارسی از زمانی های گویم نمایان ترین زبان شبه قاره بوده است، در این اوان نه تنها مسلمان ها بلکه هندوان و سیکها در این زبان علمی و فرهنگی کار های علمی و تحقیقی انجام داده آثار گرانبها به یادگار گذشته اند که در صورت نسخه های دستنویس در کتابخانه های دنیا نگهداری می شوند. درین مقاله نگارنده به معرفی نسخه های دستنویس دانشگاه هندو بنارس پرداخته است. در کتابخانه مذبور ۵۶۹۵ نسخه به زبان سانکرت، ۹۳۷ به زبان فارسه، ۱۴۰ به زبان اردو و ۶۰ نسخه به زبان عربی موجود و نگهداری می شود.

واژه ها کلیدی: نسخه های دستنویس، فارسی، ذخیرهٔ دانشگاه هند و بنارس.

* shabba_05@yahoo.com

مخطوطات کی اہمیت و افادیت سے ہم سب بخوبی واقف ہیں. ملک کے گوشہ و کنار میں مخطوطات بکھرے ہوئے ہیں. بنارس ہندو یونیورسٹی کی سنٹرل لائبریری میں، جو سیاجی راو گائیکواڈ لائبریری کے نام سے جانی جاتی ہے اور جہاں مطبوعات کا بڑا ذخیرہ موجود ہے ، مخطوطات کی بھی قابل توجہ تعداد دیکھنے میں آتی ہے. سنٹرل لائبریری میں تازہ اعداد و شمار کے مطابق سنسکرت کے ۵۶۹۵ ، فارسی کے ۹۳۷ ، اردو کے ۱۴۰ اور عربی کے ۶۰ مخطوطات محفوظ ہیں جن کی مجموعی تعداد ۶۸۳۲ ہے. اس کے علاوہ یونیورسٹی کے تحت آنے والے کچھ ادارے اور مراکز جیسے بھارت کلابھون ، فیکلٹی آف سنسکرت ، زنویر سنسکرت پاٹھ شالا ، فیکلٹی آف انڈین میڈیسن اور ڈپارٹمنٹ آف انشینٹ انڈین ہسٹری اینڈ کلچر (AIH&C) میں بھی مخطوطات پائے جاتے ہیں لیکن سنسکرت کے مخطوطات کے سوا ، اردو ، فارسی یا عربی مخطوطات کے اعداد و شمار دستیاب نہیں ہوتے. بھارت کَلابَھون میں اردو ، فارسی اور عربی کے مخطوطات و مطبوعات ضرور ملتے ہیں لیکن نہ تو ان کی کوئی فہرست ہے اور نہ ہی وہ علیحدہ رکھے گئے ہیں بلکہ تینوں زبان کے مخطوطات و مطبوعات ایک دوسرے میں ملا جلا کر رکھے گئے ہیں. حال ہی میں بنارس ہندو یونیورسٹی کے شعبۂ اردو کی ایک ریسرچ اسکالر نے اپنے پی ایچ ڈی کے تحقیقی کام کے لیے بھارت کلابھون میں محفوظ اردو کی قدیم مطبوعات و مخطوطات اور فرامین وغیرہ کی فہرست سازی کا کام انجام دیا ہے. مذکورہ تمام ذخیروں میں موجود مخطوطات کی مجموعی تعداد ۱۲۱۶۱ ہوتی ہے جن میں سے اردو ، فارسی اور عربی مخطوطات کی مجموعی تعداد ۱۲۳۷ کم کرنے سے یہ تعداد ۱۰۹۲۴ ہوتی ہے اور یہ سنسکرت کے مخطوطات کی مجموعی تعداد ہے. بھارت کلابھون میں فارسی کے بعض نادر اور مصور نسخے بھی موجود ہیں.

بنارس ہندو یونیورسٹی لائبریری میں موجود سنسکرت ، فارسی اور اردو کے مخطوطات کی فہرستیں بھی شایع ہوئی ہیں جن کی تفصیل یہ ہے:

1. Descriptive Catalogue of Sanskrit Manuscripts in Gaekwad Library, Bharat Kala Bhawan Library and Sanskrit Mahavidyalaya Library, Banaras Hindu University
   Compiled By Dr. Rama Shankar Tripathi
   Edited By Dr. Sidheshvar Bhattacharya, 1971
2. A Descriptive Catalogue of Persian Manuscripts in the Banaras Hindu University

By Dr. Amrit Lal Ishrat

Rajesh Printing works, Varanasi سال اشاعت ندارد

3. A Descriptive Catalogue of Manuscripts on Ayurveda in the Banaras Hindu University

Compiled By Dr. Rama Shankar Tripathi.

Edited By Prof. P.V. Sharma, 1984.

پروفیسر امرت لعل عشرت (۱۹۳۰ . ۱۹۸۹ء) نے انگریزی میں فارسی مخطوطات کی فہرست پروفیسر حکم چند نیّر (وفات : ۱۹۹۲ء) کی تحریک پر نومبر ۱۹۶۴ء سے جون ۱۹۶۵ء تک تقریباً آٹھ ماہ کی مدت میں تیار کی تھی. خود پروفیسر حکم چند نیّر نے بھی اردو ، فارسی اور عربی مخطوطات کی فہرست بنائی جو" نوادر بنارس" کے نام سے اردو ادب علی گڑھ ۱۹۶۶ء میں دو قسطوں میں شائع ہوئی تھی.

واضح رہے کہ بنارس ہندو یونیورسٹی لائبریری کا ذخیرۂ مخطوطات اردو ، فارسی و عربی ، لالہ سری رام دھلوی (۴ دسمبر ۱۸۷۵ء . ۲۵، مارچ ۱۹۳۰ء) کے عطیہ مخطوطات پر مشتمل ہے . لالہ سری رام دھلوی اردو کے سب سے ضحیم تذکرۂ خم خانۂ جاوید کے مصنف ہیں. اس اعتبار سے وہ جانے پہچانے جاتے ہیں. یہ تذکرہ جو نا مکمل ہے ، اُن کی چالیس برسوں کی محنت شاقہ کا نتیجہ ہے . یہ صبر آزما کام لالہ سری رام نے صرف علم و ادب سے گہرے شغف اور وابستگی کی وجہ سے انجام دیا. اس ضخیم و عظیم تذکرے کی چار جلدیں لالہ سری رام کی زندگی میں ہی شایع ہو گئی تھیں جن کے صفحات کی مجموعی تعداد ۲۴۶۸ ہے. پانچویں جلد اُن کے جانشین پنڈت برج موھن دتاتریہ کیفؔی (وفات ۱۹۵۵ء) کی زیر نگرانی ۲۰۸ صفحات میں ۱۹۴۰ء میں شائع ہوئی. اس جلد کے صفحات کو بھی اگر بقیہ چار جلدوں کے صفحات میں شامل کر لیا جائے تو پانچوں جلدوں کی ضخامت ۳۰۷۶ صفحات ہوتی ہے . اسی سے اندازہ لگایا جا سکتا ہے کہ لالہ سری رام کا کام کتنا بڑا اور پھیلا ہوا تھا. اس کے باوجود یہ تذکرہ حرف عین سے آگے نہیں بڑھ سکا اور نا مکمل رہ گیا. چند برس قبل مشفق خواجہ مرحوم کی تحریک پر کراچی سے اس تذکرے کی ایک جلد شایع ہوئی تھی جسے مولف نے خمخانۂ جاوید کی چھٹی جلد قرار دیا تھا. اس وقت مولف کا نام ذھن میں نہیں آ رہا ہے . ظاہر ہے تذکرہ لکھنے کے لیے لالہ سری رام کو کتابوں کی ضرورت تھی اور انھوں نے آھستہ آھستہ ایک بیش قیمت کتب خانہ تیار کرلیا. انھوں نے اپنے وصیت نامہ میں اپنا کتب خانہ بنارس ہندو

یونیورسٹی کو عطیہ میں دینے کی بات کہی تھی. مولوی مہیش پرشاد ، استاد شعبۂ اردو ، فارسی و عربی بنارس ہندو یونیورسٹی نے ۱۹۳۳ء میں دھلی سے لالہ سری رام کا اندوختہ کتب خانہ بنارس منتقل کروایا. ان کے کتب خانے کا ذکر کرتے ہوئے پنڈت کیفی نے لکھا ہے:

> " لالہ سری رام کا کتب خانہ ادب اور آرٹ کا عجائب گھر تھا. فارسی، عربی ، اردو اور ہندی کی کتابیں ہزاروں تھیں. جن کے موضوعوں کی نوعیت گونا گوں تھی. قلمی کتابیں جنھیں آج کل مخطوطات کہتے ہیں، سیکڑوں تھیں. ان میں بہت سی با تصویر تھیں. چھپی ہوئی کتابوں کا تو ذکر ہی کیا. ایک بڑی تعداد ان کتابوں کی تھی جو کم یاب اور نایاب ہیں. یہی کیفیت قلمی تصویروں کی تھی. ایسی تصویریں پانسو سے زیادہ تھیں. خطاطی یعنی مختلف رسم الخط کے نمونے ، قطعوں ، وصلیوں اور مرقعوں کی شکل میں بہت سے تھے. پرانے شاہی فرمان بھی بہت خاصی تعداد میں تھے" . (۱)

لالہ سری رام کے ذخیرۂ مخطوطات مخزونہ بنارس ہندو یونیورسٹی لائبریری پر ان کی مہر بھی ثبت ہے . فارسی مخطوطات کے مقابلے میں اردو کے مخطوطات کی تعداد بہت کم ہے . اس کی وجہ یہ ہے کہ ان کے انتقال کے بعد خمخانۂ جاوید کی تالیف کا کام جاری تھا اس وجہ سے اردو کے مطبوعات و مخطوطات بالخصوص شعرا کے تذکرے وغیرہ میں سے جن کتابوں کی تذکرے کی تالیف میں ضرورت محسوس کی گئی انھیں نہیں بھیجا گیا. بعد میں پھر کبھی بھی یہ کتابیں یونیورسٹی کو بھیجنے کی درخواست کی گئی تھی جس کی وجہ سے اردو مخطوطات میں کوئی تذکرہ نظر نہیں آتا. افسوس اس کا ہے کہ پنڈت کیفی کی وفات کے بعد جو مخطوطات و مطبوعات روک لیے گئے تھے وہ خُرد بُرد ہوگئے اور یونیورسٹی کو نہیں مل سکے.

اردو مخطوطات کا ذکر چلا ہے تو یہ بتانا ضروری ہے کہ ان میں میرؔ کے دیوان سوم کا ایک نادر مخطوطہ بھی ہے جو کبھی شاہان اودہ کے کتب خانے کی زینت رہ چکا تھا. پروفیسر حنیف نقوی نے اس کا تعارف کرایا ہے . یہ نسخہ نصیر الدین حیدر شاہ ، امجد علی شاہ اور واجد علی شاہ کی مُہروں سے مزین تھا مگر مُہروں کو چُھپانے کے لیے

اُن پر کاغذ چسپاں کر دیا گیا ھے وہ لکھتے ھیں:

"واجد علی شاہ کی مہر کی موجودگی یہ ظاھر کرتی ھے کہ دیوانِ میر کا یہ نسخہ کم از کم ۱۲۶۳ھ (۱۸۴۷ء) تک جو ان کا پھلا سال جلوس ھے ، اودہ کے شاھی کتب خانے میں موجود تھا. اس کے بعد کسی وقت اس کتب خانے میں موجود تھا. اس کے بعد کسی وقت اس کتب خانے سے چرایا گیا اور خیانت کے اس عمل کو چھپانے کے لیے شاھی مھروں پر چیپیاں لگا دی گئیں حتی کہ اس کے آخری مالک نے اسی صورت میں اسے لالہ سری رام کے ھاتھ فروخت کر دیا". (۲)

یونیورسٹی کے اردو مخطوطات میں اردو شعرا کے کلیات و دواوین کا اچھا ذخیرہ موجود ھے جن میں دیوان میر تقی میر ، دیوان درد ، دیوان مومن ، دیوان میر حسن ، دیوان ناسخ، دیوان ریختہ (سعادت یار خاں رنگین) ، دیوان معروف (الھی بخش خاں) ، دیوان ممنون (میر نظام الدین) دیوان مصحفی (دیوان دوم و سوم) ، دیوان عشرت فیض آبادی ، دیوان مبین (غلام دستگیر) دیوان دل سوز (خیراتی خاں دلسوز علی گڑھی)، دیوان صادق لکھنوی ، دیوان ذاکر ، دیوان ذکا (خوب چند)، دیوان ضیا (احمد حسین) اور دیوان سودا و قصاید سودا.

ان کے علاوہ کلیات عیش (حکیم آغا جان) ، کلیات عیشی (طالب علی خاں) ، کلیات اختر (قاضی محمد صادق خاں) ، کلیات عارف (زین العابدین خاں) ، کلیات احسان (عبدالرحمن) ، کلیات والہ (رحمت خاں والہ و ثاقب لکھنوی) ، کلیات فراق (ثناء اللہ دھلوی) کلیات جرأت (قلندر بخش) کلیات ممنون (میر نظام الدین) ، کلیات مومن ، کلیات شاہ نصیر، اور کلیات سودا. غمگین دھلوی کی رباعیات کا ایک عمدہ نسخہ بھی موجود ھے. کئی اردو مثنویوں کے نسخے ، ھندی اور سنسکرت سے تراجم اور ھندو مذھب ، اسلامیات و اخلاقیات پر کتابیں بھی موجود ھیں.

رام پور کے حوالے سے بھی دو تین قلمی نسخے اس ذخیرۂ مخطوطات میں ملتے ھیں. ایک کلیات بیتاب (عباس علی خاں بیتاب رام پوری) دوسرا دیوان بیمار رام پوری اور تیسرا نسخہ دیوان فرحت رام پوری ھے. دیوان بیمار پر پروفیسر حنیف نقوی صاحب نے خدا بخش لائبریری جرنل میں بہت عمدہ مقالہ لکھا تھا. یہ دیوان شایع بھی ھو چکا ھے .

(۳) چونکہ رام پور کا ذکر ہے تو یہیں یہ بات بھی عرض کر دوں کہ ذخیرۂ بنارس کے فارسی مخطوطات میں ایک چھوٹی سی کتاب ' رسالہ در مسئلہ قدرت و اختیار ' کے نام سے ملتی ہے جس کے مصنف سید محمد مرتضی نو نہروی مشہور بہ فلسفی (۱۲۵۴ھ/۱۸۳۸ء . ۱۳۳۶ھ/۱۹۱۷ء) ہیں. یہ اپنے عہد کے بزرگ علما اور فلسفیوں میں شمار ہوتے تھے. جنھیں مفتی سید محمد عباس شوشتری اور مولانا عبدالحی فرنگی محلی جیسے اکابر علما کی شاگردی کا شرف حاصل تھا. انھوں نے مختلف دینی اور فلسفی موضوعات پر اردو ، فارسی اور عربی میں بے شمار کتابیں اور رسالے تالیف کیے ، شرحیں اور حواشی لکھے ہیں. ان کی مشہور ترین کتاب معراج العقول ہے . (۴)

رسالہ در مسئلہ قدرت و اختیار واجب جل شانہ ، نہایت خوش خط نستعلیق میں لکھا گیا ہے اور ایسا لگتا ہے کہ یہ نسخۂ مصنف ہے. کتاب ، نواب حامد علی خاں والیِ ریاست رام پور کے نام معنون کی گئی ہے. حیدر آباد کے کچھ علما نے مصنف سے یہ سوال کیا تھا کہ:

" واجب علی شانہ جوہر اول را بہ اختیار پیدا کرد یا بہ ایجاب؛ در صورت اول، قدم جوہر اول باطل می شود و در شق ثانی، از اثبات نقص اضطرار در واجب گریزی نیست ".

مصنف نے اسی سوال کے جواب میں یہ رسالہ پانچ مقدموں میں ۲۸ صفر ۱۳۱۴ھ (۱۸۹۶ء) بعد نصف شب تالیف کیا. اس نسخے کا شمار نوادرات میں کیا جا سکتا ہے.

نواب حامد علی خاں کے نام کتاب کو معنون کرتے ہوئے مصنف نے بتایا ہے کہ اس طرح اُن کے ' انعاماتِ وافرہ اور اکراماتِ متکاثرہ ' کا شکریہ بھی ادا ہو جائے گا جس سے انھوں نے مصنف کو نوازا تھا اور اُن کا نام بھی باقی رہے گا. ' بقائے ذکر ' یا نام پر مصنف نے حاشیہ لکھتے ہوئے بتایا ہے کہ جھلا ، جسمانی قوت کو بقائے نام کا ضامن اور علمی کاموں کو بیکار سمجھتے ہیں لیکن عقلا و حکما اور سلاطین و وزرا اس نعمت کو حیات جاوید پانے کے مترادف سمجھتے ہیں. اس کی مثال انھوں نے اس واقعے سے دی ہے کہ جب ارسطو نے ' حکمت ' تالیف کی اور دیباچے میں سکندر کا نام درج کیا تو سکندر نے پانچ لاکھ سونے کے دینار اُسے دیے. مصاحبوں میں سے کچھ نے کہا کہ ایک کتاب کے لیے اتنا مال نہیں دینا چاہیے تھا تو سکندر نے اُن سے پوچھا کہ اگر کوئی تمھیں زندگی

جاوید عطا کرے تو تم اُسے کیا دو گے؟ لوگوں نے جواب دیا کہ جو کچھ دیں گے وہ کم ہو گا. سکندر نے کہا: اس کتاب کے ذریعے میرا نام ہمیشہ کے لیے زندہ ہو گیا. حیات جاوید ، بقائے نام سے عبارت ہے.

ذخیرۂ مخطوطات بنارس میں عربی مخطوطات کی تعداد بہت کم ہے اور زیادہ تر مخطوطات ، قرآن کریم کے نسخوں ، دعاؤں اور گرامر کی کچھ کتابوں اور فلسفہ و حکمت کے چند نسخوں پر مشتمل ہیں بالفاظ دیگر اس میں کوئی نادر نسخہ نہیں ہے لیکن بنارس ہندو یونیورسٹی کے فارسی مخطوطات کا ذخیرہ کئی اعتبار سے قابل توجہ ہے. تعداد کتب کے لحاظ سے بھی اور نوادرات کے اعتبار سے بھی. فارسی مخطوطات کی تعداد ۹۳۷ ہے جبکہ اصل تعداد اس سے زائد ہے کیونکہ ایک جلد میں کئی رسالے مجلد ہیں.

سب سے پہلے ایک اہم بات کی طرف اشارہ ضروری سمجھتا ہوں. وہ یہ کہ پروفیسر حکم چند نیّر نے اس ذخیرے کا سب سے قدیم نسخہ ، مرغوب القلوب ، مکتوبہ ۱۳۵۶ء (۷۵۷ھ) کو بتایا ہے. لکھتے ہیں:

> "سب سے قدیم مخطوطہ ۱۳۵۶ء (۷۵۷ھ) کا لکھا ہوا ، مرغوب القلوب کا نسخہ ہے جس میں شمس تبریز کے فرمودات جمع کئے گئے ہیں". (۵)

لیکن یہ خیال درست نہیں ہے. مرغوب القلوب کے نسخۂ بنارس پر کاتب کا نام قمرالدین بھی درج ہے جس کی طرف انھوں نے اشارہ نہیں کیا ہے. اس نسخے پر تاریخ کتابت درج نہیں ہے. جس شعر سے سال کتابت استخراج کیا گیا ہے وہ دراصل سال تالیف پر مشتمل ہے:

ز ہجرت ہفتصد و پنجاہ و ہفت است

شمار ای جان ستان تاریخ وقت است

یہ رسالہ کئی بار شایع ہو چکا ہے اور اس کے نسخے بھی بکثرت ملتے ہیں البتہ نسخۂ بنارس، مطبوعہ نسخے (کان پور ۱۳۴۷ھ/۱۹۲۸ء) سے کچھ مختلف ضرور ہے. بنارس کا نسخہ باعتبار کاغذ قدیم ضرور ہے مگر اتنا قدیم بھی نہیں کہ اسے ۱۳۵۶ء/۷۵۷ھ کا مکتوبہ قرار دیا جائے.

مہروں کے حامل نسخے ، مصنف کے نسخے ، مصور نسخے اور منحصر بفرد

نسخے کے علاوہ ایک کتاب یا ایک مصنف/ شاعر کے کئی کئی نسخے ، ہندو مصنفین و کاتبین کے نسخے اور ہندو مذہب ، سنسکرت کتابوں کے فارسی تراجم کے نسخوں ، خطاطی اور خوشنویسی کے لحاظ سے خوبصورت اور دیدہ زیب نسخوں ، جلد کے اعتبار سے قابل توجہ نسخوں کے پیش نظر ذخیرۂ بنارس اہمیت کا حامل ذخیرہ کہا جا سکتا ہے .

مہروں کے حامل نسخے :

یہاں کچھ ایسے مخطوطات ہیں جن پر سلاطین ، امرا یا اہم شخصیات کی مہریں ثبت ہیں. ایسے نسخوں میں اردو مخطوطات میں میرتقی میر کے دیوان سوم کا ایک نادر مخطوطہ بھی ہے جو شاہان اودہ کے کتب خانوں کی زینت رہ چکا ہے (۶). اس پر نصیر الدین حیدر ، امجد علی شاہ اور واجد علی شاہ کی مہریں ثبت تھیں جنھیں کاغذ چپکا کر چھپا دیا گیا ہے. پروفیسر حنیف نقوی صاحب نے اِن مہروں کے سجع کو جس انوکھے طریقے سے پڑھا اور انھیں مکمل کیا ، یہ اُن ہی جیسے دقت کار محقق سے ممکن بھی تھا ورنہ عام آدمی اِن مہروں کی تہ تک نہیں پہنچ سکتا تھا . (۷)

فارسی مخطوطات کے ذخیرے میں بھی چند ایسے مخطوطات نظر آتے ہیں جو مُہروں سے مزین ہیں. منجملہ کنز فارسی کا نسخہ جو ابوالبرکات عبداللہ ابن احمد نسفی (م ۷۱۰ھ/ ۱۳۱۰ء) کی معروف کتاب کا معروف ترجمہ ہے جسے نصر اللہ ابن احمد (محمد) ابن جمال کرمانی نے ، جن کا زمانہ معلوم نہیں ہے ، کیا تھا. یہ فقہ حنفی میں ہے اور برصغیر کی درسی کتابوں میں شامل تھی. اس کے بہت سے ترجمے ہوئے اور شرحیں لکھی گئیں. یہ کئی بار شایع بھی ہوچکی ہے اور اس کے نسخے بھی بکثرت پائے جاتے ہیں. نسخۂ بنارس بخط نستعلیق ہے. تاریخ کتابت ۱۶۲۴ء اور کاتب کا نام عبدالغفور ہے. پہلا صفحہ زریں ہے . اس پر شاہ عالم پادشاہ کی مہر ثبت ہے .

شاہ عالم پادشاہ کی مہر ' مہا بھارت ' کے بھی ایک نسخے پر ملتی ہے جو ۱۷۵۰.۵۱ء کا مکتوبہ ہے .

محمد شاہ غازی علی مظفر خاں ، کی مہریں تین نسخوں پر ملتی ہیں. ایک بیاض ہے جو مختلف کاتبوں کی لکھی ہوئی ہے . دوسرا رسالہ انیس الارواح سجزی ہے اور تیسرا نسخہ رسالہ معما کا ہے .

تاریخ شمشیر خانی از توکل بیگ جو شاہنامۂ فردوسی کی نثری روایت ہے اور

شاھنامہ منثور ، دلگشائے شمشیر خانی اور خلاصۂ شاھنامہ کے نام سے بھی جانی جاتی ھے ، عباس علی خان بھادر کی مھر سے مزین ھے .

دیوان محی کے ایک مخطوطے پر ' قطب الدین عبدالحسن و ابوالحسن قادری ، کی مھر ثبت ھے اور ۱۷۲۸ء کی تاریخ ملتی ھے .

' پند نامۂ عطار ، کے ایک نسخہ پر ۱۱۴۵/۱۷۳۲ء کی مھر ملتی ھے . دیوان شیخ علی حزین اصفھانی یا لاھیجانی (م ۱۱۸۰/۱۷۶۶ء) کے دیوان چھارم کا ایک اھم مخطوطہ ھے جس کی کتابت جے رام داس فرزند رائے منگل سین نے کی ھے . اس نسخے پر ایک مھر ملتی ھے جس میں صرف ' حوض کاغذی پادشاھی ' کے الفاظ پڑھنے میں آتے ھیں بقیہ الفاظ نا خوانا ھیں.

دیوان ظھوری کے کئی مخطوطے اس ذخیرے میں ملتے ھیں. ایک نسخے کے آخر میں ایک چھوٹی سی مھر ھے جس میں ' گلاب رائے سھائے ' لکھا ھوا ھے جبکہ ایک دوسری مھر کو گھس کر مٹا دیا گیا ھے . شاھنامہ کے ایک مصور نسخے پر ' راگھو ھر دیال رائے ' کی چوکور چھوٹی مُھر ثبت ھے . یوسف زلیخای جامی کے بھی ایک مصور نسخے پر ایک مھر موجود ھے جس میں ' سید صفدر حسین ۱۲۵۶ ' درج ھے .

مصور نسخے :

اس ذخیرۂ مخطوطات میں کئی مصور مخطوطات بھی ھیں جن کی رنگین تصویریں ھر دیکھنے والے کو اپنی طرف متوجہ کرتی ھیں. ایسے نسخوں میں شاھنامۂ فردوسی کے تین اور یوسف زلیخای جامی ، تاریخ دلگشا ، ترجمہ کتاب بسنت راج اور اسکندر نامۂ نظامی کا ایک ایک نسخہ شامل ھے .

شاھنامہ کا ایک نسخہ جس کا نمبر ۸۱۶ ھے ، دو جلدوں پر مشتمل ھے اور اس میں ۱۹ رنگین تصاویر ھیں. یہ نسخہ زریں اور مطّلا و مذھب سرلوح کا حامل ھے چھار ستونی ھے . خط ، نستعلیق ریز ھونے کے ساتھ بھت خوش خط اور صاف ھے . پورے نسخے میں سنھرے بارڈر ھیں ، یہ نسخہ مجلد اور ۲۴۷+۲۲۱ صفحات پر مشتمل ھے . کاتب کا نام اور تاریخ کتابت موجود نھیں ھے .

شاھنامہ کا دوسرا نسخہ جس کا نمبر ۸۲۰ ھے ، یہ بھی شاھنامہ کی دو جلدوں پر مشتمل ھے اور خوبصورت نستعلیق میں لکھا گیا ھے . جدولیں زریں سرخ اور نیلی

روشنائی سے بنائی گئی ہے اور عناوین کے لیے بھی سرخ روشنائی استعمال کی گئی ہے۔ دفتر اول میں دس رنگین تصویریں ہیں جبکہ سات جگھوں پر تصویر کی جگھیں سادہ چھوڑی گئی تھیں جو سادہ ہی ہیں۔ دفتر دوم میں نو تصاویر ہیں۔ یہ نسخہ آخر سے ناقص ہے۔ دونوں دفتروں کے مجموعی صفحات ۳۴۲+۳۱۱ ہیں۔

شاھنامہ کا تیسرا مصور نسخہ بھی لالہ سری رام کے ذخیرے کا ھی ہے جس کا نمبر ۸۱۸ ہے۔ اس کا سرلوح بھی زریں اور طلائی ہے۔ نیلے اور سرخ رنگوں کا استعمال ہوا ہے۔ پورے نسخے میں زریں جدولیں ہیں اور خوبصورت نستعلیق میں لکھا گیا ہے۔ یہ بھی دو جلدوں پر مشتمل ہے اس نسخہ کا کاغذ بہت عمدہ، چکنا اور مضبوط ہے۔ نسخہ بہت ہی خوش خط ہے۔ جلد بھی بہت عمدہ ہے اور کبھی بہت خوبصورت رہی ہوگی مگر اب مرور ایام کے سبب متاثر ہوچکی ہے۔ دفتر اول میں آٹھ تصاویر ہیں جن میں سات تصویروں کے خاکے تو ہیں مگر ان میں رنگ نہیں بھرا جاسکا اور آٹھ تصویروں کی جگہ چھوڑی گئی ہے لیکن تصویر نہیں بنائی جاسکی۔

دفتر دوم کا سرلوح بھی مطلا و مذھب اور زریں گل و بوٹے کا حامل ہے۔ اس دفتر میں بھی تصاویر کی جگہ سادہ چھوڑ دی گئی ہے۔ دفتر اول کے آخر میں ایک چوکور چھوٹی سی مہر ہے جس میں "راگھو ہر دیال رائے" لکھا ہوا ہے۔ دفتر دوم کے آخری صفحہ پر بھی ایک چوکور مہر تھی، جسے مٹا دیا گیا ہے۔

'یوسف زلیخای جامی' کے مصور نسخے کا نمبر ۹۲۸ ہے۔ یہ نستعلیق خوب و زیبا میں لکھا گیا۔ نسخہ کاتب کے نام اور تاریخ کتابت سے عاری ہے۔ شروع کے دو صفحات مذھب، مطلا اور رنگین گل و بوٹے سے مزین ہیں۔ بین السطور کی جگھیں آب زر سے بھری گئی ہیں۔ پورے نسخے میں زرد اور سنہرے باڈر ہیں۔ نسخہ بہت صاف و خوشخط ہے اور اپنی زیبائی اور ظاھری خوبصورتی کی سبب بے حد اھم ہے۔ اس کی جلد بھی بہت عمدہ ہے اور خوش رنگ بھی۔ اس میں ۲۹۰ صفحات ہیں۔ صفحۂ اول پر ایک چھوٹی سی گول مہر ہے جس میں 'سید صفدر حسین ۱۲۵۶' لکھا ہوا ہے۔ اس نسخے میں ۲۶ تصاویر رنگی ہیں۔ جن صفحات پر تصویر یا عنوان نہیں ہے اس میں ۱۵ سطریں لکھی ہوئی ہیں جبکہ تصویر یا عنوان والے صفحے پر سطروں کی تعداد مختلف ہے۔ جن صفحات پر تصاویر ملتی ہیں ان کے نمبر نیچے درج کیے جا رہے ہیں۔

۱۴، ۲۳، ۳۵، ۴۹، ۶۲، ۶۸، ۷۱، ۸۷، ۹۷، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۸۰، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۶۰، ۲۶۸، ۲۷۴۔

تاریخ دلگشا معروف بہ شمشیر خانی نمبر ۸۶۲ . اس نسخہ میں کل ۹ رنگین تصویریں ہیں. تصویریں اچھی حالت میں ہیں.

ایک کتاب، ترجمہ کتاب بسنت راج، ہے جو بخط نستعلیق بقلم کنہیا لال بتاریخ ۲۴ جولائی ۱۸۶۳ء کی کتابت شدہ ہے، پوتھی لالہ دیبی پرشاد سے ترجمہ کی گئی ہے اور اس میں ہندو مذہب سے متعلق عقاید بیان ہوئے ہیں. اس کتاب میں بہت سی رنگین تصویریں ہیں جو انسانوں، جانوروں، عمارتوں، سواریوں اور مختلف اشیا کی ہیں. بعض تصاویر کہیں سے کاٹ کر بھی چسپاں کی گئی ہیں لیکن زیادہ تر بنائی گئی ہیں. کاغذ نہایت باریک اور خط معمولی نستعلیق ہے. ہر صفحہ ۹ سطری ہے لیکن تصاویر والے صفحات کی سطریں مختلف ہیں.

اسکندر نامۂ بحری و بری از نظامی گنجوی کا ایک مصور نسخہ بھی ہے جس کے حاشیے پر بحری اور متن میں بّری آیا ہے. رحلی سایز کے اس مخطوطے کا خط نمایاں نستعلیق ہے. اس میں بھی کاتب کا نام اور تاریخ کتابت درج نہیں ہے. یہ ۴۹۲ صفحات میں اور ہر صفحہ ۱۳ سطری ہے. جدولیں نیلی، سرخ اور زرد ہیں. نسخہ کرم خوردہ ہونے کے باوجود خوانا ہے. جلد چرمی اور اچھی ہے جس پر نقش و نگار بھی ہیں. امتداد زمانہ کے سبب ٹوٹ گئی ہے. اس نسخہ میں ۲۱ رنگی تصاویر ہیں جو صفحات ۱۶.۶۱.۷۵.۹۷.۱۰۳.۱۱۷.۱۴۲.۱۵۳.۲۰۱.۲۲۰.۲۳۴.۲۶۱.۲۸۱.۲۹۵.۳۲۱. ۳۴۱.۳۶۸.۳۹۸.۴۲۸.۴۵۳.۴۷۸.

ایک مصنف/ ایک کتاب کے کئی نسخے:

ایک مصنف، مولف، مرتب، مترجم، شارح، شاعر و ادیب کی کسی ایک تصنیف کے ایک سے زاید نسخے بھی یہاں پائے جاتے ہیں. ان میں ایرانی اور ہندوستانی مصنفین دونوں ہی شامل ہیں ایسے مصنفین میں آصفی ہروی، آملی شیخ بہاء الدین، ابو الفضل علامی، احمد جام، اسیر شہر ستانی، امیر تیمور، امیرخسرو دھلوی، انوری، بخت مل منشی، بدر چاچ، بدری ناتھ، عاشق دھلوی، بوعلی قلندر، بھوپت رای، بیدل عظیم آبادی، ثابت الہ آبادی، جامی، رومی، زلالی خوانساری، سبحان رای، سعدی شیرازی، شوکت بخاری، حافظ شیرازی، خاقانی شروانی، رازی امین احمد، رام کرن، رنچھور داس، صائب تبریزی، طاہر وحید، ظہوری ترشیزی، عارف نور کاشانی، عالی شیرازی نعمت خان،

عبدالجلیل بلگرامی، عبدالحق دھلوی، عبدالرشید، عبدالقادر بدایونی، عرفی شیرازی، عطار نیشاپوری، عنایت اللہ شیخ، غالب دھلوی، غزالی(امام) ، غلام حسین شایق، غنی کشمیری، غنیمت کنجاھی، فردوسی طوسی، فرشتہ، فیضی ، قاسم انوار، قتیل مرزا ، قدسی مشھدی ،کلیم کاشانی، لچھمی رام، مادھو رام، محمد اکبر ارزانی، مغربی ، محمد مومن حسینی، معتمد خان، ناصر علی سرھندی، نثار علی ، نخشبی ضیاء الدین، نصیر طوسی، نظام الدین احمد بدایونی ، وارستہ سیالکوٹی مل ، واعظ کاشفی ، ھاتفی عبداللہ، ھجویری ، اور ھلالی استرآبادی کی تصانیف کے دو، تین یا اس سے بھی زائد نسخے یھاں موجود ھیں.مجموعی طور پر ۷۳ مصنفین یا شعرا کی تصانیف کے تقریباً ساڑھے تین سو نسخے محفوظ ھیں.

ھندو مصنفین اور کاتبین:

ذخیرۂ بنارس کے فارسی مخطوطات میں تقریباً ۴۳ ھندو کاتبوں کی لکھی تقریباً ۵۶.۵۵ کتابیں/رسالے محفوظ ھیں. بعض بعض کاتبوں کی لکھی کئی کئی کتابوں کے نسخے ملتے ھیں. بعض معمولی نستعلیق میں ھیں تو بعض بھت خوبصورت نستعلیق میں لکھی گئی ھیں. قران السعدین امیرخسرو دھلوی مکتوبہ ۱۸۹۲ء کے نسخے کو تین کاتبوں شیوسنگھ، دیوان سورج بخش اور دین دیال نے لکھا ھے. اسی طرح مرقع عاقل خان رازی کے ایک نسخے کی کتابت بھی تین کاتبوں شیوسنگھ، امرسنگھ اور ناتھوسنگھ نے کی ھے.

اسی طرح بڑی تعداد میں ھندو مصنفین، مترجمین اور شارحین کی تصانیف کے نسخے بھی اس ذخیرے میں ملتے ھیں. فارسی میں جن ھندو مصنفین و مولفین وغیرہ کی کتابیں یھاں ملتی ھیں ان کے نام یہ ھیں.

- ☆ آنند رام مخلص (انشای آنند رام ، کارنامۂ عشق ، ھنگامۂ عشق ، پری خانہ)
- ☆ اجو دھیا پرشاد مبتلا (دیوان مبتلا)
- ☆ امید رائے (خلاصۃ اللغات) نواب محمد صادق علی خاں آف بھوپال کے نام
- ☆ بدری ناتھ عاشق (بدیع القصص کے ۲ نسخے مکتوبہ ۱۸۲۱ء و ۱۸۴۰ء)
- ☆ بسنت راج (ترجمہ کتاب بسنت راج)
- ☆ بنواری لال (ترجمہ راجگان و سلاطین)

☆ بھاری لال قنوجی (مثنوی وقایع سرتابی سپاہ تلنگ، اردو)

☆ بھاگ چند (انشائے بے بہا)

☆ بھوپ چند (قصہ بدیع الجمال)

☆ بھوپت رائے (دستور شگرف، ۲ نسخے)

☆ جواہر مل ادا (آداب الصبیان)

☆ چندر بھان برہمن (انتخاب دواوین، دیوان برہمن)

☆ چرن رام (بھگت سنگار)

☆ خوب چند ذکا (دیوان ذکا)

☆ خیالی رام (شکرستان)

☆ رام کرن (گشایش نامہ)

☆ راو دلیپ رائے (مدحت مقال) راو مادھو سنگھ کے لیے تیار کی گئی

☆ رای آنند رائے (اسکادس اسکندر سری بھاگوت مہاپوران، بصورت نظم)

☆ رتن سنگھ زخمی (دیوان زخمی، ناقص الآخر، شرح گل کشتی)

☆ رنچھور داس (حدایق الانشا)

☆ سبحان رای (خلاصۃ التواریخ)

☆ سدھشیور مہاراج (اکادشی مہاتم)

☆ سروپ نرائن (شش جہت)

☆ شام لال (معدن اللطایف)

☆ شنکرناتھ نادر (باغ دل آرا، نسخۂ غمزدہ)

☆ شیو رام جوہر (شرح جوہر الترکیب)

☆ کنہیا لال رائے زادہ (بیاض)

☆ لچھمن سنگھ (انشای لچھمن سنگھ، شعلہ آہ)

☆ لچھمی رام، پنڈت (مفید الانشا، نتائج الخیال)

☆ لچھمی نرائن (دستور محبت، رقعات)

☆ متھرا ناتھ (ریاض المذاہب)

☆ مادھو رام (انشای مادھو رام، منشات)

☆ منشا رام ناتواں دھلوی (مرآت التصوف)

☆ منشی بخت سنگھ (عجیب القصص)

☆ موھن لال انیس (انیس الاحبا)

☆ مہتاب رای مسکین (مثنوی ھفت بحر، ھدایت الطالبین)

☆ مہتاب سنگھ (تواریخچہ ملک ھزارہ)

☆ نند لال (لغات فارسی)

☆ وارستہ سیال کوٹی (مصطلحات شعرا، ۳ نسخے)

☆ ھرکرن مُلتانی (انشائے ھر کرن)

ہندو مذہب پر کتابیں اور سنسکرت سے فارسی تراجم:

ہندو مذہب سے متعلق پندرہ سولہ کتابوں کے تقریباً ۲۵.۲۴ نسخے محفوظ ھیں. جن میں تحفۃ الھند از مولوی عبیداللہ جو پھلے غیر مسلم تھے اور بعد کو اسلام لائے، بھگوت گیتا، راماین، مھا بھارت، گیان مالا، رام گیتا، جوگ باشسٹ، بدہ پرکاش، رام کتھا، حکایات مذہب ھنود اور بھگت سنگار جیسی کتابیں ھیں. اسی طرح سنسکرت سے فارسی ترجموں کے نسخے بھی قابل توجہ تعداد میں ملتے ھیں. ان میں انوار(سھیلی، ترجمہ کلیلہ و دمنہ جو پنج تنتر کا ترجمہ ھے) کے پانچ نسخے، شیو پوران کے دو، مھا بھارت (ترجمہ عبدالقادر بدایونی و نقیب خان وغیرہ) کے نو، تحفۃ المجالس (ترجمہ بیتال پچیسی)، طوطی نامہ ضیا الدین نخشبی، وشنو پُران، گلزار حال (ترجمہ سنسکرت ڈراما پر بودہ چند اودے)، رسالہ نجوم (ترجمہ رتن مالا)، اوپانیشا (ترجمہ داراشکوہ) وغیرہ کے ایک یا دو نسخے محفوظ ھیں.

قدیم، عمدہ، کم یاب اور نادر نسخوں میں برھان قاطع، فرھنگ رشیدی، (مکتوبہ ۱۸۱۲ء)، لغات فارسی (نند لال)، نفحات الانس جامی (مکتوبہ . . .)، دیوان بدر چاچ (مکتوبہ ۱۸۰۱ء و ۱۸۴۱ء)، دیوان مرزا جلال اسیر شھرستانی، مثنوی نل و دمن فیضی، دیوان حافظ (مکتوبہ ۱۶۸۳ء مع دیباچہ گل اندام)، ھفت بندکاشی (مکتوبہ ۱۸۲۵ء)، تحفۃ المرسلہ (مکتوبہ ۱۵۹۰.۹۱/۵۹۹۹)، رسالہ عقاید (مکتوبہ ۱۶۰۵/۵۱۰۱۴ء)، اخلاق محسنی (مکتوبہ ۱۵۲۵/۵۹۳۲ء، و ۱۵۹۹/۵۱۰۰۸ء)، مثنوی مولانا روم ۶ دفتر (مکتوبہ ۱۶۳۵ء) مثنوی مولانا روم دفتر اول (مکتوبہ ۱۷۹۳ء بخط میر ابو الحسن)، بھار دانش (مکتوبہ ۱۶۴۰ء و ۱۷۲۷ء) تاریخ طبری ترجمۂ بلعمی (قدیم نسخہ)، سرّ اکبر داراشکوہ (مکتوبہ ۱۷۳۷ء)، آتشکدہ آذر (نسخۂ قدیم)، خمسۂ

نظامی (مکتوبہ ۱۵۰۱ء) ، تاریخ دلگشای شمشیر خانی تو کل بیگ (نسخۂ قدیم)، فرہنگ جہانگیری (نسخۂ قدیم) ، اکبر نامہ ابو الفضل (مکتوبہ ۱۶۹۵.۹۶۸ء) اکبر نامہ (مکتوبہ ۱۶۰۲ء ، نواب اکبر خاں کے پاس رہا تھا) ، طوطی نامہ نخشبی (مکتوبہ ۱۶۳۷.۳۸ء) ، دیوان ہلالی استر آبادی (مکتوبہ ۳۹ جلوس شاہ عالم/۱۷۹۸ء)، لیلی و مجنون ہاتفی (نسخۂ قدیم مورخ ۱۶۸۲.۸۳ء) ، بوستان سعدی (مکتوبہ ۱۷۹۵ء) پری خانہ آنند رام مخلص (بخط مصنف) ، دیوان غلام غوث آہ (مورخہ ۱۷۹۶ء) دیوان حیدر علی بن محب علی ہاشمی مصطفی آبادی دیوان درد قزوینی ، دیوان برکت علی خاں (مورخ ۱۸۲۱ء)، مثنوی انوار حقیقت از فرزند علی جگرا نوی، لدھیانہ (مورخ ۱۸۸۶ء) ، بیاض کنھیا لعل رای زادہ (مورخ ۱۸۹۹ء)، دیوان نوید از نورالدین دھلوی (مورخ ۱۷۴۹ء) ، غزلیات فرخ فرخ آبادی ، انتخاب اخبار ریاست سندھیا (۱۸۸۸.۹۰ء کے درمیان مراٹھا معاملات سے متعلق اخبارات کی خبروں کا مجموعہ) ، مثنوی اکبر نامہ از مولوی حمید اللہ (اکبر خاں کی جنگوں کا تذکرہ مورخ ۱۲۶۰ھ/۱۸۴۴.۴۵ء) ، عجیب القصص (داستان) منشی بخت مل سنگھ (مورخ ۱۸۳۸ء و ۱۸۷۰ء ، ۲ نسخہ) ، دیوان ناظر بلگرامی ، دیوان عشرتی حیدر آبادی (عہد عالمگیر).

مجموعۂ قصاید ، کے عنوان سے ایک مخطوطہ ہے جس میں عارف سبزواری ، شیخ علی حزیں ، علی نقی کمرہ ای ، شوکت بخاری اور حامد آذر بائیجانی کے قصاید اور کچھ غزلیں بھی محفوظ ہیں. یہ مجموعۂ قصاید، بخط نستعلیق خوب و خوانا ہے. اس مجموعے میں ایک قصیدہ مولوی فضل حق خیر آبادی کا بھی بزبان عربی ملتا ہے. یہ مجموعہ عارف نعمت اللھی سبزواری خراسانی اور حامد مراغہ ای آذربائیجانی کے کلام کا حامل ہونے کے سبب اہمیت کا حامل ہے . کیونکہ مذکورہ دونوں شعرا کے کلام بہت کم ملتے ہیں. عارف سبزواری کے کئی مخمس ، تضمینیں اور غزلیں ہیں جبکہ حامد آذربائیجانی کے قصاید اور غزلیں اور ایک مرثیہ بھی ہے. مولوی فضل حق خیر آبادی کی عربی نعت ہے.

یہ مجموعۂ قصاید میں ۱۲۷۷ھ/ ۱۸۶۰ء کا مکتوبہ ہے اور کاتب کا نام احمد حسین ہے جو حامد آذربائیجانی سے مشورۂ سخن کرتے تھے. یہ حامد آذربائیجانی ایرانی تھے اور فرخ آباد میں مقیم تھے. ان کے کلیات کا ایک مخطوطہ بھی یہاں موجود ہے جس میں غزلیں اور قصائد ہیں. یہ کلیات بخط نستعلیق خوشخط ہے. ناقص الآخر ہونے کے سبب سال کتابت اور کاتب کا نام وغیرہ معلوم نہیں ہوسکا. غالباً کلیات کا یہ واحد

مخطوطہ ہے۔

دیوان ذرّہ:

اس ذخیرے میں دیوان ذرّہ کا ایک نسخہ ہے جو معمولی نستعلیق میں ہے ابتدا میں پروفیسر مختار الدین احمد کی ۱۶ / مارچ ۱۹۷۶ء کی ساڑھے تین سطری یاد داشت ہے جس کے مطابق: "یہ دیوان شیخ خیر الزمان ذرّہ کا ہے جو شیخ فیض محمد فایض کے بھائی تھے۔ نواب امیر الدولہ انتظام الملک میرزا بیگ خان بہادر نصرت جنگ کے متوسلین میں تھے اور شاعری میں میرزا محمد فاخر کمیں کے شاگرد تھے"۔

مذکورہ دیوان میں غزلیں ردیف وار ترتیب سے ملتی ہیں۔ آغاز و انجام اس طرح ہے:

مد زلف تو بود بسم اللہ قرآن ما　　بیت ابروی تو باشد مطلع دیوان ما

خورشید وار نہیم ما بر فراز گردون　　داریم سر چو ذرّہ دایم بہ خاک کویی

دیوان میں ۱۲۴۳ھ/۱۸۲۷ء کی تاریخ ملتی ہے لیکن کاتب کا نام مرقوم نہیں ہے۔ اس دیوان کے کسی اور نسخے کے بارے میں معلوم نہیں ہے۔

ذرّہ نے اپنی شاعری میں اپنے تخلص کے اعتبار سے خورشید، آفتاب، ماہ وغیرہ کا بہت استعمال کیا ہے۔ چند اشعار بطور نمونہ ملاحظہ ہوں:

ہست خورشید درخشان ذرّہ از روز ازل　　پرتوی از حسن روی آن مہ تابان ما

بہ یاد قامت موزون آن خورشید رو ذرّہ　　شدم در فکر و گفتم این چنین شعر روان امشب

عمرہا شد کہ پی مہر درخشان ذرّہ　　چون نسیم سحر از خویش گریزان شدہ است

ذخیرۂ بنارس کے فارسی مخطوطات میں ایک مخطوطہ 'انتخاب ساقی نامہ ہا' مرتبہ میر محمد جعفر جرأت کے نام سے محفوظ ہے۔ یہ مخطوطہ خوبصورت نستعلیق میں محمد علیم الدین نے کتابت کیا ہے۔ اگرچہ یہ نسخہ ۱۶ اکتوبر ۱۹۰۴ء مطابق ۵ شعبان ۱۳۲۲ ہجری کا کتابت شدہ ہے لیکن اپنے موضوع کے اعتبار سے اور خوش خطی کے لحاظ سے قابل توجہ ہے۔ اس میں ساقی ناموں کا انتخاب موضوعاتی ترتیب سے کیا گیا ہے یعنی اگر حمد و نعت کے اشعار ہیں اور مختلف شعرا کے ساقی ناموں میں ملتے ہیں تو انہیں

ایک ھی جگہ شاعر کے نام کے ساتھ لکھا گیا ھے. اس نسخے میں ظھوری، غیاثای شیرازی، ملا منیر لاھوری، ملا محمد حسین، ملا صبحتی، علاء الملک شکیبی اقدسی، سید محمد بھکری، رکنای رکنا بادی، میر نظام دست غیب، میر ظاھر، ابراھیم ادھم، ملا محب علی، ملا ذھنی، مشرقی، فضولی، رضی دانش، میر محمد عزت (پدر جرأت) اور خود میر محمد جعفر جرأت کے ساقی نامے سے انتخاب کئے گئے ھیں. کچھ ایسے شعرا کے ساقی ناموں کے اشعار بھی اس مجموعے میں ھیں جن کے شاعر کا نام مرتب کو معلوم نھیں ھوسکا تھا تو اُس نے ایسے اشعار کا عنوان 'لا اعلم' لگایا ھے. اس نسخہ میں کُل ۴۷۷ اشعار آئے ھیں:

آغاز:

ثناھا ھمہ ایزد پاک را ثریا دہ طارم تاک را (ظھوری)

کہ خورشید را صورت جام ازوست شراب شفق درخم شام ازوست (ظھوری)

تسلط دہ نشابر ھوشھا گنہ عفو فرمای می نوشھا (جرأت)

ز نور می ناب پیمانہ ھا چراغان کن صحن میخانہ ھا (ص۴)

ترقیمہ:

"... این نسخۂ عجیب و غریب کہ انتخاب ساقی نامہ ھای اساتذہ و مولفہ میر جعفر جرأت است، امروز بہ تاریخ پنجم ماہ شعبان المعظم ۱۳۲۲ ھجری صلعم مطابق شانزدھم ماہ اکتوبر ۱۹۰۴ عیسوی از نسخۂ قلمی نقل برداشتہ شدہ. ھر چند مولف از تصانیف دیگران انتخاب و تالیف نمودہ فاما طرزی و ترتیبی کہ اختیار کردہ است از آن می باید گفت کہ برای بقای نام خود آب بر روی کار آوردہ است. والسلام نمتعہ محمد علیم الدین عفی عنہ متوطن قصبہ سھنہ ضلع گور گانوہ کمشنری دھلی حال مقیم جی

پور راجپوتانہ باغ ماجی "۔

مرزا غالب دھلوی کی مثنوی ابر گہر بار مع مغنی نامہ و ساقی نامہ کا ایک صاف نسخہ بخط نستعلیق ملتا ہے۔ کاتب کا نام اور تاریخ کتابت موجود نہیں لیکن نسخہ اچھی حالت میں ہے اور قابل استفادہ ہے۔

مرزا غالب کی پنج آہنگ کے چار مخطوطے یہاں موجود ہیں جن میں سے ایک قدیم ترین اور اس کتاب کا اولین نسخہ ہے جسے پروفیسر حنیف نقوی نے متعارف کرایا تھا۔ بعد میں یہ نسخہ خدا بخش لائبریری پٹنہ کی جانب سے ۱۹۹۷ء میں عکسی صورت میں شایع ہوا۔ پروفیسر حنیف نقوی اس نسخے کی بابت لکھتے ہیں:

> " یہ نادر قلمی نسخہ جو جا بجا کرم خوردہ ہونے کے باوجود بہ حیثیت مجموعی اچھی حالت میں ہے، بنارس ہندو یونیورسٹی کے ذخیرۂ لالہ سری رام میں محفوظ ہے۔ ۲۸×۱۵ سم سائز اور انیس سطری مسطر کے ۱۱۶ صفحات پر مشتمل یہ نسخہ کسی کم سواد اور غلط نویس کاتب کا لکھا ہوا ہے اور اوسط درجے کے صاف نستعلیق خط میں لکھا گیا ہے۔ ایک عنوان مکتوب " بہ نام حکیم احسن اللہ خان " کے علاوہ اس میں کوئی ایسی تحریر موجود نہیں جو کاتب نسخہ کے علاوہ کسی اور شخص کے ہاتھ کی لکھی ہوئی ہو۔ یہ عنوان، نظر بہ ظاہر خود غالبؔ کے قلم کی تحریر معلوم ہوتا ہے۔ لیکن یہ بات پورے وثوق کے ساتھ نہیں کہی جاسکتی . . . مجموعی اعتبار سے ' پنج آہنگ ' کے دستیاب قلمی نسخوں میں یہ نسخہ ایک اہم اضافہ ہے بلکہ اگر یہ کہا جائے تو زیادہ مناسب ہوگا کہ اب تک کے دریافت شدہ مخطوطات میں سب سے اہم مخطوطہ ہے جس کی وساطت سے پہلی بار اس کتاب کے بنیادی متن تک رسائی حاصل ہوئی ہے"۔ (۸)

اردو کی مشہور داستان ' فسانۂ عجائب، (تالیف رجب علی بیگ سرور) کا ایک فارسی ترجمہ بھی اس ذخیرے کی زینت ہے۔ مترجم محمد رضا متخلص بہ حکیم شاگرد میر وزیر صبا ہیں۔ انھوں نے یہ ترجمہ نواب مبارک محل مہد علیا کی فرمایش پر کیا تھا۔ مخطوطہ خوش خط نستعلیق میں لکھا گیا ہے اور بظاہر ایسا لگتا ہے کہ یہ نسخۂ

مولف ہوگا جسے اس نے نواب کی خدمت میں پیش کرنے کے لیے تیار کیا ہوگا کیونکہ شروع کے دو صفحات زرین و طلائی اور سرلوح رنگین و زریں گل و بوٹے سے آراستہ ہے. پوری کتاب میں جدولیں سرخ، زرد اور نیلی ہیں. درمیانی سطروں کو آب زر سے سنہری بنایا گیا ہے. نسخے کا کاتب مرزا علی جان اور تاریخ کتابت ۲۱ شعبان ۱۲۴۷ھ ہے.

آغاز:

بسم اللہ الرحمن الرحیم. ستایش و سپاس قدیمی را رواست که از حادثات تغییر و تبدل محفوظ و مصئون است و عقل ممکنات از عطای نعمای منتهایش مشکور.

اس ترجمے میں داستان کے ہیرو جان عالم کے نام کا ترجمہ 'جان جہان' کیا گیا ہے اور فیروز بخت کے نام کا ترجمہ، شوکت جہاں، کیا گیا ہے.

ترقیمہ:

این کتاب تمام بحرت انجام به روز چهار شنبه به وقت ظهر به تاریخ بیست و یکم شهر شعبان المعظم ۱۲۴۷ھ هجری نبوی صلی الله علیه و آله وسلم من تصنیف این کتاب مرزا محمد رضا متخلص (به) حکیم نوشته به خط خام فقیر حقیر، هیچ مدان، عاصی پُر معاصی مرزا علی جان تحریر یافت.

اسی صفحہ پر ایک طرف یہ عبارت بھی ملتی ہے: "محمد رضا متخلص به حکیم شاگرد قدیم میر وزیر صبا".

واضح رہے کہ فسانۂ عجائب سنہ تالیف ۱۲۴۰ھ کا پہلا ایڈیشن ۱۲۵۹ھ میں منظر عام پر آیا تھا. اس لیے یہ کہا جاسکتا ہے کہ مذکورہ فارسی ترجمہ کسی قلمی نسخے ہی سے کیا گیا ہوگا. اس ترجمے میں مکمل کتاب کا ترجمہ شامل نہیں ہے بلکہ کتاب کے

بعض حصوں سے صرف نظر کر کے داستانی حصے ہی کا ترجمہ کیا گیا ہے. اس ترجمے میں جو اشعار آئے ہیں ان کا اصل شعرا کے کلام سے تقابل بھی ضروری ہے. مجھے اس کام کا موقع نہیں مل سکا .صرف دو اشعار کا نمونتاً مقابلہ کر سکا ہوں. اس ترجمے میں میرسوز کے یہ شعر یوں آئے ہیں:

منہ آئنے کا کیا جو تری تاب لاسکے — خورشید پہلے انکھ تو اپنی ملا سکے
تصویر تیری کھینچے مصور یہ کیا مجال — دست قضا تو پھر کوئی تجھ سا بنا سکے

فسانۂ عجائب مرتبہ رشید حسن خاں مطبوعہ انجمن ترقی اردو دھلی ۱۹۹۶ء اشاعت دوم، ص ۳۷ پر پہلا شعر یوں آیا ہے:

منہ دیکھو آئنے کا ، تری تاب لاسکے
خورشید پہلے آنکھ تو تجھ سے ملا سکے

اس ذخیرۂ مخطوطات میں بیاضوں کا بہت اچھا کلیکشن ہے.

ایک بیاض جس کا مسلسل نمبر ۱۷ ہے اور جو نصف پارہ ہوچکی ہے، قابل توجہ ہے. یہ قدیم بیاض پند و موعظت کے موضوعات پر عمدہ اشعار کے انتخاب کی حامل ہے. اسی بیاض میں ایک جگہ عالمگیر کا یہ شعر نظر آیا:

ہر کہ بد کرد بہ ما خوب نکرد
از مکافاتِ عمل غافل بود

آثار بَدبختی کا ذکر کرتے ہوئے یہ اشعار لکھے گئے ہیں.

چار چیز آثار بد بختی بُوَد — جاہلی و کاہلی سُستی بُوَد
ناکسی و بیکسی ہر چار شد — نفس بد را این ہمہ آثار شد
گر ہمی خواہی کہ گردی سربلند — ای پسر برخود در راحت ببند
ہر کہ او بر بست درِ عشرت تمام — باز شد بر وی درِ دارالسلام

فہرست میں درد قزوینی کے ایک دیوان کا ذکر ہوا ہے. نسخے کے پہلے ورق پر ایک مربع مہر ثبت ہے اور ایک گوشے میں 'دردؔ قزوینی' لکھا ہوا ہے. اسی جملے سے اس دیوان کو ' دیوان درد قزوینی' بتایا گیا ہے. تذکروں میں دردؔ قزوینی کا نام بھی نظر نہیں آیا اور نسخے میں کوئی ترقیمہ وغیرہ بھی نہیں ہے جس سے پتا چلے کہ یہ دیوان ، دردؔ قزوینی ہی کا ہے. غزلوں کے مقطع میں ' درد ' کا تخلص ضرور آیا ہے. یہ معمولی نستعلیق میں لکھا گیا ہے. آغاز:

ز بس فیض سخن روشن کند هر جا بیانم را
سزد بر سرد هم جا شمع سان عضو زبانم را
تجلی بس که در من کرده حسن بی نشان او
هُما عنقا شود بی شک خورد گر استخوانم را
فدا سازد بقایی خضر عمر جاودان خود
اگر بیند به پیش او فنای هر زمانم را
به هر جا می رسد هر گز دمی آنجا نمی اِستد
رسانی یا به خود یا رب مگر طبع روانم را
ز دست گردش افلاک درّد از پا نمی افتم
مقابل کی شود پیر فلک بخت جوانم را

ذخیرۂ بنارس کے مخطوطات کو توجہ اور دِقّت سے دیکھنے پر اور بھی بہت سی قابل ذکر چیزیں مل سکتی ہیں. ممکن ہے راقم سطور کی نظروں سے ایسی اہم تحریریں اور کتابیں ابھی اوجھل ہوں جو کسی نہ کسی اعتبار سے اہمیت کی حامل ہیں. یونیورسٹی لائبریری میں اگرچہ مخطوطات بڑے ہی اچھے انداز سے شیشے کی الماریوں میں محفوظ کیے گئے ہیں اور مراجعین کو بآسانی دیکھنے اور پڑھنے کو مل جاتے ہیں لیکن یہ دیکھ کر افسوس ضرور ہوتا ہے کہ اکثر مخطوطات مرمت کے محتاج ہیں اور وسائل کی کمی کی وجہ سے شاید ان کی مرمت کا مناسب انتظام نہیں ہو پا رہا ہے. اسی طرح ایک مجلد میں کئی کئی رسالوں کی جِلد بندی کی گئی تھی ضرورت ہے کہ ان رسالوں کو علیحدہ کیا جائے. اس طرح تعداد مخطوطات کا صحیح اندازہ بھی لگ سکتا ہے اور ان کے رکھ رکھاؤ میں بھی آسانی ہوسکتی ہے. ان شاء اللہ اہم نسخوں کو متعارف کرانے کا سلسلہ جاری رکھنے کی کوشش کی جائے گی. یونیورسٹی کے ذمہ داروں اور عملے کا شکریہ ادا کرنا اپنا فرض سمجھتا ہوں جنھوں نے ہمیشہ مخطوطات و مطبوعات کی فراہمی میں بڑی فراخدلی اور خندہ پیشانی کا مظاہرہ کیا ہے.

حواشی و منابع:

۱. لالہ سری رام دہلوی، تذکرہ خم خانہ جاوید، بنارس، ۱۹۴۰ م، ج۵، ص ۲.
۲. حنیف نقوی ،میر و مصحفی ، مطبوعہ بھارت، آفسیٹ دہلی ، ۲۰۰۳ء ،ص ۱۴
۳. مرتب دیوان بیمار نے صرف رام پور رضا لائبریری کے مخطوطے کی بنیاد پر یہ دیوان شایع کیا ہے. نسخہ بنارس کا علم اسے نہیں تھا.

۴. آقائے اکبر ثبوت نے مجلہ قند پارسی، شمارہ ۲۰ میں سید محمد مرتضی نو نہروی پر تفصیلی مقالہ فارسی میں شایع کیا ہے.

۵. حکم چند نیر : نوادر بنارس ، علی گڑھ ۱۹۶۲م، ص ۶۲.

۶. حنیف نقوی ، صص ۳۵.۹ .

۷. ایضاً.

۸. حنیف نقوی ،غالب کی چند فارسی تصانیف، غالب انسٹی ٹیوٹ دھلی، ۲۰۰۵ء ، صص ۳۵.۲۹.

Safeeneh
A Research Journal of Persian
Language Literature and Culture
No 9, 2011 pp 183-192

سفینه
مجلهٔ تحقیقی در زمینهٔ زبان ، ادبیات و فرهنگ فارسی
شمارهٔ ۹ ، ۲۰۱۱ میلادی ، صص ۱۸۳-۱۹۲

فارسی زبان کا با کمال شاعر ، میر قمر الدین منت دهلوی

دکتر شعیب احمد*
عضو هیئت علمی گروه فارسی ، دانشگاهِ پنجاب ، لاهور.

چکیده:
میر قمرالدین منّت دهلوی یکی از سخنوران و نویسندگانِ نامیِ فارسیِ شبه قاره در قرنِ دوازدهم هجری و هیجدهم میلادی محسوب است. وی پدید آورندهٔ آثاری ارزشمند به نظم و نثرِ فارسی و تربیت کنندهٔ بسیاری از شاعرانِ آن دوره است. در آن زمان بازارِ شعرِ اردو (ریخته گویی) خیلی گرم بود و بیشترِ کسانی که طبعِ سخن گویی داشتند به سرودنِ شعرِ اردو روی آوردند. این سالها را دورهٔ شکوفاییِ شعرِ اردو و دورهٔ افولِ شعرِ فارسی در شبه قاره می شمارند. امّا از میانِ آن شاعران ، منت دهلویاستثنائی بزرگ است که در آن زمان هم پرچمِ شعرِ فارسی را همچنان سرافراز نگهداشته و آثاری گرانبها از خود به جای گذاشته است.

کلید واژه ها: میر قمرالدین منت دهلوی، زندگینامه، شاعر، نویسنده، ادبیات فارسی شبه قاره.

* shoaibpersian1@yahoo.com

بارهویں صدی هجری / اٹھارویں صدی عیسوی میں دهلی میں ایک ایسا با کمال اور صاحبِ طرز فارسی گو شاعر هو گزرا هے جس کے فکری اور فنی محاسن اور اس کی ادبی اور شعری خدمات کا تا حال کماحقه، جائزه نهیں لیا گیا اور برصغیر کے فارسی شاعری کے مطلع پر وه اپنا مقام و مرتبه متعین نهیں کروا سکا . اگرچه اس کے شعری اور نثری کارناموں کا ذکر اکثر تذکروں میں ملتا هے مگر بهت سرسری ، اس کا زمانه اگرچه فارسی زبان و ادب سے اهلِ قلم کی رو گردانی کا دور هے لیکن اس نے اس دورِ انحطاط میں بهی فارسی گوئی کو شعار بنائے رکها حالانکه اس کے بهت سے هم عصر فارسی ترک کرکے اردو میں شعر کهنے لگے تهے.

میر قمر الدین منت ۱۱۵۷ه/ ۱۷۴۴ء کو پیدا هوئے . ان کی جاے پیدائش کے بارے میں تذکره نویسوں میں اختلاف هے. بعض کے نزدیک وه دهلی (۲) ، بعض کے نزدیک سرهند (۳) اور بعض کے نزدیک بسولی (۴) میں پیدا هوئے. البته اکثریت کا خیال هے که وه سونی پت (۵) میں پیدا هوئے اور یهی درست هے.

منت برصغیر کے مشهور علمی خاندان ساداتِ مشهد میں سے تهے (٦) ان کے والد کا نام ثنا الله اور دادا کا نام مولوی حامد حسینی ناصر مشهدی سونی پتی هے (۷) ان کا سلسلۂ نسب چوده واسطوں سے سید جلال فرزند عضدیزدی تک پهنچتا هے (۸) وه نجیب الطرفین سید تهے. اور ننهال کی طرف سے یه سلسله شاه عنایت الله رضوی ، سید جلال بخاری اور شاه عبدالعظیم چشتی سے جا ملتا هے (۹).

سیّد عبدالله مشهدی المعروف ناصر الدین سونی پتی ان کے خاندان کے پهلے بزرگ تهے جو مشهد سے هجرت کرکے سونی پت میں آباد هوئے اور یهیں مدفون هیں (۱۰) برصغیر میں ولی اللهیٰ خاندان سے ان کی رشته داری تهی. شاه ولی الله محدث دهلوی (م. ۱۱۷٦ه) کی زوجه منت کی خاله

اور شاہ عبدالرحیم دھلوی (م. ۱۱۳۱ھ)، شاہ عبدالقادر دھلوی منت کی پرورش اپنی خالہ کے ھاں ھوئی اور انھوں نے اپنی خالہ کے بیٹوں سے کسبِ فیض کیا. حضرت شاہ عبدالعزیز محدث (م ۱۲۳۹ھ) شاہ عبدالقادر دھلوی اور شاہ رفیع الدین دھلوی (م. ۱۲۳۳ھ) کی شاگردی میں رھے (۱۱) بعض تذکرہ نویسوں کا کہنا ھے کہ منت نے شاہ عبدالعزیز دھلوی سے سند و اجازۂ حدیث حاصل کی تھی (۱۲)

منت سلسلۂ چشتیہ نظامیہ (۱۳) میں ھندوستان کے مشھور صوفی بزرگ حضرت مولانا فخرالدین اورنگ آبادی فخرِ جھاں و محب النبی (م ۱۱۹۹ھ) کے دستِ حق پرست پر بیعت ھوئے (۱۴) اور بعض روایات کے مطابق ان سے خلافت بھی پائی (۱۵) منت کے کلام میں کثیر تعداد میں ان کی مدح میں قصائد موجود ھیں.

منت کو اپنے وطن دھلی سے بھت محبت تھی اور اس کا ذکر انھوں نے اپنے کلام میں جا بجا کیا ھے لیکن یہ بھی ایک حقیقت ھے کہ عین شباب میں پچیس سال کی عمر میں تلاشِ معاش کی خاطر ۱۱۸۲ھ (۱۶) میں انھیں دلی کو خیر باد کھنا پڑا اور وہ یھاں وھاں کی خاک چھانتے رھے. اپنے ان اسفار کے دوران وہ فرخ آباد میں کچھ عرصہ مھربان خان کے ھاں ملازم رھنے کے بعد دلّی لوٹ آئے اور ۱۱۹۱ھ/۱۷۷۷ء میں لکھنؤ چلے گئے (۱۷) اس سفر میں میر قدرت اللہ قاسم (م. ۱۲۴۶ھ) ان کے ھمراہ تھے (۱۸) لکھنؤ ھمیشہ سے اھلِ تشیع کا مذھبی اور ثقافتی مرکز رھا ھے اور منت اگرچہ اھلِ تسنن کے نمائندہ گھرانے سے تعلق رکھتے تھے اور ان کی ساری پرورش شدید مذھبی ماحول میں ھوئی تھی مگر اس کے باوجود یھاں آکر انھوں نے شیعہ مسلک اختیار کر لیا (۱۹).

لکھنؤ کے قیام کے دوران منت کو بھت کامیابیاں ملیں اور بلاشبہ اس دور کو ان کی زندگی کا بھترین دور کھا جاسکتا ھے یھاں ان کی دوستی

مشهور حکیم اور ممتاز قلم کار میر سید محمد حسین لکھنوی (م.۱۲۰۵ھ) سے هوگئی میر محمد حسین کے توسط سے منت کی ملاقات ممتاز الدوله رچرڈ جانسن سے هوئی. رچرڈ جانسن ایسٹ انڈیا کمپنی کے اهم عهدیداروں میں سے تھے. وہ منت کی شخصیت اور فن سے بے حد متاثر هوئے اور انھیں اپنے ساتھ کلکته لے گئے (۲۰) جو اس وقت انگریزوں کا دارالحکومت تھا جانسن نے وهاں منت کو هندوستان کے گورنر جنرل وارن هیسٹنگز (۱۷۳۲ . ۱۸۱۸ء) سے متعارف کروایا. منت نے انگریز حکمرانوں کے قصائد لکھے اور هندوستان کے گورنر جنرل کی طرف سے "ملک الشعرا" کا خطاب پایا (۲۱).

۱۱۹۶ھ میں جانسن کے همراہ منت حیدر آباد دکن گئے (۲۲) اور آصف جاہ نظام علی خان، نظامِ حیدر آباد (۱۱۷۵ . ۱۲۱۱ھ) کے دربار سے منسلک هوگئے اور منصب دار مقرر هوئے (۲۳) نظام نے منت کو دس هزار روپیه انعام بھی دیا (۲۴).

منت نے اپنی زندگی کا آخری دور لکھنو میں گزارا. وہ وهاں دربارِ آصف الدوله سے منسلک رہ کر راجه ٹکیت رائے کے ندیم خاص کے طور پر رهے اور وہ ان کی کفالت کرتا رها (۲۵) . منت نے میرزا حسن رضا خان اور راجه ٹکیت کے همراہ کلکته کا سفر کیا. وهیں انھیں شدید بخار هوا اور وهیں فوت هوئے(۲۶). ان کا سالِ وفات ۱۲۰۸ھ ق هے (۲۷).

منت کی اولاد میں میر شمس الدین، میر صادق علی صفدری، میر باقر علی جعفری، میر رضا علی مرهون کے نام ملتے هیں. جن میں سے میر نظام الدین ممنون اور میر رضا علی مرهون اردو کے جانے پهچانے شاعر هیں. خود منت بھی اردو میں بھی شعر کهتے تھے البته فارسی سے انھیں زیاده رغبت تھی. اور انھوں نے غالباً دورِ طالب علمی میں هی شعر کهنا شروع کر دیئے تھے (۲۹) وہ دس سال کے تھے جب اردو شاعری میں قائم چاند پوری (م.۱۲۰۸ھ)

سے اصلاح لیتے تھے (۳۰) فارسی شاعری میں میر نور الدین نوید دھلوی (م. ۱۱۹۷ء)، میر شمس الدین فقیر دھلوی (م. ۱۱۸۳ھ) اور فتوت حسین خان سے بھی اصلاح و مشورہ لیتے رہے (۳۱).

میر قمر الدین منت ایک پُر گو اور پر مغز شاعر ہیں. ان کی فارسی شاعری سادگی، روانی اور تاثیرِ کلام کا عمدہ نمونہ ہے. انھوں نے تقریباً تمام رائج اصنافِ سخن میں طبع آزمائی کی ہے. قصیدہ، غزل، مثنوی، قطعہ، مخمس، مسدس، ترکیب بند، ترجیع بند اور واسوخت کوئی صنف ایسی نہیں جس میں انھوں نے طبع آزمائی نہ کی ہو. انھوں نے طویل اور مختصر بحور میں یکساں مہارت سے شعر کہے ہیں. اکثر ردیفیں مرکب ہیں جو سبکِ ہندی کی امتیازی خصوصیات میں سے ایک ہے. خود اپنے کلام کے متعلق کہتے ہیں:

بلندی هایِ طبعم می گذارد بر سخن منت
که از هر مصرع خود آسمان کردم زمینش را (۳۲)

ان کے عہد کے اکثر شعرا اور تذکرہ نگاروں نے ان کی تحسینِ کلام کی ہے. ان کے اردو کلام کے بھی چند نمونے دستیاب ہیں:

شب کہ مجلس میں وہ بُت محوِ خود آرائی تھا
آینہ پُشت بہ دیوار تماشائی تھا (۳۳)

مصری سے وہ ہونٹ ٹک دکھاوے
کچھ گھول کے پی نہ جائیں گے ہم (۳۴)

منت ایسے کو دل دیا تو نے
اے مری جان، کیا کیا تو نے (۳۵)

منت کی معلومہ تصانیف درج ذیل ھیں:

☆ مثنوی در کیفیتِ شراب مبنی بر نشۂ حکمت.

☆ سرا پای معشوق و عاشق.

☆ قصۂ ھیر و رانجھا.

☆ چمنستان ..... بوستانِ سعدی کی تقلید میں مثنوی.

☆ مرآتِ آصفی ..... سیرتِ رسول ﷺ پر مثنوی.

☆ قصۂ چند رھانس ..... یہ نامکمل مثنوی ھے جو منت کی وفات کی وجہ سے نا مکمل رہ گئی.

☆ معجز الکمال ..... ھاتفی کی "سحرِ ھلال" کے جواب میں لکھی گئی.

☆ شجرۂ طیبہ .....

☆ دیوان فارسی ..... غزلیات ، قصائد قطعات اور مختصر مثنویات پر مبنی ھے (۳۶).

☆ شکرستان ..... گلستانِ سعدی کی تقلید میں لکھی گئی.

☆ تھذیب و تاڈیب کلام ..... فنِ بلاغت اور محاسن و معائبِ شعری پر لکھی گئی ھے.

منت کا فارسی کلام مطالب و موضوعات کی رنگا رنگی کا عمدہ نمونہ ھے. ان کے اھم ترین موضوعات میں دینی ، اخلاقی ، عشقی و عرفانی ، وصفی اور رثائی مضامین کا غلبہ ھے. ان کے علاوہ خمریہ مضامین بھی فراواں ھیں. ان کے قصائد محکم و استوار ھیں. زبان پر شکوہ اور اسلوب گرج دار ھے. تشبیب اور گریز خوبصورت اور دلپذیر ھے.

غزلیات اور مثنویات ، لطیف اور پر تاثیر ھیں. خاص طور پر عشقیہ اور صوفیانہ مضامین کے حامل اشعار میں عجیب و ارفتگی ھے. ان کے قطعات سلاست و روانی اور قدرتِ کلام کے آئینہ دار ھیں.

منت کے فارسی کلام کے چند نمونے نذرِ قارئین ہیں:

نہ آمدن بہ خود است و نہ رفتنم از خود
در این میان ز کجا اختیار پیدا شد (۳۷)

سر کن بہ احتیاط سخن پیشِ اہل دل
کاین آینہ ز عکسِ نفس سنگ می خورد (۳۸)

پوشیدہ و پیداست بہ دل رازِ محبت
چون بادہ کہ در شیشہ نہان است و نہان نیست (۳۹)

ہر کجا بحث ز عیب می و می خوارہ رود
دلم انکار نماید، لبم اقرار کند (۴۰)

ای ز تو دستگاہِ جم مورِ شکستہ پای را
کردہ گدایت از سفال جام جہان نمای را (۴۱)

من بلبلِ شاخِ سدرہ ام لیک
ہم سایگیِ کلاغ دارم (۴۲)

ز صد ہزار عبادت نظر بہ رویِ تو بہ
کہ یک نگہ بہ جمالِ تو صد حضور آرد (۴۳)

ز فہم اہلِ زمان قدرِ شعرِ من دور است
کسی گہر نشناسد در این دیار از سنگ (۴۴)

منت از کشتِ جہان مزرعِ ما کرد پسند
برق نگذاشت کہ سرسبز شود دانۂ ما (۴۵)

حوالہ جات:

۱. صحفِ ابراھیم ، خلیل ، علی ابراھیم خان ، به کوشش عابد رضا بیدار ، پٹنه ، خدا بخش لائبریری ، ۱۹۷۸ء ، ص ۱۶۹ .

2. Hadi, Nabi, Dictionary of Indo- Persian Literature, Delhi, Indra Gandhi Center for Thearts, 1995, P. 351.

۳. میر حسن ، تذکرۂ شعرائے هندی ، لکھنو ، اردو پبلشرز ، ۱۹۷۹ء ، ص ۲۹۴ .

۴. میر حسن ، تذکرۂ شعرائے اردو ، لکھنو ، اتر پردیش اردو اکادمی ، ۱۹۸۵ء ، ص ۱۶۶ .

۵. مصحفی ، غلام همدانی ، تذکرۂ هندی ، لکھنؤ ، اتر پردیش اردو اکادمی ، ۱۹۸۵ء ، ص ۲۳۸ .

۶. شیفته ، نواب محمد مصطفی خان ، گلشنِ بے خار ، لاهور ، مجلسِ ترقی ادب ، ۱۹۷۳ء ، ص ۵۳۳ .

۷. انوشه ، حسن ، دانشنامۂ ادبِ فارسی ، ج۴ ، حصه ۳ ، تهران ، وزارتِ فرهنگ و ارشادِ اسلامی ، سازمانِ چاپ و انتشارات ، ۱۳۷۰ش ، ص ۲۴۲۸ .

۸. لطف ، میرزا علی ، گلشنِ هند ، لاهور ، دار الاشاعت پنجاب ، ۱۹۰۴ء ، ص ۱۷۱ .

۹. صحفِ ابراهیم ، ص ۱۹ .

۱۰. صحفِ ابراهیم ، س ۱۲۹ .

۱۱. عبدالحئی بن فخرالدین الحسنی ، نزهة الخواطر و بهجته المسامع و النواظر ، حیدر آباد ، دکن ، مجلس دائرة المعارف العثمانیه ، ۱۹۵۹ء ، ج ۷ ، ص ۳۹ .

۱۲. یکتا، حکیم سید احمد علی خان، دستور الفصاحت، به کوشش امتیاز علی خان عرشی ، رامپور، هندوستان پریس، ۱۹۴۳ء ، ص ۹۱ .

۱۳. دستور الفصاحت ، ص ۹۱ .

۱۴. سکسینه ، رام بابو ، تاریخِ ادبِ اردو،

۱۵. قاسم، حکیم ابو القاسم میر قدرت الله ، مجموعۂ نغز، به کوشش محمود شیرانی ، دهلی ، نیشنل اکادمی ، ۱۹۷۳ء ، ج۲، ص ۲۱۵ .

۱۶. دانشنامۂ ادبِ فارسی ، ج۴ ، حصه سوم ، ص ۲۴۲۸ .

۱۷. اسپرنگر، یادگارِ شعرا ، ترجمۂ طفیل احمد ، لکھنؤ ، اتر پردیش اردو اکادمی ،

۱۹۸۵ء، ص ۱۶۸.

۱۸. عبدالمقتدر، خان بہادر مولوی، مرات العلوم، بہ کوشش محمدعبدالخلاق، پٹنہ، ۱۹۴۲ء، ج۲، ص ۴۳.

۱۹. محمدباقر، دکتر، پنجابی قصے فارسی زبان میں، لاہور پنجابی ادبی اکادمی، ۱۹۶۰ء، ج۲، ص ۷۵.

۲۰. تاریخ ادب اردو، ص ۲۴۶.

۲۱. تذکرۂ گلشنِ بے خار، ص ۵۳۳.

۲۲. پنجابی قصے فارسی زبان میں، ص ۷۶.

۲۳. خان زمان خان، خواجہ غلام حسین خان، تاریخ آصف جاہیان / گلزار آصفیہ، بہ کوشش دکتر مہدی توسلی، مرکزِ تحقیقاتِ ایران و پاکستان، ۱۳۷۷، ش، ۴۵۷.

۲۴. تذکرۂ روز روشن، ص ۷۶۸.

۲۵. تذکرۂ روز روشن، ص ۷۶۸.

۲۶. گلشنِ ہند، ص ۱۷۱.

۲۷. ممنون دہلوی، میر نظام الدین، کلیاتِ ممنون، بہ کوشش ڈاکٹر صدیقہ ارمان، لاہور، الوقار پبلی کیشنز، ۱۹۹۶ء، ص ۳۷۸.

۲۸. گلشنِ ہند، ص ۱۷۱.

۲۹. صحفِ ابراہیم، ص ۱۲۹.

۳۰. قائم چاند پوری، قیام الدین، تذکرۂ مخزنِ نکات، لاہور، مجلس ترقی ادب، ۱۹۶۶ء، ص ۱۹۸.

۳۱. صحفِ ابراہیم، ص ۱۲۹.

۳۲. دیوانِ منت، گ ۲.

۳۳. دستور الفصاحت، ص ۹۲.

۳۴. گلشنِ ہند، ص ۱۷۲.

۳۵. تذکرۂ شعرائے ہندی، ص ۲۹۵.

۳۶. ۲۰۱۰ء میں شعیب احمد نے تصحیح و مقدمہ کے ساتھ میر قمر الدین منت کا دیوان، پنجاب یونیورسٹی، لاہور سے شائع کروایا.

۳۷. دیوانِ میر قمر الدین منت، ڈاکٹر، شعیب احمد، لاہور، پنجاب یونیورسٹی،

۲۰۱۰ء، ص ۲۵۲.

۳۸. ایضاً، ص ۲۹۰.

۳۹. ایضاً، ص ۱۸۱.

۴۰. ایضاً، ص ۲۳۶.

۴۱. ایضاً، ص ۱۰۷.

۴۲. ایضاً، ص ۳۲۲.

۴۳. ایضاً، ص ۲۸۷.

۴۴. ایضاً، ص ۴۴۸.

۴۵. ایضاً، ص ۱۴۳.

سفینه
مجلهٔ تحقیقی در زمینهٔ زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی
شمارهٔ ۹، ۲۰۱۱ میلادی، صص ۱۹۳-۲۰۴

Safeeneh
A Research Journal of Persian
Language, Literature and Culture
No 9, 2011 pp 193-204

تذکره نگاری در کشف المحجوب

دکتور همایون عباس شمس☆
ایسوسی ایٹ پروفیسر، شعبه عربی و علوم اسلامی، دانشگاه جی سی، فیصل آباد.

چکیده:

کشف المحجوب "که بزبان فارسی نخستین کتابیست در شبه قاره" این روش را دارد و شیخ هجویریؒ درین کتاب ۱۲۱ نفر از صوفیه تذکره فرموده اند و مقصود شان از این تذکره نگاری اصلاح و فلاح مسلمانان بوده است و ملاقات شیخ باتعدادی از صوفیه اهمیت این کتاب رادر تذکره نگاری افزوده است و علاوه ازیں تذکره فقها درابواب صوفیه دلیل است براین که دربین این دو گروه هیچ اختلافی و نزاعی وجود ندار دو هر دو گروه امین علوم و فنون اسلامی و فرهنگی بوده اند وتذکرهٔ صوفیه ازین زمان تابه خلفای راشدین به تاریخ تصوف، سند سلسله می بخشد و این سندها را همانند اسناد محدثین باید دانست و بنا برین میتوان گفت که شیخ هجویریؒ درتذکره نگاری راهی را معرفی کرده اندکه مبنی برمقصدیت و معنویت میباشد.

کلید واژه ها: هجویری، تذکره نگاری در کشف المحجوب، تصوف.

* drhumayunabbas@yahoo.com

علوم و فنون کے اسلامی تصور نے انسانیت کے سامنے علم وفن کے نئے باب وا کئے. مشاہدے اور تفکروتدبر کی نعمت نے جہالت کی بیڑیوں کو توڑا. دنیاے علوم کے افق پر ہو یدا ہونے والے اسالیب ِعلم و فن میں ایک تذکرہ نگاری ہے. تذکرہ نگاری وطبقات نگاری کا مسلمانوں نے جو اسلوب متعارف کروایا اس کا خمیر قرآن و حدیث کے اصولوں سے اٹھایا گیااور پھر لاکھوں لوگوں کی زندگیوں کے احوال وآثار کو محفوظ کر لیا گیا.(۱) یہ روایت تو دنیا میں پہلے بھی موجود تھی مگر قرآن کے تصور علم کے بعد اس کو ہدایت ِانسانی جیسے اہم مقصد کے لیے استعمال کیا گیا نہ کہ صرف شخصیت کے تعارف کے لیے. مسلمانوں کی محنت و تگ و دو کے نتیجے میں یہ روایت دیگر زبانوں میں بھی منتقل ہوتی چلی گئی. شیخ السلمی (م:۴۱۲ھ) کی طبقات الصوفیہ، ابونعیم (م:۴۳۰ھ) کی حلیۃ الاولیاء، شیخ عطار کی تذکرۃ الاولیاء (م:۶۲۰ھ) اور شیخ جامی (م:۸۹۸ھ) کی نفحات الانس کا شمار، کتب کے اسی سلسلۃ الذہب میں ہوتا ہے .کشف المحجوب بھی اس سلسلۃ الذہب کی ایک روشن اور نمایاں کڑی ہے. یہ کتاب شیخ ہجویری نے ابو سعید ہجویری[سید علی ہجویری (دکتر محمود عابدی) ۱۳۸۷ھ،ص:۱۰]کے ایک سوال کے جواب میں تحریر کی. اس کا شمار تصوف کی اساسی واہم کتابوں میں ہوتا ہے. اسلوبِ بیان ، استدلال، خیالات کی بلندی و پختگی ، فکر کی گھرائی و گیرائی کے اعتبار سے یہ کتاب اپنا ثانی نہیں رکھتی.(۲) اپنے پیش رو صوفی مصنفین کے اسلوب پر شیخ ہجویری رحمۃ اللہ علیہ نے بھی "تذکرۃ الصوفیہ" کا اس کتاب میں اہتمام کیاہے. تذکرۃ الاولیاء کا آغاز اس کتاب کے باب ۷ سے ہوتا ہے اور باب ۱۳ اس سلسلے کا اختتامی باب ہے.[ایضاً صص:۳۸۹.۹۵] باب ۱۴ کو بھی اسی سلسلے میں شمار کیا جا سکتا ہے کیوں کہ اس میں اہل تصوف کے ۱۲ مکاتب کا ذکر کیا ہے، جس میں ۱۰ مقبول اور ۲، مردود ہیں. اس باب

کا نام "باب فی فرقِ فِرَقهم و مذاهِبهم و آیاتِهم و مقاماتِهم و حکایاتهم"[ایضاً ص:۲۶۷. ۳۸۹]رکھا ہے. تقریباً ۱۶۱ صوفیہ کے اس تذکرے کو ہم درج ذیل طبقات میں تقسیم کر سکتے ہیں:

طبقہ اول:	فی ذکر ائمّتهم من الصّحابَةِ والتّابعینَ ومُتابِعهم
طبقہ دوم:	فی ذکر ائمّتهم من اهل البیت
طبقہ سوم:	ذکر اهل الصّفّة
طبقہ چہارم:	فی ذکر ائمّتهم من التابعین
طبقہ پنجم:	فی ذکر ائمتهم من اُتباع التّابعین
طبقہ ششم:	فی ذکر ائمّتهم من المتأخّرین
طبقہ ہفتم:	فی ذکر رجال الصّوفیة من المتاخرین علی الاختصار من اهل البلدان
طبقہ ہشتم:	فی فرق فرقهم و مزاهبهم وایاتهم و مقاماتهم و حکایاتهم

کشف المحجوب کے "تذکرۃ الصوفیہ "سے متعلق حصے کو دیکھیں تو اس کی ترتیب "تاریخ تصوف" کو ایک تسلسل کی سند عطا کرتی ہے. ایک طبقے سے دوسرے طبقے اور پھر اپنے عہد کے مشائخ تک "سندِ تصوف" ظاہر کرتی ہے کہ شعبۃ تزکیہ سے کوئی بھی دور خالی نہیں رہا.

شیخ ہجویری نے صوفیہ کے تذکرے کا آغاز خلفائے راشدین کے ذکر سے کیا ہے. یہ آغاز اس بات کا مظہر ہے کہ خلفاے راشدین کی جس سنت پر عمل کا حکم دیا گیا ہے اس میں تزکیہ نفس کی سنت نبوی بھی شامل ہے. اس باب میں شیخ نے ہر خلیفہ راشد کے حوالے سے ان دقیق حقائق و معارف کا ذکر کیا ہے جو تصوف سے تعلق رکھتے ہیں اور صوفیہ خاص حوالے سے ان کی پیروی کرتے ہیں. حضرت ابوبکر صدیق کے ذکر کا اختتام

ان الفاظ پر کیا:

"پس اقتدای این طایفه به تجرید و تمکین و حرص برفقر و تمنی به ترک ریاست بدوست، از بعد آن که امام دین وهمه مسلمانی وی است عام و امام اهل این طریقت وی است خاص". [ایضاً ص:۹۸]

پس یہ طائفہ (اہل طریقت) تجرید و تمکین اور فقر کی خواہش اور ترک ریاست کی تمنا کرنے میں حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ کی اقتداء کرتا ہے. بعد اس کے کہ آپ رضی اللہ عنہ تمام مسلمانوں کے لیے دین کے پیشوا ہیں عمومی طور پر اور خاص طور پر اہل طریقت کے امام ہیں.

حضرت عمر کے حوالہ سے لکھتے ہیں. "پس اقتدای این طائفه به لبس مرقع وصلابت دین بدوست، ازبعد آن که وی به جمله انواع مرخلق عالم را امام است". [ایضاً ص:۱۰۰]

پس خرقہ پوشی اور دین میں سخت گیری میں یہ طائفہ حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ کی اقتداء کرتا ہے بعد اس کے کہ آپ رضی اللہ عنہ خلق عالم کے لیے ہر جہت سے امام و پیشوا ہیں.

صوفیہ حضرت عثمان کی اقتداء جن امور میں کرتے ہیں،ان کے بارے میں لکھا: "پس اقتدای این طائفه به بذل مال و حیا و تسلیم امور و اخلاص اندر عبادت به وی است[ایضاً ص:۱۰۱]

یہ طائفہ بذل مال اور حیا و تسلیم امور اور عبادت میں اخلاص کے لحاظ سے حضرت عثمان ذوالنورین رضی اللہ عنہ کی اقتداء کرتا ہے.

حضرت علی کے حوالے سے لکھا: "پس اهل طریقت اقتدا بدو کنند درحقایق عبارات و دقایق اشارات و تجرید از معلوم دنیا و نظاره اندر تقدیر مولی. ولطایف کلام وی بیش از آن است که به عدد اندر آید". [ایضاً ص:۱۰۳]

پس اہل طریقت عبارات کے حقائق اور اشارات کے دقائق اورمعلوم دنیا

سے [تجرید و کنارہ کشی] کرنے اور مولیٰ کی تقدیر پر نظر رکھنے میں حضرت علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہ کی اقتدا کرتے ہیں اور آپ رضی اللہ عنہ کے کلام کے لطائف اس سے زیادہ ہیں کہ شمار میں آسکیں.

یہ لطائف ونکات ظاہر کرتے ہیں کہ صوفیاء کمالات و فیوضات، خلفاے راشدین کے توسط سے بارگاہ رسالت مآب ﷺ سے اخذ کرتے ہیں. اصحاب اربعہ کے ساتھ ہی شیخ ہجویری نے ائمہ اہل بیت کا تذکرہ کرتے ہوئے لکھا ہے کہ ان سب کو تصوف میں کمال حاصل تھا اور یہ طائفہ صوفیہ کے لیے قدوہ ہیں[ایضاً ص:۱۰۵] ان دونوں طبقوں کا ساتھ ساتھ ذکر کر کے شیخ نے اصحاب رسول اور اہل بیت نبوی کے حوالے سے بین السطور نہ صرف اہل سنت کے مؤقف کو واضح کر دیا بلکہ تصوف کی اساس و بنیاد کی طرف بھی اشارہ کر دیا.

شیخ نے تیسرے طبقے میں اصحاب صفہ کا ذکر اختصار سے کیا اور اس کی وجہ یہ بیان کی کہ میں نے تفصیلی حالات اپنی کتاب منہاج الدین [ایضاً ص:۲، ۱۱۸، ۲۳۲] میں لکھ دیئے ہیں.[ایضاً ص:۱۱۷] اس باب میں شیخ نے صحابہ کے لیے ان کی شخصیت کے عکاس القابات استعمال کئے ہیں. چند صحابہ کے القابات نقل کرتا ہوں تاکہ شیخ کی صحابہ سے محبت، صحابہ کا تصوف میں اصل الاصول ہونا، اور ادبی ذوق ظاہر ہو.

(۱) منادی حضرت جبار و گزیدئہ محمد مختار بلال بن رباح(ایضاً ص:۱۲۰)

(۲) سرہنگ مہاجرین و انصار و متوجہ خداوند غفار ابوعبیدۃ عامر بن عبداللہ بن الجراح [ایضاً]

(۳) گنج علم و خزینۂ حلم، ابوسعود عبداللہ بن مسعود الھذلی

(۴) قاصد درگاہ رضا و طالب فناانذر بقاء، صہیب بن سنان(ایضاً)

اس طرح بائیس صحابہ کے القابات تحریر کئے جو ان کے صوفیانہ

اور عالمانہ حقائق و معارف کی طرف اشارہ کرتے ہیں . یہاں شیخ کی نبی اکرم ﷺ سے والہانہ عقیدت و محبت کمال عروج پر نظر آتی ہے کہ حضرت مسطح رضی اللہ عنہ کا ذکر کرتے ہوئے کہا کہ میں ان کو اصحاب صفہ میں شمار کرنا پسند نہیں کرتا کیونکہ واقعہ افک میں سیدہ عائشہ رضی اللہ عنہاپر تہمت کا آغاز انھی سے ہوا.(ایضاً ص:۱۲۲) شیخ کا یہ طرز بیان طائفہ صوفیہ کے مزاج و ذوق کا آئینہ دار ہے کہ معاشرہ میں صفہ کے وارثوں کا طرز عمل افترا بازی نہیں ہوتا بلکہ عیب پوشی ہوتا ہے . صوفی اصلاح و فلاح معاشرہ کا علمبردار ہوتا ہے تخریب کا نہیں .یہ جملہ دراصل معاشرتی اصلاح جیسے اہم مسئلے میں نہایت لطیف نکتہ ہے .

تابعین کا ذکر کرتے ہوئے شیخ نے چار تابعین. خواجہ اویس قرنی، ہرم بن حیان، خواجہ حسن بصری، سعید بن مسیب کا ذکر کیا. طبقہ تابعین کا ذکر کرتے ہوئے آپ نے ان کے اقوال کی تفصیلات بیان کی ہیں. البتہ خواجہ اویس قرنی کے بارے میں احادیث نقل کیں(ایضاً ص:۱۲۶) اور بتایا کہ وہ حضرت علی کی طرف سے لڑتے ہوئے صفین میں شہید ہوئے .(ایضاً)

تبع تابعین کے طبقہ میں آپ نے سب سے زیادہ یعنی ۶۴ صوفیہ کا ذکر کیا ہے . آخری صوفی ابوالحسن علی بن ابراھیم حصری رحمۃ اللہ علیہ (م:۲۷۱ھ/۸۸۴ء) [عبدالرحمن جامی ، نفحات الانس، ۱۹۹۸ ، ص:۴۲۲] ہیں. صوفیہ کے اس طبقہ میں آپ نے امام ابوحنیفہ[سید علی ہجویری، ص:۱۴۲] امام شافعی اور امام احمد بن حنبل کا [ایضاً ص:۱۸۷] ذکر بھی کیا . یہ ان ائمہ فقہ کا تذکرہ ہمارے لیے بہت سے اہم حقائق کا انکشاف کرتا ہے .

(۱) فقہ الظاھر اور فقہ الباطن کوئی متباین افکار کے دھارے نہیں. ایک ھی حقیقت کے دو رخ ہیں.(۳)

(۲) صوفیہ متقدمین میں شریعت سے بے رغبتی نہ تھی. وہ احکامات

شریعت کی توہین و تحقیر کی بجائے اس پر صحیح روح کے ساتھ عمل کو ھی تصوف کا مقصد سمجھتے تھے.

امام اعظم کا ذکر کرتے ہوئے لکھا "وی اندر عبادت و مجاھدت قدمی راست بودہ است و اندر اصول این طریقت شانی عظیم داشت" (ایضاً ص: ۱۴۱) امام اعظم کے حوالے سے شام میں شیخ ھجویری نے جو خواب دیکھا اور اس پر شیخ کا تبصرہ، امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ کو ایک عظیم صوفی کا انتھائی خراج عقیدت ھے. امام شافعی کے ذوق تصوف کے بارے میں بھی لکھا کہ طلب می کرد تحقیق این طریق را .(ایضاً ص: ۱۷۷)

امام احمد بن حنبل کی استقامت و جوانمردی اور معتزلہ کے خلاف آپ کے رد عمل کے علاوہ آپ نے اس حقیقت کا اظھار بھی کیا: "وصحبت مشائخ بزرگ دریافتہ بود، چون ذوالنون مصری و بشر حافی وسری سقطی و معروف کرخی و مانند ایشان" (ایضاً ص: ۱۷۸) یہ اقتباس اس تاریخی حقیقت کا ثبوت ھے کہ متقدمین صوفیہ و علماء باھم برسرپیکار نھیں تھے. صوفیہ اپنے دور کے بلند پایہ عالم اور علماء اپنے دور کے بلند ذوق صوفی ھوا کرتے تھے. شریعت و طریقت میں آویز ش کا تاثر دینے والے لوگ فقھا و صوفیہ کے احوال و حیات کے اصل مآخذ سے دور رھے جس سے انھوں نے غلط نتائج نکالے. امام احمد کے بلند پایہ اخلاص، توکل، محبت کے بارے میں فکر آفریں صوفیانہ افکار بھی شیخ ھجویری نے نقل کئے ھیں. (ایضاً ص: ۱۷۹)

تذکرۃ الصوفیہ کے حوالے سے اس کتاب کا آخری حصہ، جسے ھم ساتواں طبقہ کھہ سکتے ھیں ،بہت اھم ھے. شیخ نے اس حصے میں ان صوفیہ کا ذکر کیا جو ان کے عھد میں موجود تھے یا جن سے آپ کی ملاقات ھوئی. بارھویں باب میں معاصر صوفیہ کے تذکرہ کرنے کی وجہ بھی معلوم ھوتی ھے کہ شاید لوگ سمجھنے لگ گئے تھے کہ قرون اولیٰ جیسے اوصاف و

کمالات کا حصول اب ممکن نہیں رہا، ہمتیں پست ہو گئی ہیں. لہٰذا ریاضت کا بوجھ بھی نہیں اٹھایا جا سکتا. البتہ یہ لوگ ریاست کے طلب گار ضرور رہے. شیخ ہجویری نے اس غلط فہمی کا ازالہ کیا اور لکھا:"این قول از ایشان محال باشد؟ از آنچہ خداوند تعالیٰ ہرگزز مین رابی حجت ندارد و ہرگز این امت رابی ولی، کماقال النبیﷺ لایزال طائفة من أمتی علی الخیر والحق حتی تقوم الساعة، ولقوله علیه السلام لایزال من امتی اربعون علی خلق ابراهیم، ہرگز امت خالی نباشد از طایفہ ای کہ ایشان برخیر و حق باشند تاقیامت و ہمیشہ در امت من چہل تن برخوی ابراہیم پیغمبر.(ایضاً ص:۲۶۵)

اس طرح تیرہویں باب میں شام ، عراق، فارس، قہستان، کرمان، ماوراء النہر اورغزنی کے مشائخ کے اسماء کا مختصر تعارف کروایا ہے. اس طبقے کا اختتام کرتے ہوئے یہ بھی بیان کیا کہ غزنی میں طریقت کو بدنام کرنے والے لوگ جمع ہو گئے ہیں اور اس خواہش کا اظہار بھی کیا کہ غزنی پھر قیام گاہ اولیاء بن جائے . (ایضاً ص:۲۶۵)

اس مختصر سے جائزہ سے تذکرہ نگاری کے زاویہ نگاہ سے درج ذیل اہم اور بنیادی نکات اخذ کئے جا سکتے ہیں:

(i) شیخ ہجویری کی فکر میں تذکرہ نگاری کا مقصد انسانی ہدایت و فلاح ہے. اس لیے احوال و آثار کے لیے درکار بہت سی معلومات کو نظر انداز کر کے ایسی تفصیلات کا ذکر کیا جو براہ راست مقصدیت سے متعلق ہیں. شیخ نے صوفیہ کے اقوال نقل کرتے ہوئے بھی اس اصول کو نظر انداز نہیں کیا. (۴) اسی ضابطہ کے تحت آپ نے طوالت کی بجائے اختصار کی روش اختیار کی.(۵)

(ii) مختلف صوفیہ سے اپنی ملاقاتوں کا تذکرہ اس کتاب میں بکثرت ملتا ہے. اس اسلوب کو "واقعاتی تذکرہ نگاری" کا نام دیا جاسکتا ہے. اس نقطہ نظر نے اس کتاب کو تذکرہ نگاری میں بنیادی ماخذ کی

حیثیت دے دی. (۶) اسی طرح بعض خواب (ایضاً صص: ۱۴۵.۱۴۶) اور اپنی سند سے دیگر صوفیہ کے اقوال اس کتاب کی اساسی و بنیادی حیثیت کا تعین کرتے ہیں.

(iii) امام ابو حنیفہ، امام شافعی، اور امام احمد بن حنبل کے تذکرہ نے فقہ و تصوف کے باھمی ربط و تعلق کی حقیقت کو ثابت کیا.

(iv) تذکرہ نگاری کے حوالہ سے اس کتاب کے بنیادی مآخذ طبقات الصوفیہ اور دیگر مصنفات سلمی، اللمع فی التصوف، رسالۂ قشیریہ، ہیں. مگر اس کتاب کا اختصار و جامعیت اور شخصیات پر شیخ کے اپنے تاثرات و احساسات اسے متقدمین کی ان کتابوں سے ممتاز کرتے ہیں.

حواشی:

(۱) Dr. Springer کا یہ بیان ملاحظہ فرمائیں.

The glorsy of the literture of the Mohamm adans is its literary biography. There is no nation nor has there been any which like them has during the 12 centories recorded the life of evary man of btters. If the biographical records of the muslaman are collected, we should probably have accounts of lives of half million of distinguished persons, and it would be found that there is not a decennium of their history , nor a place of importance which has not its represantative.

Abn-al hajar, Al-isabah, Introduction by springer, Bishp's college press calcutta, 1856,

(۲) اس کتاب پر ہونے والے علمی و تحقیقی کام اور دیگر معلومات کے لیے ملاحظہ فرمائیں.

(i) شمس، ڈاکٹر محمد ہمایوں عباس، (۲۰۰۹ء) شیخ سید علی ہجویری کے تفسیری نکات، لاہور: تصوف فاؤنڈیشن لاہور. ص ۱۷: ۳۴

(ii) تسبیحی ، دکتر محمد حسین، تحلیل کشف المحجوب و تحقیق دراحوال و آثار حضرت داتا گنج بخش، اسلام آباد، ۱۹۹۸ ، ص ۱۸۸.۷۷۲:

(۳) علماء نے فقہ و تصوف کے باھمی ربط و رشتہ پر سیر حاصل بحث کی ھے. شیخ احمد زروق نے اس موضوع پر قواعد الطریقة فی الجمع بین الشریعة والحقیقة کے نام سے کتاب لکھی شیخ عبدالحق محدث دھلوی نے اس میں سے اٹھائیس اقوال نقل کر کے ان کی شرح کی کتاب کا نام "تحصیل التعرف فی معرفة الفقه والتصوف" رکھا . راقم السطور کا اس حوالہ سے منہاج میں مضمون شائع ھوا. اس کا عنوان "فقہ و تصوف کا باھمی ربط اور صوفیہ کا فقہی ذوق "ھے. منہاج، دیال سنگھ ٹرسٹ لائبری، جلد ۲۱، شمارہ: ۱، ۲۰۰۵ ص: ۸۰.۱۱۱

(۴) اس سلسلہ میں چند اقوال درج ذیل ھیں.

(i) ان صحبة الاشرار تورث سُوء الظن بالخیار (سید علی ھجویری ص: ۱۳۰)

بروں کی صحبت اچھوں کے بارے میں بدگمانی پید اکرتی ھے.

(ii) سعید ابن المسیب سے کسی نے سوال پوچھا اس کا تذکرہ کرتے ھوئے لکھتے ھیں.

ذکر اللہ حلال لیس فیه حرام و ذکر غیر ہ حرام لیس فیه حلال

ذکر باری تعالیٰ وہ حلال چیز ھے جس میں کوئی حرام کا پھلو نھیں اور ذکر غیر وہ حرام ھے جس میں کوئی حلال کا پھلو نھیں. (ایضاً ص: ۱۳۳)

(iii) مالک بن دینار کا قول لکھا:

احب الاعمال الیّ الاخلاص فی الاعمال

میرے نزدیک اعمال میں سب سے زیادہ پیارا عمل خلوص ہے۔ (ایضاً ص:۱۳۸)

(۵) اختصار کی روش اختیار کرنے کی کئی وجوہ ہو سکتی ہیں۔

(i) یہ کتاب اس موضوع پر مستقل تصنیف نہیں بلکہ ایک سائل کے جواب میں ہے اس لیے اختصار ہی مناسب تھا۔

(ii) مقصود چونکہ احوال حیات نہیں ایک نمونہ و قدوہ سے آشنا کرنا ہے اس لیے بقدر ضرورت ہی لکھا۔

(iii) اس کتاب کی تحریر کے وقت جو نقشہ ذہن میں تھا وہ اختصار والا تھا۔ اس سلسلہ میں آپ نے حضرت علی کے احوال درج کرنے کے بعد لکھا۔ و مذهب من اندر این کتاب اختصار است (ص :۱۰۳)
اہل بیت کے تذکرہ کے بعد لکھا: واگر جملہ اہل بیت رایاد کنم و مناقب یک یک برشمرم، این کتاب، بل کتب بسیار، حمل عشر عیشری از آن نکند۔ پس این مقدار کفایت بودمر ہدایت قومی راکہ عقل ایشان رالباس ادراک باشد از مرید ان و منکران این طریقت (ص :۱۱۸)

(iv) بعض تفصیلات آپ نے دیگر کتب میں لکھ دیں تو یہاں اشارہ ہی کیا۔ آپ لکھتے ہیں: "اکنون ذکر اصحاب صفہ رسول علیہ السلام برسبیل ایجاز و اختصار اندر این کتاب بیارم۔ و جایش از این کتابی ساختہ ایم و مرآن را منہاج الدین نام کردہ و اندر وی مناقب ہریک بہ تفصیل بیان کردہ۔ (ایضاً ص:۱۱۸)

(۶) ایسے چند صوفیہ کے اسماء درج ذیل ہیں:
ابوالفضل محمد بن الحسین الختلی (ص:۲۵۲) ابوالقاسم بن علی بن عبداللہ الگرگانی (ص:۲۵۵) ابواحمد المظفر بن احمد حمدان (ص:۲۵۷) ابوالقاسم قشیری (ص:۲۵۳) ابوالعباس محمد الاالشقانی (ص:۲۵۵) اس طرح مختلف ممالک کے متاخرین صوفیہ میں سے اکثر

سے ملاقات ہوئی اور ان کے بارے مین اپنے مختصر تاثرات بیان کئے۔
(ایضاًص:۲۴۲.۲۴۵)

(۳۱) جیسے امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ کے بارے میں خواب اور اس کی تعبیر
(ص:۱۴۵.۱۴۶)

(۳۲) جیسے ابوسعید فضل اللہ بن محمد المیھنی (ص:۲۵۰)اور
ابوالحسن الخرقانی (ض:۲۴۸)

کتابیات:

☆ سید علی ہجویری (۱۳۸۷ھ) ، کشف المحجوب، تحقیق دکتر محمود عابدی تھران: سروش

☆ دکتر محمد حسین تسبیحی(۱۹۹۸ء)، تحلیل کشف المحجوب و تحقیق در احوال و آثار حضرت داتاگنج بخش: اسلام آباد

☆ عبدالرحمن جامی (۱۹۹۸ء) نفحات الانس ، مترجم شمس بریلوی لاھور: پروگریسوبکس لا

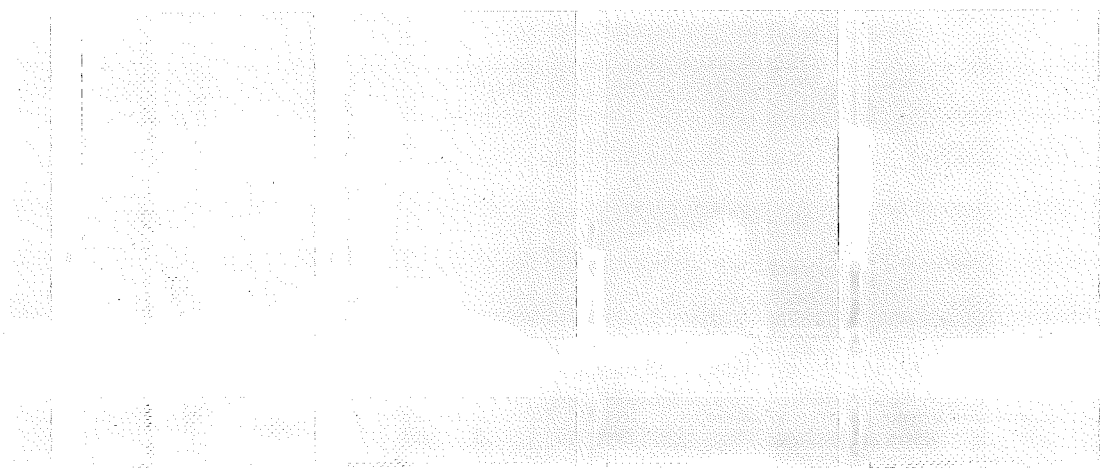

Persian Travel Accounts in south Asia and Europe; an introduction and bibliography

Dr. Muhammad Iqbal Shahid

Persian Language and Literature has an important role in Sub-continent as well as South Asian and European Literature. Persian Travelogue is a popular form of Literature in prose and Poetry and has a high place in Learning and Studies f Language, Customs, Culture, Social behaviors', architect, believes and religions etc. there are so many Persian travelogues in the shape of published books and also in the form of manuscripts in the famous and even in unknown libraries of the worl. In this dissertation Persian travelogue has been listed.

Key Words: Persian travel Accounts, Persian Literature, South Asian Travel, European Persian Travels.

Persian Chronicles: The Well Head of Research for the Medieval History of Assam

Dr. Rekibuddin Ahmed

The Muslims i.e. the Turko-Afghans and the Mughals ruled over India from 1203 A.D. to about 1765 A.D. (When Dewani was transferred by the Mughal emperor Shah Alom II to the East India Company). During these long 562 years Muslims had their control consolidated over Bengal and invaded Kamrup/Assam as mentioned above as many as 17 times, sometimes directly from Delhi and often from their regional capitals at Gaur and Dhaka in Bengals.

It is thus clear that historically there was ample scope over a long period of time for the influence of Turko-Afghan and Persian Language (the official mudium of the Mughal Administration), literature and culture to have the impact in Assam. The processes through which the impact of Persian influence was possible were several. For example, firstly, there was direct mingling of the soldiers of the invading Muslim army and the local people. Secondly, there came among the invading army, artisans, blacksmiths, artists, masons, tailors horsemen, scribes etc., many of whom settled here, married locally and merged with the local people and their culture. Thirdly, there came into Assam Muslim Preachers, ascetics and Sufi saints who not only preached Islam but also made Islamic culture and traditions popular among the local Muslims both old ones and there recently converted ones. Fourthly, both Koch and Ahom Kings sponsored the settlement of some Muslim families from the west, well-versed in such professions as translation of communications in Persian to Ahom Kings, engraving of letters on copper and iron plates, working on silver and gold filigree, weaving special silk cloth, masonry, carpentry, tailoring, etc. Fifthly, from the time of Swargadeo Rudra Singha (1695 A.D. onward) a few Muslim traders also came to settle in the commercial centers of Assam who traded in cloth, dress, ornament, footwear, head-gear, utensils, etc. Lastly, the Mughal administrative System, especially land settlement and revenue system not only reached undivided Goalpara district, but some of its revenue laws were also adopted in other parts of Assam. This is because the British administration, in its early period of rule, retained the Mughal land revenue and some legal codes. Therefore this paper has made a humble attempt to know about the medieval history of Assam based on Persian Sources.

Key words: History Persian Lit. Mughal Lit History Persian Lit in Assan, Persian in sub-continent

Tazkereh Negari in Kashf-al-Mahjub

Dr. Homayun Abbas Shams

Kashf-ol-Mahjub is the first book in Persian Lanuage on Tasawwof in the Sub-Continent. Sayyed Hojviri narrated history, significance, terminologies and other bits of knowledge of Tasawwuf in it. He also worte about the biographies groups of difference personalities like Shaba, Tabe'in, Sufias up to his age. His style of writing is not based on myths. But he is a pioneer of this style in Persian Literature instead of describing the biographies of these personalities he described the teachings so that they may come guiding stars for human beings. It can be said that a new style & new way in biography writing, was introduced through Kashf al Mahjub.

Key words: Tazkereh Negari, Sayyed Ali Hojviri, Kashf-ol-mahjub

Maulana Rumi as a Sufi

Dr. Muhammad Sultan Shah

Maulana Rumi was great poet, intellectual and mystic of the Islamic World. His contributions to Islamic Philosophy and Persian Literature have always been acknowledged. In this article his status as a Sufi has been discussed under seven headings. It has been told that he was from the descendants of famous mystics of Islam and was himself trained in Sufism. His meeting with Shams Tabrizi helped him to understand gnosis and secrets of Divine love. He founded a mystic order named after him as Maulawiya.

Key words: Safi, Maulawiya, disciple, spiritual, Mathnawi, Diwan.

An Introduction of the Collection of the Manuscripts of Hindu University of Banaras

Dr. Hassan Abbas

Every body knows the importance of manuscripts and especially the Persian world recognizes its value to a great deal. Persian has been the dominant language of sub-continent for many centuries. During that long period not only Muslims but Hindus and Sikhs showed great interest in Persian to gain higher parts and better place in society. Even now Persian is considered an important language in India. In this article, the scholar has briefly introduced the collection of manuscripts in famous Hindu University of Banaras. He has revealed that 5695 manuscripts of Sanskrit, 937 manuscripts of Persian, 160 manuscripts Urdu and 60 manuscripts of Arabic are available and kept safe in Banaras University.

Key words: Persian, Manuscripts, collection of Banaras Hindu University.

A prominent Persian Poet of Sub-Continent, Mir Qamer ud Din Minnat Dahlvi

Dr. Shoaib Ahmed

Mir Qamar ud Din minnat is a prominent poet and writer of Persian Language in the Sub-Continent of 18th century A.D./ 12th Century Hijri. He completed a good number of books in prose and poem alongwith the guidance and education of the several poets.

Urdu poetry (Rikhta goee) was very popular grave of this area/time and almost all the poets were composing Urdu ghazal in this period but Qamer ud din was a great exception amongst, who continued to composed the Persian poetry and has a badly role in his period.

Key words: Qamar ud Din Minnat Dehlvi biography writer, poet of sub-continent, Persian poetry in sub-continent of Persian.

An Analysis of Poetic Criticism on Tazkereye Meratol Khayal

Dr. Najam ur Rashid

Shir Ali Khan Lodi is a famous Persian writer of Sub-Continent. His best known work is Tazkereye Metatol Khayal which covers introduction and specimen of 130 poets. This Tazkara was completed in 1102 A.H/ 090 A.D and has been published several times from both Iran and India. Shir Khan Lodi, besides the introduction of poets has also included 15 booklets about different arts in this celebrated book.

Tazkereh writers in particular have gained valuable information from this book. In this article the elements of literary criticism, discussed in Tazkara Miratul Khayal have been evaluated and introduced.

Key words: Tazkereye Meratol Khayal, Shir Ali Khan Lodi, Analysis, elements of Persian Poetry analysis.

"Manaqib Alvi" First Persian Prose

Dr. Maryam Khalili

"Manaqib Alvi" is one of the Persian prose texts of 13th Century Hijri composed by one of the princies and elite of Talpur; Mir Muhammad Hussain Ali Khan in Hyderabad, Sind Province (Pakistan).

The main feature of this book is the prase, Biography and adventures of Hazat Ali, the known and 1st Imam of Shia's in the form of stories, myths and other devotes relating and stories in the braveness of Hazrat Ali, his Generosity and above board character.

In this article the contents of the book has been evaluated with reference old and recent source in this subject.

Key words: Manaqib Alvi, religious literature, Mir Hussain Ali Talpur prose of Hazrat Ali

Historiography and Historical Sources of Sind from Independence of Pakistan to contemporary period

Dr. Mohammad Mahdi Tavasoli

Pir Hisam ud din Rashdi is a most famous writer and Historian of sind after 1947 A.D and his contribution towards Editing, compiling and Composing the basic and primary sources regarding sind province. He alongwith the social, literary activities and constituting the literary and research in institution and centers, focused on to collect and compile the historical sources of sind and the result of his struggle is the numerous books in Persian sindi and urdu languages and countless research article in above sited languages. This paper is a tribute of his life and words.

Key words: Sind, Histogrphy, Sub-continent, Pir Hosam ad din Rashedi

Sufism in Safavid's Dynasty

Dr. Naser Jan Nesari

Sufism is serious system of Pholos Thoughts and has its roots of thousands years in Iran. It starts from the beginning of the Islam in the shape of a small group of Islamic ideology "Ashab-e-Sufa" the real companion of Prophet Muhammad (PBUH) and developed till 8th century A.D.

In the era of Safavidis a decline was started in Sufism. Sheikh Safi ud din Ardabili and his followers focused religious practices and thus sufisim under goes to towards its decline.

Key words: Sufisim, Safavidis kings, religious thought of safavidies.

Safeench
A Research Journal of Persian Language, Literature and Culture
No 9, 2011, pp 48-54

سفینه
مجلهٔ تحقیقی در زمینهٔ زبان ، ادبیات و فرهنگ فارسی
شماره۹، ۲۰۱۱ میلادی ، صص ٥٤-٤٨

Abstracts of the Articles

Dr. Muhammad Iqbal Shahid*

A Comparative Study of the thoughts of Paulo Coelho and Sa'di views in Golestan and Bustan

Dr. Muhammad Hosein Mohammadi
Marzia Salhi

The Thoughts of Sa'di, great poet of 7th century Hijri have been compared and analyzed with the idieas of Paulo Coelho renowned contemporary Brazilian writer with an objective to point out some common features of both personalities and global approach of Sa'di's beliefs. Although a span of seven centuries put them apant but it also reflects the everlasting impression of Sa'di.

The works of Paulo Coelho are placed among ethical and mystical writings and has gathered the attention of millions around the world.

According to his beliefs, our attention and concentration towards the universe takes us closer to Almighty God. To him, every human being has come to this world with a specific responsibility and faces the multidimensional aspects in his daily life.

Key words: Paulo Coelho, Sa'di, Common belives.

driqbalshahid@hotmail.com

from the original Persian manscripts into Hisdostance, with and English version and notes (London, 1827).
12. Alvi, Sajjda Sultana, ed. And tr, with intro., Advice on the art of governance: Mauigab-i- Jahangir of Muhammad Baqir Najm-i- Sani, an Indo Islamic mirror for princes (Albany, 1989).
13. Castro, Xavier de, and Genevieve Bouchon, eds., Voyage de Pyrard de Laval aux Indes Orientales (1601-1611), 2 vols. (Paris, 1998).
14. Cole, Juan R. I., " Mirror of the world: Iranian ' Orienalism and early 19th century India", Critque, Spring 1996.
15. Crone, G.R., ed, and tr., The voyages of Cadamoto and other documents on Western Africa in the second half of the fifteenth century (London, 1937).
16. Dadvar, Abolghasem, Iranians in Mughal politics and society, 1606-1658 (New Delhi, 1999).
17. Digby, Simon, " An eighteenth century narrative of a journey from Bengal to England: Munshi Ismail's New History" , in Christopher Shackle, ed., Urdu and Muslim South Asia: Studies in honour of Ralph Russell (Delhi, 1991).
18. Elliot, H. M., and J. Dowson eds., The history of India as told by its own historians: the Muhammadan period, 8 vols. (London, 1867-77; reprint, Delhi, 1990).
19. Farid Bhakkari, Shaikh, The Dhakhirat – ul- Khawanin, tr. Ziyauddin A. Desai (Delhi, 1992).
20. Faroqhi, Suraiya, Pilgrims and Sultans: the hajj under the Ottomans, 1517-1683; (London, 1994).
21. Mirza Sheikh I' tesamuddin, The wonders of Vilayet: being the memoir, originally in Persian, of a visit to France and Britain in 1765, tr. Kaiser Haq (Leeds, 2001).
22. Muhammad ' Ali Hazin, The life of Sheikh Mohammaed Ali Hazin written by himself, tr, F, C. Belfour (London, 1830).
23. Watanabe, H., Marco Polo bibliography, 1477-1983 (Tokyo, 1986).
24. Whatt, David K., " A Persian embassy to Siam in the reign of King Narai", Journal of the Siam Society, 42, I, 1974.

- Shah Muhammad Ali Samani, Siyar-I Muhammadi, ed., with an Urdu translation, by Sayyid Shah Nazir Ahmad Qadiri Sikandarpuri (Bulbaga, 1399 H/1979).
- Shah Tahmasp Safavi, Tazkira-I Shah tahmasp (Memoirs of Shah Tahmasp), ed. D.C. Phillott (Calcutta, 1912).
- Sherwani, Zain-ul Abideen, Bustan Al Seahe, Tehran.
- Shooshtary, A. Latib Khan, Tuhfa-al-Alam, Tehran, 1334 sh.
- Siraj Bukhari, Tuhfa Ahle Bukhari, Bukhara, 1330 H..
- Sultan Al Waazin, Tuhfa Al Khakani, Ph.D Thesis Tehran University Iran 1373 sh.
- Tabrazi, Mir Ali, Jam-e-Jan Hindostan "Danish" Islamabad sr. No.41 1373 sh.
- Tahir Muhammad Sabzwari, "Rauzat ut-Tahrin, Bodleian Library, Oxford Ms. Elliot 314 (Sachau-Ethe no. 100); British Library, London, Ms. Or. 168.
- Ulfat Isfahhani, Jung-e-ulfat, MS. 3083 Tehran University, Iran.

Bibliography:

1. Abdullah, Sayyid Muhammad, " Farsi ke Zer-I Saya Zaban ki Tadriji, Taraqqii", in S. ' Abdullah, Mabahis (Lahore, 1965).
2. Ahmad, Aijaz, " Between Orientalism and historicism: anthropological knowledge of India", Studies in History, n.s.,7,I, 1991.
3. Ahmad, S. Maqbul, " Abd-al- Karim bin Khvaja 'Aqebat Mahmud bin Khvaja Bolaqi Kashmiri", in Ehsan Yarshater, ed., Encyclopaedia iranica, vol. I, part I (New York, 1982).
4. Ahmad Shah Naqshbandi, " Narrative of the travels of Khwajah Ahmud Shah Nukshbundee Syud" , Journal of the Asiatic Society of Bengal, 25, 4, 1856.
5. Ahuja, N.D., " Abd al-Latif al ' Abbasi and his account of Punjab" , Islamic Culture, 41, 2, 1967.
6. Akhmedov, B.A., " The Bahr al- Asrar of Mahmud b. Vali and its study in the USSR and elsewhere" , Journal of Asian History, 25, 2, 1991.
7. Alam, Muzaffar, The crisis of empire in Mughal North India: Awadh and the Punjab, 1707-1748 (Delhi, 1986).
8. Alam, Muzaffar, and Sanjay Subrahmanyam, " Discovering the familiar: notes on the travel- account of Annad Ram Mukhlis" , South Asia Research, 16, 2, 1996.
9. ____, "Frp, am pceam pf wpmders: Mahmud bin Amir Wali Balkhi and his Indian travels, 1625-1631,)Paris, 1996).
10. ___, " A place in the sun: travels with Faizi in the Deccan, 1591-93 (Pondicherry, 2001).
11. Alexander, J. E., Shigurfnamab-i- velaet: orexcellent intelligence concerning Europe: being the travels of Mirza Itesa Modeen, translated

- Kashif Al Saltana, Safar nama-e-Chaekar, ed. Surrya Kazmi, Tehran, 1372 sh.
- Khatta Shooshtary, Jam-e-Jahan-numa, MS No. 5 Persoanl Library Khurshid Khan, Islamabad.
- Khwandamir, Qanun-I Humayuni, also known as Humayun Nama: a work on the rules and ordinance established by the emperor Humayun and on some buildings erected by his orders, ed. M. Hidayat Hosain (Calcutta, 1940).
- Ma' a soom Ali Shah, tuhfa Al Haramain Tehran, 1342 sh.
- Mahmood Shirazi, Safar nama-e-Hindostan MS. 8948, Library Aastan Qudas Mashahad, Iran.
- Mahmud bin Amir Wali Balkhi, The bahr ul-asrar: travelogue of South Asia, intro. Ed. And annot by Riazul Islam (Karachi, 1980).
- Mirza Muhammad Mufid Mustaufi ibn Najm-ud-Din Mahmud Bafiqi Yazdi, "Raisala-i- Mufid", Bodleian Library, Oxford, Ms. Ouseley, no. 90. Jami I Mufidi: Persian text of XI Century A.H. on history of Yazd, by Muhammad Mufid Mustowfi Bafiqi, ed. Iraj Afshar, 3 Vols. (Tehran, 1960-3) Mohtasar-e Mofid des Mohammad Mofid Mostoufi, vols. I and II, ed. Seyfeddin Najmabadi (Wiesbaden, 1989-91)
- Muhammad Ali ibn Abi Talib ibn 'Abd Allah (Hazin), Tarikh wa Safar Nama-i-Hazin (1154), in Diwan-i-Hazin-I Lahiji: Shamil-I Qasa'id, Ghazaliyat, masnawiyat, rubaiyat, ed. Bizhan Taraqqi (Tehran, 1350/1971) pp.1-107.
- Muhammad Mahdi Khan Astarabadi, Mirza, Jahan-gusha-yi Nadiri ed. Sayyid Abdullah Anwar (Tehran, 1961-2).
- Mutribi Samarqandi, Khatirat-i-Mutribi Samarqandi (Being the memoirs of Mutrib's sessions with Emperor Jahangir), ed. Abdul Ghani Mirzoyef (Karachi, 1977).
- Niaz Syed Ali, Safar nama-e-Hindustan MS No.7975 Library Aastan-e- Qudas Mashahad Iran.
- Pir Zada H.M. Ali Safar Nama-e-Haji Pirzada, Tehran, 1362 sh.
- Raza, M. Taba Tabai, Razam-e-Iran, Aum Iran 1380 H
- Sahaf Bashi, Safar nama-e-Sahaf Bashi, Tehran, 1375 sh.
- Sai, Siahat Nama-e- Sai, Qund-e-Parsi, Dehli 1369 sh .
- Salik Qazvini, Muhit al konain, Dewan-e-Salik , Ms No.991Kitab Khana-e- Majlis, Tehran, Iran.
- Sayah Haj, Khatraat Haj Sayah ed. Hamid sayah, Tehran, 1326 sh.

- Abdul Karim (Khwaja) ibn Khwaja 'Aqibat Mahmud Kashmiri, Bayan-i-Waqi: a biography of Nadir Shah Afshar and the Travels of the author, ed. K.B. Nasim (Lahore, 1979).
- Abdul Qadir, Khwaja, Waqa-i-Manzail-i-Rum: diary of a journey to Constantinople by Khwaja "Abdul Qadir ed. Mohibbul Hasan (New Yark, 1968).
- Abdur Razzaq ibn Ishaq Samarqandi, Matla 'us-Sa 'dain wa Majma 'ul ahrain, part I, ed. 'Abdul Husain Nawa'I (Tehran, 1353 Sh. /1974); part II, ed. Muhammad Shafi ' (Lahore 1365-8 H/1946-9).
- Abu Talib Khan Isfahani, Mirza, Masir-i-Talibi fi bilad-i-afranji, ed. Mirza Husain ' Ali and Mir Qudrat 'Ali (Calcutta, 1812).
- Agha Khan, Ibrat-e-Afza, Tehran 1325 sh.
- Al-Biruni, Abu Raihan Muhammad itn Ahmad, Kitab fi Tahqiq ma lil-Hind min maqulah maqbulah fi al aql aw arzulah (Hyderabad, 1958)

- Ali Bakht Bahadur Muhammad Zahir-ud-Din Azfari, Mirza, Waqi at-i- Azfari, ed. Syed Hamza Hussain Omari, gen. ed. T. Chandrasekharan (Madras 1957).
- Anonymous, " Safar Nama-I Manzum-I Hajj", ed. Rasul Ja Fariyan, in Miras-I Islami Iran ("The heritage of Islamic Iran"), vol. IX (1373-4 sh./ 1994-5), pp.337-91.
- Anonymous, Qaqi ah-I Kharabi-yi Dehli dar ahd-I Muhammad Shah az wurud-I Nadir Shah wali-yi Iran, ed. Sharif Husain Qasemi (Delhi, 1990).
- Aqa Ahmad Bihbahani, Safar Nama-I Hind (India in the early 19th century: an Iranian's travel account), compiled Shayesta Khan (Patna, 1992).
- Aqa Ahmad ibn Muhammad 'Ali Bihbahani, Mirat al-ahwal-I Jahannuma: Bakhsh yakum, ed. 'Ali Dawwani (Tehran, 1370 sh./1991).
- Bihishti Herawi ('Abdullah Sani). Nur al-Mashriqain: Safar-nama-i- maznum az abd-i-Safawi, ed. Najib Mayil Herwi (Mashhad, 1998).
- Dawani, Ali, Maraat Al Ahwal jahan uma, Tehran, 1370 sh.
- Hasrat Mashahadi, Safar be-Hind MS No.266 Library Tehran University, Iran.

South Asia, particularly India, Bengal and Iran has been a symbol of Beauty of various clines, colorful civilizations & cultures and astonishing tales of sea & earth, so that a huge number of traveler explored these magical lands. Some of them has written there notes and voyages that is a treasure of literature in the shape of manuscripts & published book.
There is a verity of these travel-accounts in subject, art, business and work of the traveler along with his expertly and literary sense & style such as: Historical, Geographical, astronomy, Mathematics ant even in the shape of Maps & pictures.

If we explore through the historical literature, we will find Notes of Saliman Seerafi(237H/851AD),an Iranian merchant, as the First ones in these travel-likes. Additional notes were added by Abu Zaid Seerafi on it and G.Farrand,French writer has translated it in the French language.
Marvazi compiled "Kitab ul havan"in514 H/1120AD and Manuwarsky translated it English and published it with his notes along with Arabic text.
J.Savaget published "Kitab al Akhbar al Seen wl Hind" with its Arabic text by an unknown writer.
Sub-continent with all of his natural beauties and wonders of sea and earth has been a cause of attraction for the concourses like Sultan Mahmud of Ghazna and Nadar Shah...
A cretin number of poets and writers also traveled alongwith these warriors and Abu Raihan Muhammad ibn Ahmad al-Biruni (973-1048) was one of these intellectuals who traveled with Sultan Mahmud who raided northern India on several occasions. His book "Kitab fi Tahqiq ma lil-Hind" however has not been placed in travel-accounts but in historiography, although he has described his travel experiences in it also. "Jahan Ghusha-e-Nadri (1171H)" the book of Mirza Mahdi Khan Munshi is also belongs to this category. Similarly the poems, Qasaids and Divan of the poets alongwith these raiders are not considered as travel-accounts; like Qasida-e-Somnat of Farrukhi Sestani, Laila-Mujoon (916 h/1410AD) of Maktabi Shirazi, Divan of Abu Talib Kaleem Kashani (1021H/1650AD), the poems of Mirza Jalala(1083H) in description of Kashmir and Fountains of Savernake, "Majmua-e-Akshay Tarikhi"(1292 H)of Mirza Hassan Akasbashi and "Makalma- e- Shakhs- e- Irani ba Shakhs e Hindi" by unknown writer.
The pure travel accounts in the Persian language, regarding the South Asia those are being analyzed in this article are as under:

Safeeneh
A Research Journal of Persian
Language, Literature and Culture
No 9, 2011, pp 42-47

سفینه
مجلهٔ تحقیقی در زمینهٔ زبان ، ادبیات و فرهنگ
فارسی
شماره۹، ۲۰۱۱ میلادی ، صص ۴۲-۴۷

Persian Travel Accounts in South Asia and Europe; an introduction and bibliography

Dr. Muḥammad Iqbal Shahid*
Associate Professor, Oriental College
University of the Punjab, Lahore

Abstract:

Persian Language and Literature has an important role in Sub-continent as well as South Asian and European Literature. Persian Travelogue is a popular form of Literature in prose and Poetry and has a high place in Learning and Studies of Language, Customs, Culture, Social behaviours, architect, believes and religions etc. There are so many Persian travelogues in the shape of published books and also in the form of manuscripts in the famous and even in unknown libraries of the world. In this dissertation Persian travelogue has been listed.

Key words: Persian travel Accounts, Persian Literature, South Asia Travel, European Persian Travels.

A travel-account is a description of a journey either in genre of a poem or prose by a traveler and traveling is its basic element and feature.

The word travel-account or voyage brings the lands of wonders of unseen cities, oceans, jungles and creatures in the human mind.

The desire and wish of investigation and discovery, fear and contentment makes human being ready for the travel through the earth & space and by the worth of this quality man has over-coming power of all the existing.

driqbalshahid@hotmail.com

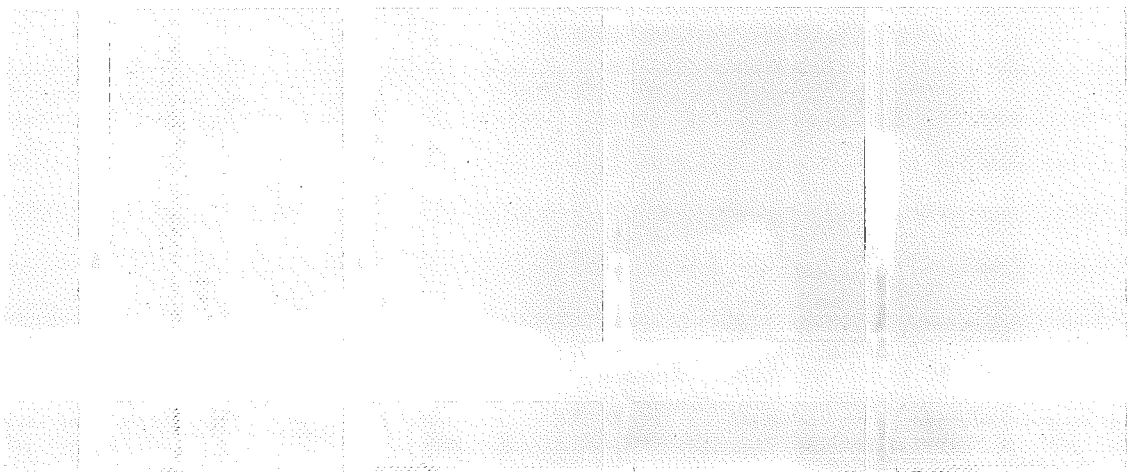

The manuscript is quite clear and there is very little room for doubt to call it otherwise. But the dots over the letters *nun* and *ta* are put so close to one another that one another that one may easily be led to read it as sn. Besides this we have definite evidence from the Assamese sources e.g., purani Asam Buranji, Kamrupar Buranji and others, where he is often referred to as Mirza Nathan. He was so well known for his power and influence in the Kamrup that the author of the Kamrupor Buranji, called him Mirza Nathan, the brother of the Padishah (emperor). The question may be arised that the word 'Nathan' is neither a Persian nor an Arabic and it is
rather strange that he being a Persian and a Muslim adopts such a peculiar epithet. To this we may say that there existed in India and still exists in some parts, the custom of making children wear a nose-ring called or have lost several children before. This nose-ring believed to have the power of injuring children. [14] This survey indicates that the Persian Chronicles written by Muslim court scholars may be regarded as useful source for the medieval history, culture and society of Assam.

References :

1. Taher, Muhammad (Ed.) Encyclopaedic Survey of Islamic Medieval Muslim Historiography, New Delhi-2, 1997 (Reprint 2003) P-12
2. Ansari, Dr. N.H.; Contribution of Persian To Indian Culture, (Ed.), Delhi, 2007, P-148
3. Kakati, Dr. B.; Aspects of Early Assamese Literature, University of Gauhati, Gauhati, 1959, P-22.
4. Acharyya, Dr. N. N. A Brief History of Assam, Gauhati (Assam), 1996, p-1.
5. Barua, K.L.; Early History of Kamarupa, Guwahati, Assam, 1988, P-138.
6. Tabaqat-e-Nasiri, Translation Raverty, Vol-I, New Delhi, 1880, PP-565-569.
7. Acharyya, Dr. N. N. ; North East India on Historical Perspective, Omsons Publications, New Delhi, 2006, P- 127
8. Tabaqat-I-Nasiri, (Persian Text), Minhaj Shiraj; P-152
9. Asif, Dr. M.; Tarikh-e-Aasham by Shehabuddin Talesh (Trans.), DHAS, Guwahati, 2009, P- XX
10. Tarikh-e -Aasham, Shihabuddin Talish, pp.65,66
11. Tarikh-e- Aasham, Shihabuddin Talis, P-64
12. Tarikh-e- Aasham, Shihabuddin Talish, p.63
13. Barpujari, H.K.; The Comprehensive History of Assam, Vol-II, p.15
14. Bora Dr. M.I.; Baharistan-i-Ghaybi by Mirza Nathan, DAHS, Guwahati,
1992, Vol. II, p.xvi

"Ali Mardan Khilji, who was one of his officers, during that illness, slew Bakhtiyar and raised the satandard of soverignty over the kingdom of Lakhnawati. The period of Malik Ikhtiyaru-din Muhammad Bakhtirar'srule over Bengal was twelve years. When Muhammad Bakhtiyar passed from the rule of this transitory world in to the eternal world, Malik Azu-d-din Khilji.

BAHARISTAN-I-GHAYBI of Mirza Nathan describes the political condition of Sylhet, Cachar, Cooch Behar and Kamrup during the period (1608-24 A.D.) and portrays dynastic history of the powerful Koch Kingdom and steady growth of Ahom power. It also gives the details of the socio-economic and political conditions of Assam of the time.

It is a history of the Mughal wars in Assam, Cooch Bihar, Bengal and Orissa during the reigns of Jahangir and Shah Jahan during the years 1608 to 1624 A.D. The conflict between Mukarram Khan and Ali Baqar with the Ahoms is also mentioned in the book. This book has been translated into English by eminent Persian scolar, Dr. Moidul Islam Bora in two volumes and published the Department of Historical and Antiquarian Studies, Government of Assam in 1992.

The Baharistan is practically the only contemporary and authentic account for the period with which it deals. The very minute details of the political

condition of the Ahom and Kuch kingdoms, their relations with the Mughals and the welcome side-lights on the social and economic organization of three countries which it supplies with, are not to be met with elsewhere. Our extant information, concerning this period, as given in other Persian annals of the reign of Jahangir and Shaahjahan, and as are to be gathered from Ahom sources is very mearge and the Baharistan suppliments it with astonishing wealth of details. It gives us, in addition, interesting details of contemporary Mughals affairs in Bihar and Orissa. The chief value of the work lies in the full details it supplies about the complete subjugation of the chiefs of Bengal and Orissa and wars of the Mughals with the Ahoms,

Kuches, Kacharis, the Afghans of Sylhat, hill tribes of Assam and the Rajas of Tiperra and Arracan.

Dr. M.I. Bora in the introduction of the translation of the 'Baharistan -i- Ghaybi' asserts that Sir Jadu Nath Sarkar in his article published in the 'Prabasi and Journal of Bihar and Orissa Research Society' called the author as Mirza Sahan, which he believed , is the misleading of the name of Nathan.

From excessive hunger the soldier's develoured flesh of horses and horses preferring death to life placed their necks under their daggers. In short, in this straigtened condition, they reached the bridge. Since those two commandants quarrelling with each other had deserted their posts at the head of the bridge, the people of that country had destroyed the bridge. At the sight of this destruction, the heart of the high and the low suddenly broke like the Chinese cup. Muhammad Bakhtiyar engulphed in the sea of every resource. After much striving, he got news that in the neighbourhood there was a very large temple,
and that idols of gold and silvers were palced there in great pomp. It is said that there was an idol in the temple which weighed a thousand maunds. In short, Muhammad Bakhtiyar with his force took refuge in this temple, and was busy improvising means for crossing the river. The Rajah of Kamrup had ordered all his troops and subject of that country to commit depredations. The people of that country, sending out force after force, engeged in beseiging the temple, and from all sides posting in the pemple, and from all sides posting in the ground bamboo made lances, and trying one to the other, turned them into shape of the walls. Muhammad Bakhtiyar saw that all chance of escape was slipping out of his hands, and that the knife was reaching the bone, so at once with his force issuing out of the temple and making a sortie, he broke through the stockade of bamboos, and cutting through his way, rescued himself from the hand- pressed siege. The infidels of that country persued him to the banks of the river and streached their hands to plunder and streatched their hands to plunder and slaughter, so that some by the sharpness of the sword and other by the inundation of water; were engulphed in the sea of destruction. The Musalman
soldiers on reaching the river banks stood perplexed. Suddenly, one of the soldiers plunged with his horse into the river, and went about one arroshot, when another soldiers seeing this, plunged similarly into the river. As the river had a sandy bed with a little movement, all were drowned. Only Muhammad Bakhtiyar with one thousand cavalry (and accprding to another account, with three hundred cavalry) succeeded in crossing over; the rest made with a watery grave. After Muhammad Bakhtiyar had crossed safely over the tumultous river with a small force, from excessive raids and humiliation, in thathe families and the children of the slaughtered and the drowned from alleys and terraces abused and cursed him, he got an attack of consumption, and reaching the Deokot died. And according to other accounts,

been converted to Muhammadan faith by Muhammad Bakhtiyar, he reached towards those mountains. 'Ali Mich led
Bakhtiar's forces to a country, the town were of is called Abardhan, and also Barhmangadi. It is said that this town was founded by Emperor Garshasp. Facing that town, flows a river called Namakdi, which in its depth and breadth, is thrice as much as the river Ganges. Since that river was tumultous, broad and deep and forbadable with difficulty, marching along the banks of the river for ten days, he reached a place where existed a large bridge made of stone and extending over twenty nine arches created by the ancients. It is said that Emperor Garshasp; at the time of invading Hindustan constructed that bridge and came to the country of Kamrup. In short, Muhammad Bakhtiyar sending across his forces by that bridge and posting two commandants for its protection, planned to advance. The Rajah of Kamrup dissuading him from an advance, said that if he (Muhammad Bakhtiyar) would postpone his march to Tibbat that year and next
year collecting an adequate force would advance towards it in full strength "I too would be the pioneer of the Muslim force, and would tighten up the waist of self-sacrifice." Muhammad Bakhtiyar absolutely unheeding this advice, advanced, and after sixteen days, reached the country of Tibbat. The battle commenced with an attak on a fort which had been built by king Garshasp, and was very strong. Many of the Muslim force tasted the lotion of death, and nothing was gained. And from the people of that place who had been taken prisoners, it was ascertained that at a distance of five farsang from that fort, was a large and populous city. Fifty thousand Mongolian cavalry thirty for blood and archers were assembled in that city. Every day in the market of that city, nearly a thousand or five hundred Mongolian horses sold, and were sent thence to Lakhnauti. And they said "You have an impracticable scheme in your head with this small force." Muhammad Bakhtiyar, becoming apprised of this state of affairs, became ashamed of his plan, and, without attaining his end, retreated. And since the inhabitants of those environs, setting fire to the fooder and food-grains, had removed their chattels to the ambuscades of the rocks, at the time of this retreat, for fifteen days, the soldiers did not see a handful of food-grains, nor did the cattle see one bushel of fooder.
Neither human beings saw any bread except the circular disc of the sum.
Nor did the cattle see any fodder except the rainbow!

On Sunday, the 2nd March, 1679, Shahrukh, a servant of Prince Azam (who was then Governor of Bengal), brought to the court a despatch announcing the conquest of Gauhati and received a reward of 1,000/- rupees. The Emperor granted to the prince a pearl necklace of 91 beads worth two lakhs of rupees and a jewelled turban-end worth 25,000/- rupees.

Reyazus Salatin by Munshi Ghulam Hussain Salim :

Riyaz-us Slaltin by Munshi (Secretary) Ghulam Hussain Salim written in 1787-88 is the sole history of Bengal and Bihar during the Muslim rule. This is one of the most important works, which provides vital information about invasions of Kamata and Kamrupa by Allauddin Hussain Shah. It is practically a modern work based not only on a limited number of sources but inadequate use of materials available there. It refers to the first three Muslim invasions of Kamrup, gives an outline of the activities of the Mughal viceroys in Bengal with regard to Assam and indicates the effects of the war of succession among Shahjahan's son on the north-eastern frontier policy of the Mughals. The occupation of Moughal territories by Kuches and Ahoms are also contained in this book.[13] It also presents a continuous narrative of the Mughal wars in Eastern Bengal and Assam and also the political relations of the Muslim viceroys of Bengal with the Ahoms and the Koches along with other sporadic incidents.

Bakhtiyar Khilji's invasion of Kamrupa reflected in Riyaz-us-Salatin :

Malik Ikhtiaruddin Muhammad Bakhtiyar was the first Muhammadan ruler of Bengal. In the year 599 A.H. when Sultan Qutub-d-Din after conquest of the fort of Kalinjar, proceeded to the town in Jalaun district, North-Western provinces, on the rigt bank of the Jamuna) and conquered its, Malik Muhammad Bakhtiyar going from Bahar to wait on him, met the Sultan, at the time, when the latter was proceding from Mahubah towards Badaun. He presented jewelleries and divers valuables of Bengal and a large amount in cash. And for a time remaining in the company of the Sultan, he took permission to return and came back to Bengal and for a period ruling over Bengal he engaged in demolishing the temples and in building mosques. After this he planned and expedition towards the kindoms of Khata and Tibbat, with a forece of ten or twelve thousand select cavalry, through the passes of the North-Eastern mountains of Bengal. Guided by one of the chiefs of Koch, named 'Ali Mich, who had

as well as the daughter of the Raja, the daughter of another Raja of a part of the country of Assam (a near relative of the chief Raja), four sons of the nobles of the Raja's court (who were to stay in Bengal as hostages for the arrival of the balance of the tribute, i.e., what had been promised over and above what was now delivered).

On Saturday, the 10 th January, the Khan-i-Khanan, marched from the mouth of the Namrup hill and returned towards Bengal, arriving at Lakhugarh on Thursday, the 22nd ; on Wednesday, the 11th February he marched out of Kajli and arrived at Pandu opposite Gauhati on further side of the river, sending away Rashid Khan as Faujdar of Kamrup. At this time his illness became past remedy. When he found himself in this plight, he deputed Askar Khan to reconquer Kuch Bihar, which Bhim (Pran) Narayan had recovered and himself started for Khizrpur. On 31th March 1663, he died within 2 Kos of Khizrpur.

Appointment of Raja Ram Singh to invade Assam :

On Thursday, the 19 th December, 1667 it was learnt from news-reports of Bengal that the wretched Assamese a second time audaciously crossed their own frontier and attacked Gauhati on the boundary of Bengal, with a vast army and a large flotilla; and that as reinforcement had not reached Sayyid Firuz Khan, the thanadar of the place, the enemy had conquered Gauhati and the aforesaid Khan had bravely sacrificed his life with many of his comrades in devotion (to duty). The Emperor decided that one of the great and eminent nobles of the court should be deputed to Bengal with an army from His presence to put down the enemy and that he should join this force to some of the troops serving in Bengal, and engage in chastising this wicked tribe. Therefore, Raja Ram Singh was appointed to perform this exploit. On Friday, the 27th December, 1667, he was sent off with a robe, a horse with gold trappings and a jewelled dagger with pearl strap. Nasisir Khan, Kesai Singh Bhurtia (Rathor), Raghunath Singh Mairtia, Brahmadeo Sisodia and many other nobles and mansadars, 1,500 ahadis and 500 barquandazes were appointed under him.

Miscellaneous Information of Assam from Masir-i-Alamgiri :

On Sunday, the 3rd May, 1668, Rahmat Banu, daughter of the King of Assam, was married to Muhammad Azam; the bride's settlement was 1 lakh, 80,000 rupees. Muhammad Azam earlier in the coronation Gazette was awarded a robe and a jewelled dhup.

Conquest of Gauhati:

planted in Garhgaon, the capital of Assam on Monday the 17th March.

When the Emperor learnt the details of this famous victory from the despatches of the Khan-i-Khanan, he graciously gave the Khan's son Muhammed Amin Khan who was then at court, a robe and sent a farman full of praise, a special robe, tuman tugh and a reward of one crore of dam (Rs.2 ½ Lakhs) to the faithful Khan.

The conclusion of the affairs of Assam :

When the Khan-i-Khanan took up his residence at Mathurapur for passing the rainy season and water covered the whole land, the Assamese began to act boldly. As the Mughal troops could not ride out, the audacity of the Assamese passed all limits. Their Raja came down from the hills of Namrup. The Mughal outposts were withdrawn; no other place than Garhgaon and Mathurapur remained in the possession of the imperialists. Provisions were exhausted. The poisnous air caused a pestilence which which carried off vast numbers. This affected the whole land of Assam, and vast crowds of the enemy, too, in the hills went to hell. During this period the food of the soldiers and the cattle was rice and beef, large quantities of which had been captured from the enemy. There was no alternative but to wait patiently for the end of the rains. In the middle September the rains decreased and boats of provisions too arrived at that time.

By the end of Rabi-ul-awal (Oct-Nov), as the land reappeared, the Mughala sallied on all sides and made a terrible slaughter of the enemy in the same way as before. Tha Raja fled to the hills, and made overtures of peace but the Khan did not agree and started for Namrup.

Retreat and Death of Mir Jumla:

In the meantime many acute diseases attacked the Khan. The soldiers, worn out with labour and sufferings, were shaken in mind by the fear of his dying in such a (terrible) country and wished to desert him and go back to Bengal. The Khan on learning of it was grieved and on Friday the 5th December, 1662 he advanced one stage. Necessity now compelled him to decide on peace and return. The Raja, who saw his own capture imminent, made Dilir Khan his mediator and the latter induced the Khan-i-Khanan to agree to the Raja's proposal.

On Monday the 5th January, 1663, the agents of the Raja arrived and brought to the imperial camp a tribute of 20,000 tolas of gold, one lakh and eight thousand tolas of silver, 20 elephants for the Emperor, 15 for the Khan-i-Khanan and five for Dilir Khan,

do not allow stranger or foreigner to enter their territories and prevent their own people from leaving the country.

Assam the land of practicing magic :

It is the misfortunes which have invariably befallen those who entered Assam that the people of India have come to look upon the Assamese as sorcerers and use the word 'Assam' in such formulas disposed witchcraft. The Assam Rajahs have always been insolent and proud of their power and the number of their men. Hence this book is regarded as the unique source of Assam's socio, political, economical, cultural and historical conditions of the medieval age.

MASIR-I-ALAMGIRI by Muhammad Saqi Mustaid Khan

Muhammad Saqi Mustaid Khan was an official historian of the time of Mughal Emperor Muhammad Shah, successor of Aurangzeb. He authored this historical book in 1710 A.D. It is history of the reign of Aurangzib. The account of the first ten years of this book is an abridgement of Alamgir Name of Mohammad Kazim while the remaining accounts of the period upto 1717 A.D. is an original composition. The author utilized all the available state papers and produced his work entitled Masir-i-Alamgiri, a history of the entire reign of Aurangzeb. This work contains a summary of Alamgirnama.

The account of Mustaid Khan on Assam incorporates the history of the conquest of Cooch Behar and Assam (A.D.1661), the conclusion of the affairs of Assam through Mir Jumla's advance towards Garhgaon, retreat and death of Mir Jumla and appointment of Raja Ram Singh of Amber to invade Assam.

Account of the Conquest of Kuch Bihar and Assam (1661 A.D.)

Towards the end of the year 1657 A.D., owing to the illness of Shah Jahan, disturbances broke out in all the frontiers, Bhim (Pran) Narain, Zaminder of Kuch Bihar occupied the Kamrup district, appertaining to the imperial dominions. Just then Jayadhwaj Singh, Raja of Assam, who considered his country safe from the inroad of the imperial army and wanted to conquer the aforesaid district deputed a large army by the land-route to the district of Kamrup

The Khan-i-Khanan, knowing the invasion of these two countries to be urgent, started from Khizrpur by order of the Emperor, on Friday the 1st November, 1661. His army occupied the city of Kuch Bihar on 19th December and named it 'Alamgirnagar'. On Thursday, the 9th January,1662 A.D., the army set out for the conquest of Assam by way of Ghoraghat. After campaigning for five months, the Islamic standard was

The book also informs that gold is found in the Brahmaputra; about ten thousand people are employed in the washings. Each man makes in the average a tolah of gold per annum and hands it to the Rajah. But the gold is not fine and sells for 9 or 8 rupees per tolah. The musk deer is also found in the mountains of Assam. Lignum aloes (Agarus), which is chiefly found in the mountains of Namrup, Sadiah and Lakhugar, is heavy, coloured and has a strong scent. About the Animals and Birds of Assam the book 'Tarikh-i- Aasham' mentioned as follows :

مرغ و مرغابی و قاز و بزوخصی و خروسهای جنگلی کلان و لذیذ بسیار و اکثر خروسهای جنگلی آن دیار بری از عارفرار. مشاهده نموده شد که اگر خروس ضعیفی با قوی مقابل گشته آن قدر جنگ کرده که سرش شکسته و مغزپریشان شده و مرده اما از حریف روی نگردانیده و پشت به خصم ننموده فیل کلان و مهیب و متناسب الاعضا درکوهستان و صحرا اکثر و آهو و گوزن و نیله و قوچ و دراج یسیر در بلده کهر گانو چند حصار مختصر قفس مانند وه به دور هم به چوبهای قوی مرتفع در نهایت استحکام ساخته بودند و ابواب انها یحهات مختلفه بود به نظر در آمد چون از سبب وضع استفسار نموده شد گفتند بعضی از قیلبانان خاص راجه بودند که گیاهی بربدن ماده فیل می مالیدند و آنرا به مرتع فیل مست جنگلی می بردند و آن را به وحشی بمبجرد و استشام را یحهٔ آن گیاه بی اختیار سر در پی ماده فیل ملطخ به گیاه مذکور می گذاشت فیلبانان ماده فیل را آورده داخل این حصار می ساختند و آن فیل جنگلی نیز از عقب در می آید و گرفتار می شد نواب مستغنی عن الالقاب سعی بسیار نمود که یکی از ان فیلبانان را به دست آورد اما میسر نشد[12]

Currencies of Assam :

Regarding currency, Coweries, rupees and muhurs are used in Assam. There is no Copper coins. The book 'Tarikh-I-Assam' mentions about currency as follows :

طلا از ریگ دریای بر هما پترا حاصل می شود ده دوا زده هزار آشامی به همین کار قیام نمایند و سد سال فی نفر یک توله طلا به سرکار راجا واصل سازند اما این طلا کم عیار است توله به نه روپیه و هشت روپیه به فروخت رود. گویند در ریگ کنار دریای برهما پترا از همه جا طلا حاصل می توان کرد لیکن جمعی که وقوف از حصول آن دارند همان آشامیها اند از رایج آن ملک کوری و روپیه واشد فی مسکوک به سکه راجا انجاست فلوس رواج ندا رد.

Revenue and Tax collection :

The book informs that if Assam were administered on the pattern of the Mughals like other parts, it would have collected the land tax and the revenue from wild elephants and other imposts amount rupees forty five lakh annually . But the Raja of Assam does not take any tax from his people. They have to give one person out of every three to the Raja for his services and if a family tries to evade this rule , the minimum punishment given by the Raja is execution. The order of the Raja is carried out with perfect discipline and that is why they

for the head, one for the waist and a sheet for the shoulders. Some of the richer people wear a kind of half coat, which resembles only Yaqubkhani jacket. Those who can afford it, sleep on a wooden dais.

They eat pan in large quantities with unripe supari, unshelled. They weave excellent flowered silk, velvet, tatbands and other silks. Boxes, trays, stools, chairs are cleverly and neatly made of one piece of wood.

Except the gates of Ghargaon and some idol temples, houses in Assam are not built of bricks or stones and mortar. Generally the rich or the poor build their houses of wood or bamboo or grass.

It mentions as follows :

سر بعبادت اصنام فرود نمی آرد و سایر مردم آن ملک رقبهٔ خود را در ربقه هیچ دینی و ملتی نکشیده هر چه از دست هر کس یابند می خورند و بر هر امری که در نظر قاصرشان مستحسن افتد اقدام می نمایند ازا کل مظغومات مطبوخه مسلمان و غیر مسلمان نپرهیزند و جمیع لحوم را خواه میهت و خواه مذبوح سو ای لحم انسان تناول کنند معتاد بخوردن روغن نیستند تا حدی که اگر طعامی بوی از روغن داشته باشد از خوردنش ابانمانید زبان آن قوم با کلام جمیع

24

سکنه ممالک شرقی مخالفتی تمام دار و توانا ی و پهلوانی از هیأت ذکور آن ملک ظاهر و بر اقدام امور شاقه قادر هم به جنگجو سفاق و در کشتن و کشته شدن دلیر و بی باک و ربی رحمی

و غدر و بی مروتی طاق و در مکر و کذب و بیوفای یگانه آفاق صباحت دملاحت روی و سیاهی و درازی موی و ملایمت بدن و صفای رمگ و خوش دست و پای از شمایل اناتش هوید او از دو ربهایت مجموعی در کمال حسن پیدا اما بعدم تناسب اعضا متصف اند و از نزدیک چون منظور گردند معلوم می شود که از حسن و جمال دور اند و زنان راجه و رعیت از کسی رو نمی پوشند و سر برهنه در بازار تردد می کنند کمتر کسی هست وه دو زن داشته باشد اکثر چهار و پنج دارند و زوجات را میان همدیگر معاوضه و خرید و فروخت می نمایند و تعظیم این قوم زانو زدن است رعایا که نزد راجه وبهوکنها روند و بهوکنها که بخدمت را جه آیند پس از زانو زدن

دوزانوخم شده نشینند و چشم بر زمین دوزند سرو ریش وبروت مخلوق سازند و اگر کسی از سکنه سر موی تخلف از ان نماید گویند شعار اهل بنگاله ظاهر کرده است. [11]

Animals and Birds of Assam :

The book informs in Persian about the animals and birds in Assam as follows : ' Ducks and fowls are very large. Their fighting cocks are very plucky and rarely run away. If a weak cock fight with a strong one and get its head broken and its brain scattered about or be dying it will never take its eyes from the opponent or show its back. Elephants are large and numerous in a wild state in the hills. Gazelles, stags, nilgaos and wild goats are rare.'

تا جبال قوم نانگه قیاسا هفت هشت روزه راه جبال جنوبیش باکوهستان خصیه و کچها رو کشمیر در طول لاحق و دز عرض بااطوا و مسکونه قوم نانگه لاصق و کوهستان شمالیش در طول بار واسی شامخ کامروپ دسته و در عرض پیش روی کوه های شاحق قوم دفله و لانده کشیده سر زمین ساحل شمالی بحر برمهاپتررا اوترکول و ارضی کنار جنوبیش را دکهن کول نامند طول اوتر کول از گواهتی تا مسکن فوم میری محمی و امتداد و کهن کول از ملک نکی رانی تا موضع سدنه توانگر ملک سخنوری ملاد رویش هروی که درین سفر رفیق شفیق وانیس محفل انیق بود قصیده در تهنیت فتح ملک آشام گفته این چند بیت که در خاطر بود۔ [10]

Certain varieties of flower and fruits, both wild and cultivated, which are not be met with else where in the whole of India, are found here. The coconut and nim trees are rare; but pepper, spikenard and many species of lemon are abundant. Mangoes are full of warm, but plentiful, sweet and free from fibre, though yielding scanty juice. Sugarcane is of the black, red and white varieties and very sweet ; but so hard as to break ones teeth; ginger is juicy. The pine apples are large and taste well. Panialahs, a kind of amlah, are very fine and many prefer them to plums. The chief crop of the country is rice, but the thin and long varieties of the grains are rare. Assamese Culture & Society :

The inhabitants of this country profess no religion whatever. They eat whatever they get and from whomsoever it be, following the bent of their uncivilized minds. They accept food form everybody barring Muslims and Non-Muslims. They eat every kind of flesh except human, whatever of dead or killed animals.

The males are strongly built. They are quarrelsome, fond of shedding blood, fearless in affrays, merciless, mean and treacherous; in lies and deceit they stand unrivalled beneath, the sun. The women have mild features but are very black; their hair is long and their skin soft and smooth; their hands and feet are delicate. From a distance the people look well; but they are ill - favoured as far as proportion of limits is concerned. Few men have less than two wives' most have four or five. The several wives of a man will carry on sales and barter among each other.

In paying respect, the Assamese bend the knees ; and when the subjects go to the king or the Phukans, they bend their knees, sit *dozanu (*two knees) and fix their eyes on the ground. They shave their heads and beard and whiskers; and if a man only departs a little from this custom, they call him Bengalized and kill him.

The using of turbans, long coats, trousers, shoes and sleeping on charpais (four feet chair) , are quite unusual. They use a cloth

chapter deals with annexation of Cooch Bihar and glimpses of that country. The second chapter is about the victorious march of the imperial army towards the kingdom of Ahoms. The book narrates about the geographical, social, cultural, environmental of Assam during the medieval age as follows :

Geographical :

The book narrates that Assam is a wild and dreadful country, abounding in danger. It lies north-east of the province of Bengal. The river Brahmaputra flows through it from the east towards the west. The climate of the parts on the banks of the Brahmaputra suits natives and strangers alike. But at a distance from the river, though the climate agrees with the natives, it is rank poison to foreigners. It rains for eight months in the year, and even the four months of winter are not free from rain. In the cold weather the diseases of cold and moisture affect foreigners with greater severity than natives, while in summer excessive secretion of bile grasps foreigners more violently that natives. The people of this country are free from certain fatal and loathsome diseases – such as leprosy, white leprosy, elephantiasis, goiter and hydrocele which prevail in Bengal.

The climate of the parts of the banks of the Brahmaputra suits natives and strangers alike. But at a distance from the river, though the climate agrees with natives, it is rank poison to foreigners. It rains for eight months in the year and even the four months of winter are not free from rain. In the cold weather the diseases of cold and moisture affect foreigners with great severity than natives. While in the summer excessive secretion of bile grasps foreigners more violently than the natives. The people of this country are free from certain fatal and loathsome diseases such as leprosy, white leprosy, elephantiasis, swellings of the neck, goiter which prevail in Bengal. They are also immune from many other lingering maladies. The air and water in the hills are fatal to natives and strangers. The trees of its hills and plains are exceedingly tall, thick and strong. Its streams are deep and wide and both these that contain pools and those that do not are beyond the range of numbering. Many kinds of odorous fruits and herbs of Bengal and Hindustan grow in Assam

The book mentions as follows :

آشام ملکی است موحش دلکیر پر خطر معمور بر اطراف بحر برمحاپتر مابین شمال و مشرق مملکت بنگاله واقع شده و بحر برمهاپتر در وسط آن از مشرق جانب مغرب جریان نموده طوش غربا و شرقا از گواهتی تا سدنه تخمیناد و صد کروه جریبی وعرضش شمالا و جنوبا از کوهستان گروه میری مهمی و دفله ولانده

Raja Mal Gossa'in, the Zamin of Kuch (Cooch Behar) also (after defeat of Daud in the hands of Khan Jahan) submitted and the Khan Jahan sent as tribute the rarities of that country together with 54 noted elephants.

(Saiyid) Ikhtisas Khan, or Saiyid Firuz Jang : For a long time he was thanadar of Gauhati in Assam. In the 10th year, when the demon- like Assamese came with a great body of men and as help did not arrive the khan bravely gave his life in the service of his king in 1077 (1666-67 A.D.)

Islam Khan Mashhadi : In the 8th year, he was appointed governor of the extensive province of Bengal in place of A'zam Khan and there opened wide the gates of victory. He chastised the Assamese property and captured the son-in- law of the ruler of Assam and conquered forts so quickly that in space of two pahars (6 hours) he took fifteen forts. Islam Khan's first personal expedition was in the 11th year.

FATHIYA-I-IBRIYA by Shihabudin Talis :

FATHIYA-I-IBRIYA of Shihabud-din Talish is known as Tarikh-i-Mulk-i-Aasham or Tarikh-i-Assam, i.e. the history of the country of Asham or history of Assam. It describes the various aspects of military and revenue administration of the land. It also exhaustively deals with the habits and customs, religion and culture, and arts and crafts of both the plain and hill people besides giving a general description of Assam with special reference to all the socio- political conditions that occurred at the time of Mir Jumla's invasion of Assam in A.D. 1662-63. The author Shehabuddin Talish accompanied Mir Jumla's invading army, who made incursion deep into Ahom kingdom and captured Garhgaon, the capital and kept it under their subjugation for about a year.

The book deals with a very important phase of Assam-Moughal history. It also narrates about the violent conflicts between Nawab Mir Jumla, popularly known as Alamgir Moazzam Khan, Governor of Benbal and the ruler of Assam and Kuch Bihar during the reign of Alamgir Aurangzib at Delhi. It is also about the invasion of these two countries and the difficulties and hardship faced by the royal Moughal army. It also reflects all aspects of Assam's physiography, climate, flora, fauna and their dresses and food, the crops grown etc. [9]

The book consists of one preface and two chapters followed by the appendix. The preface is about why and when the royal army marched to Cooch Bihar and Assam. The first

Alamgirnama. Hussain Shah and Sulaiman Kararan had previously attempted to conquer Assam and there was also an unsuccessful attempt by 'Abdu-s-Salim in Shah Jahan's reign) and terrible, for in former times great Indian armies which had set out to conquer this country had been overthrown and slain by the treachery of this tribe and not one of them had escaped from the whirlpool. The Commander-in-Chief neverthless directed an attack against one of the walls and Diler Khan, with some valiant men, was appointed to the task.

By chance one of that tribe who had lived for a long time in the imperial territory and at this time was numbered among the units (ahad) of the camp, in his craftiness became full of malice. He under the guise of loyalty represented that he knew the nature of the ground and its real condition. If they would accept his guidance, he would bring the royal troops to a place whence an attack could easily be made. At the same time he sent a message to the besieged that they should collect in a certain place, which was the most difficult of all. Diler Khan proceeded at night according to the guidance of this rascal. At dawn he reached a place where was a moat full of water and which was difficult and where there was a large collection of the enemy. At once the discharge of many thousand gund darkened the air and there was a shower of powder-posts (huqqaha- barut) from the battlements so that the earth trembled. Diler Khan, in his great courage, never thought of turning back, but drove his elephant into the water of the moat and when his followers beheld such bravery on the part of their chief they also pressed on. A hot engagement took place, a great many of armies of Islam were wounded, and number lost their lives. Five bullets were stopped in his elephant and howdah. The brave Khan and some others reached the foot of the fort and got to the top of the wall, and fought with the enemy. Afterwards his men got in by the gate and in other places and unfurled the flag of victory. The infidels were overcome and fled out. After the death of Mir Jumla the Khan came to court.

(Mirza) Hasan Safavi: In the 21st year he came from Jaunpur with his son and did homage and again they went to Bengal. In the 22nd year, he was, at Shah Shuja's request, appointed to Kuch (Cooch Behar), and received an increase of 1,000 horse. In the 23rd year and end of 1059 A.H. (1649 A.D.) he died.

about the political and social life of the people of Assam during the reign of Shah Jahan from this Persian source.

MATHIR-UL-UMARA by Shah Nawaz Khan and Abdul Hayy :

Both Nawab Samsam Ud-dula Shah Nawaz Khan and his son Abdul Hayy took up the work of preparing a biographical dictionary of the Muslim and Hindu officers of the Timurid sovereigns of India from A.D. 1500 to about A.D. 1780. They completed their work by the end of the eighteenth century A.D. It gives a valuable account about the participation of several Mughal Commanders and Generals in the Assam – Mughal wars. The account also describes an interesting narrative about the location, architectural designs, arms and ammunition and army of resistance of the Assamese fort at Simalagarh which was destroyed by Diler Khan, vanguard of Mir Jumla's army.

After Shuja was driven away, Dilir Khan was in M'uazzam Khan's vanguard in his conquest of Assam and did great deeds in chastising the worthless Assamese. In every place he was an associate of victory. When the royal forces crossed the Brahmaputra, which is one of the famous rivers of that country, they came to the fort of Shamlagarha. Thai is a strong and sky-high fort. To besiege it was beyond the powers of the masters of lofty designs. Those who inhabited it were safe from the stone throwing of the calamities of fortune and the catapults of the heaven. On both sides of the fort there were broad and high at a hill which raised its head to the sky. On the north side the wall extended for three kos as far as the raging river already mentioned (the Brahmaputra). Both walls were provided on the inside with bastions and battlement and without there was a deep moat. Every place had been fortified with guns, badlij (A kind of cannon) and muskets, etc. In that area there were merely 300,000 warlike Assamese ready to resist. As the beleaguering of the whole fort was impossible, Diler Khan, in accordance with the opinion of the Commander-in-Chief, established a battery opposite the largest bastion and fighting went on inside and outside. Every cannon-ball that reached
the bastion and wall, on rise up and no sign appeared of the walls being broken or of the battlements falling. The country was too rugged (it is used in two different meanings 'rugged and fearsome,' and terrifying to the heart.' It also specifies the fact that Indian armies had been twice lost there. The treachery consisted in the night attacks of the Assamese. The account of the treacherous Assamese camp followers is taken from the

Babu Mankli (Sulayman) and Kala Pahar had taken refuge in Kuch Bihar and then attacked Qagshals along with the sons of Jalaluddin Sur.

Jabari made an inroad from Kuch Bihar into Ghoraghat (Rangpur).

Information on Kuch Hajo:

Mukarram Khan distinguished himself in the expedition to Kuch Hajo and brought the Zamindar Paricchit before the Governor. (The Padishanama II, 64, where Mukarram Khan's expedition is related, distinguishes beginning of Jahangir's reign under Parichhit, the latter under Lachmi Narain. Haju is the name of a famous leader of the Kutch people, who in ethnological works is said to have expelled the Kacharis and founded a dynasty which lasted 200 years. His descendants still exercise jura regalia in Kuch Bihar proper).

PADISHAHNAMAH by Abdul Hamid Lahori:

Abdul Hamid Lahori was an official historian of the time of Emperor Shahjahan. His work narrates the history of the Mugha Empire during the second quarter of the Seventeenth century A.D. The author was asked by the emperor himself to write a history of his reign and he chose Abul Fazal as his model.

Lahori's account of Assam describes domestic conflict between Lakshmi Narayan of Cooch Behar and Parikshit Narayan of Koch Hajo, imprisonment of Parikshit by the Mughals and their mutual hostility and Islam Khan's aggressive imperialism towards Kamrup and hostility of Bali Narayan with the Mughals. The narrative also exhaustively deals with the military expeditions of Mukharram Khan, Abu Bakr, Abdus Salam, Allah Yar Khan and Jainal Abidin to Assam.

An interesting note upon the Ahoms is produced here in which the military arrangement of the Ahoms specially their infantry, artillery and navy are hinted upon.

The inhabitants (Ahoms) shave the head and clip off beard and whiskers. They eat every land and water animal. They are very black and loathsome in appearance. The chiefs travel on elephants or country ponies; but the army consists only of foot soldiers. The fleet is large and well fitted out. The soldiers use bows and arrows and matchlocks, but do not come up in courage to the Muhammadan soldiers, though they are very brave in naval engagements. On the march they quickly and dexterously fortify their encampments with mud walls and bamboo palisades and surround the whole with a ditch. One can getinformation

with honour. On the way he observed that the latter was distressed and so he dismissed him with respect. After sometime he (the chief) gave his sister to the Rajah

The ruler of Koc did not pay his respects to the Hakim (Governor) of Bengal and Sulaiman Karrani proceeded to make war upon him and returned after failure.

One of the occurances was the defeat of the Patkunwar (Raghu Deva). When Lachmi Narayan, the ruler of Koc, submitted himself and was exalted, envy made his competitor mad. He collected an army and took possession of some territory. Lachmi Narain retired into a fortress and begged the help of Rajah Man Singh. A chosen force under the command of Jajhar K. and Fath K. Sur hastened to the spot. On 3 May 1597 they arrived there and after a great contest defeated the Patkunwar. Many were killed and many were made prisoners and much plunder was obtained.

AIN -I-AKBARI by Abul Fazal :

Abul Fazal wrote Ain-i-Akbari as appendix to Akbarnama. The Ain is a kind of Gazetter of the period it deals with. It records the rich productions of the Koch kingdom specially in horses and elephants. There are also references to the activities of Kalapahar and Mukarram Khan's expedition to Assam. Information on Kuch Bihar :

In the northern mountainous district of Hindustan, a kind of small but strong horse is breed, which are called gut : and in the confine of Bengal, near Kuch Bihar, another kind of horses occurs, which rank between the gut and Turkish horses and are called Tanghan, they are strong and powerful.

Mirza Hasan-i-Safawi was Governor of Kuch; died in 1059 A.H.

Soon after defeat and death of Dayud of Bengal, Malku Saj, (Bal Gosai), Raja of Kuch Bihar sent tribute and 54 elephants, which Khan Jahan dispatched to the court (Delhi).

The whole of Eastern Bengal on the right side of the Brahmaputra was annexed to the Mughal Empire by Raja Man Singh, son of Bhagwan Das. In 41st year Man Singh married the sister of Lachmi Narain, Raja of Kuch Bihar who had declared himself a vassal of the Mughal Empire. In 42nd year Man Singh had to send a detachment under Hijaz Khan into Kuch Bihar for the protection of Lachmi Narain.

At this juncture (Mughal's attack on Isa Khan's territory Sunargaw) Isa returned from an expedition to Kuch Bihar and attacked the Imperialista near Bhowal (North of Dacca).

Fazl 716 calls Sukhla Deva the elder brother of Mal Gosain, but the inscriptions quoted by Gait, id.295, show that he was the younger brother. Mal Gosain is more likely to be right than Bal Gosain, as the presents sent on the occasion mentioned in the text. In the 50th year of his reign he made his nephew his heir-apparent, but after this either he or his brother (Shukhla) Gosain married and had a son called Lachmi Narain.

Rajah Mal Gosain, the Zamindar of Koc, also again made his submission. First of all the rarities of Bengal, including 54 noted elephants, were produced and then the presents of the landholder.

One of the occurrences was the submission of Lachmi Narain. He was the ruler of Kuc Bihar. It has 4,000 horse, 2,00,000 infantry, 700 elephants, and one thousand war-boats. It is It is a populous country: its length is 200 Kos, and its breadth 40 to 100 kos. On the east is the river Brahmaputra, on the north is lower Tibet and Assam, and on the south Ghoraghat. On the west is Tirhut. A hundred years before this a pious woman was praying in the temple of Jalpesh which is dedicated to Mahadeva and prayed for a son who should become ruler. By God's help she became pregnant and bore a son. He received the name of Bisa and obtained the government of that country. His grandson Mal Gosain possessed much enlightenment and was adorned with excellent qualities. By virtue of spiritual senses he got some idea of the greatness of His Majesty and composed an address in praise of the Shah-inshah and sent it together with choice goods to the sacred court. He always gathered auspiciousness by supplications (to Akbar). He lived in a disengaged manner and refrained from marriage. At fifty years of age he nominated his brother's son the Patkunwar as his successor. His eldest brother Shukl-gosain expressed a wish that he (Mal Gosain) should marry,

and the latter out of love to him consented. He had a son to whom he gave the name of Lachmi Narain. When he died, the kingdom came to him (Lachmi Narain). The Patkunwar raised the head of rebellion and by the help of Isa had some success. At this time Lachmi Narain petitioned His Majesty and through Rajah Man Singh requested that he might be associated with eternal dominion. The Rajah (Man Singh) hastened from Salimnagar to Anandapur. Lachmi Narain received him at a distance of forty kos. On 13 Dai they embraced on horseback and there was a banquet of friendship. Afterwards the Rajah went to his quarters, thinking that he would then treat the chief

and , in magnitude, breadth, and depth, it is three times more than the river Gang.

To the banks of the river Beg-mati Muhammad-i- Bakhtiyar came; and Ali, Mej, joined the army of Islam; and, for a period of ten days, he took the army up the river among the mountains, until he brought it to a place where, from remote times, they had built a bridge of hewn stone, and had built a bridge of hewn stone, and consisting of upwards of twenty arches".

From the distinct mention of Tibbat and Turkistan, by other as well as by our author, together with other observations made by him, it is evident that Muhammad, son of Bakht-yar and his force marched from Diwkot, or Dib-kot, in Dinajpur district, the most important post in the northern frontier of his territory, keeping the country of the Rajah of Kamrud on his right hand, and proceeding along the bank of the Tistah, through Sikhim, the tracts inhabited by the Kunch, Mej, and Tiharu, to Burdhan-Kot. They were not in the territory of the Rajah of Kamrud, as his message shows."

It is also stated in the Tabaqat-I-Nasisri that Ali Mech guided the Muslim army as far as the bridge and that when Mahammad with a few followers crossed the river, on his return , Ali Mech again met him and guided him back to Devkot. The guide', Ali, the Mej, and kinsmen at the passage came forward to receive him (Muhammad-i- Bakht-yar) and rendered him great succour until he reached Diw-kot. This shows that the "Kuch" and "Mej" (Mech) country was to the west of the river. In other words, the river spanned by the bridge was to the east of Kuch Bihar.

AKBAR NAMA by Abul Fazl :

Abul Fazl was made the royal historiographer and as such his writings based on the original records. Abul Fazl's account of Assam describes the extent of the Koch Kingdom and its products, activity of Isa Khan and Man Singh's intervention in the Koch affairs due to mutual rivalries of Raja Lakshmi Narayan and Raghudev.

One of the occurrences was the arrival of the presents from Bengal and Koc (Koc Behar). At the page no. 716 of this book, Abul Fazl gives an account of Rajah Mal Gosain. He says that he was the grandson of Bishna (Or Bisa, and the Visu of other texts authorities), and was an ascetic and did not marry till he was fifty. It is unlikely that an ascetic would develop into a great conqueror and apparently the real warrior was his brother Sukhla Deva Silarai, as indeed the temple inscriptions say. Abul

رای لکهمنیه را ترک مملکت گرفتن موافق نیفتاد و دوم سال آن محمد بختیار لشکر مستعد گردانید و از بهار بکشید و ناگاه بدر شهر نودیه باز آمد چنانکه هژده سوار با وی بیش نبود و دیگر لشکر متعاقب او می آمد چون محمد بختیار بدر شهر هیچکس را زحمتی نداد بر سبیل سکونت وقار چنانچه هیچکس را گمان نیفتاد که محمد بختیار است و اغلب آن خلق را گمان می افتاد که مگر بازرگانند و اسپ بهای آورده اند تا بدر سدای رای لکهمنیه رسید تیغ بر کشید و غزا آغاز نهاد درین حال رای بر سر مایُده خود بود نشسته و طبقهای زرین و سیمین پر طعام برقرار معهور پیش نهاده که فریاد از در سدای رای و میان شهر بر آمد چون او را تحفیف شد که حال چیست محمد بختیار در میان
سدای و حرم رای رانده بود و خلقی را بزیر تیغ آورده رای به پای برهنه از پس پشت سدای خود بگریخت و جمله خزانه و حرم و خواص و زبان او بدست آمدند و پیلان بسیار بگرفتند و چندان غنائم حاصل شد مراهل اسلام را که در تحریر نگنجد چون لشکر او تمام برسید و شهر تمام در ضبط آورد همانجا مقام ساخت و رای لکهمنیه بطرف سنکات و بنگ افتاد و مدت عمر او در ممالک بنگ فرمان ده اند چون محمد بختیار آن مماکت را ضبط کرد شهر نودیه را خراب بگذاشت و بر موضعی که را در تصرف آورد و خطبه و سکه در هر خطه قائم کرد و ماجد و مدارس و خانقاهات در ان اطراف سعی جمیل او و امرای او بنا شد و ازان غنائم و امدال بسیار بخدمت جماعتی در طلب کردند که تا از معانی آن کتب اعلامی باز دهند جمله کشتد شده بودند چون معلوم شد تمامت ان حصار و شهر مدرسه بود و بهار بلغت هندوی اسم مدرسه با با چون ان فتح بر آمد با غنائم بسیار باز گشت و بخدمت سلطان قطب الدین آمد.[8]

"The state of different mountain tracts of Turkistan and Tibbat to the eastward of Lakhnawati, the ambition of seizing the country of Turkistan and Tibbat began to torment his brain; and he had an army got ready, and about 10,000 horses were organized. In the different parts of those mountains which lie between Tibbat and the country of Lakhnawati are there races of people, one called the Kunch, the second (Meg), and the third the Tiharu; and all have Turk countenances. They have a different idiom too, between the language of Hind and Turk. One of the Chiegs of the tribes of Kunch and Mej, when they were want to call "Ali, the Mej, fell into the hands of Muhammad-i- Bakht-yar, the Khilji, and, at his hands
also, the former adopted the Muhammadan faith. He agreed to conduct Muhammad -i- Bakht-yar into those hills, and act as a guide; and he brought the latter to a place where there is a city, the name of which is Burdhan (Kot). They relate after this manner, that, in ancient times, Shah Gustasib returned from the country of Chin, and came towards Kamrud, and, by that route, got into Hindustan, and founded that city (Burdhan-Kot). A river flows in front of that place, of vast magnitude, the name of Hindustan, they style it in the Hindui dialect, Samund (ocean);

the year A.D. 1260 and includes in his chronicle Malik Yuzbak's invasion and occupation of 'the city of Kamrud' (Kamrup), his retreat along the foot of the Khasi and the Garo Hills, his defeat in the stiff battle in the hilly terrain in A.D. 1256 – 57 and his imprisonment during the time of Kamata ruler Sandhya. [7]

Minhaj narrates the facts and events in a plain and lucid manner. He describes about the conquest of India by Mohammad Shahabuddin Ghuri and the history newly established Turkish kingdom in India from the beginning upto 1260 A.D. Minhaj himself participated in many events as because he was the chief Qazi of Delhi under Nasiruddin Mohammad. This is happened to be the first Persian source provided the information about the expedition of Muhammad Bin Bakhtiyar Khilji to Kamrupa of Assam. It also gives an idea about the successive repulses sustained by Giyasuddin Iwaj in the year 1226 and Nasiruddin, the son of Iltutmish, Sultan of Delhi, in the year 1228 during the time of Prithu, the ruler of Kamata. The Persian text is given in the following ways:

سلطان قطب الدین فرستاد چون مدت چند سال برآمد و احوال اطراف ممالک ترکستان و تبت از طرف مشرق لکهنوتی معلوم کرد سودای ضبط ولایت تبت و ترکستان در دماغ او زحمت دادن گرفت و لشکر مستعد کرد و به قدر در هزار سوار مراتب کرد و در اطراف آن کوهها که میان تبت و بلاد دوم را میچ و سوم را تهارو همه ترک چهره اند و ایشان را زبانی دیگر است میان لغت هند و تبت و یکی از رؤسای قبایل کوچ و میچ که او را علی میچ گفتندی بر دست محمد بختیار اسلام آورده بود دلالت و راهبری ان کوه قبول کرد و محمد بختیار را به موضعی آورد که آنجا شمری است نام آن مردهن (بردهن در دهن) کوث گویند چنان تقریر می کنند که در قدیم العمد گرشاسپ شاه از زمین چین باز گشت و بطرف کامرود بیآمد و آن شهر را بنا کرد و در پیش آن شهر آبی می رود در غایت عظمت نام آن آب بنگمتی (بگمدی) گویند و بزرگی و وسعت و عمیق سه چند آب گنگ باشد. محمد بختیار بر لب آن آب آمد و علی میچ در پیش لشکر اسلام شد و مدت ده روز لشکر را به طرف بالای آب روان کرده در میان کوهها ببرد تا به موضعی آورد که از قدیم العهد باز آنجا پلی بسته بودند از سنگ تراشیده با بیست و اندطاق چون لشکر او بر آن پل بگذشت دو امیر خود را یکی بندهٔ ترک و دوم خلجی بر سر آن پل نصب کرد با حشم بسیار تا محافظت کند آن پل را تا هنگامی که مراجعت او باشد. محمد بختیار با تمامی حشم بر آن پل بگذشت چون رای کامرود را آز گذشتن شکر اسلام آگاهی شد. معتمدان فرستاد و گفت که صواب نیست عزیمت بلاد تبت کردن در ین وقت باز باید گشت و استعداد تمام باید کرد. من که رای کامرودم قبول می کنم او در گذرد چنانچه انگشتان دست او ساق پای او برسد رایی گفت صواب آن باشد که معتمدان فرستادند و تفحص کردند و ان علامت در خلقت و قامت محمد بختیار رحمه الله باز یافتند و چون و چون آن علامت ایشان را محقق شد اکثر برهمنان و شاهان آن موضع بدیار سنکنات (سکنات) و بلاد بنگ و کامرود رفتند و

The Deodhai Assam Buranji, a short account of Ahom rule up to the year 1642

The Kamrupar Buranji, compiled and edited by Dr. S.K. Bhuyan from old manuscript chronicles, contains a legendary account of the ancient Hindu kingdom of Kamrupa and an account of the conflicts of the Moghuls with the Ahom and Koches, commenting from the dismemberment of the Koc kingdom after the death of Naranayanan. This work can be called "a historical monograph of rare and unique importance.[6]

Besides these it can be mentioned that the Muslims had introduced the art of compiling chronicles recording the political events during their establishment of political supremacy over India. Many of these chronicles are devoted to Assam. These are treated to be the authentic sources regarding to know the history, language, literature and culture of Assam of that time. These sorces of Persian taught the art of writng the literature.

These chronicles the basic sources generally reflect the several aggressions of the Mughals and the Ahom towards Kamrup or the present Assam. The following is the list of Persian histories written in India where the name of Assam and its people are mentioned.

TABAQAT-I-NASIRI by Minhaj-ud-Din Shiraj :

The earliest of these books devoted to Assam is Tabaqat-I-Nasiri which records the expedition of Ghazi Ikhtiyaruddin Muhammad bin Bakhtiyar Khilji in 1206 A.D. Its author Minhaj-ud-Din Shiraj alias Minhaj-i- Siraj was a judge (gazi) by profession and he went to Devkot and gathered informations of the expedition from a person named Mast Mid of Devkot who was one of the Bakhtiyar's officers and was present during the expedition. Minajuddin Abu Umar bin Serajuddin Jauzani popularly known as Minhaj Seraj completed this marvellous work in A.D.1260. This work is divided into many sections and may be considered as a general history of the Muslim world.

Minhaj's account of Assam is the most trustworthy narrative of the invasion of Bakhtiyar Khilji and his defeat and total annihilation of his grand army, 12,000 strong in A.D. 1205 -06, in the hands of the Kamrup- Kamata warriors. The narrative also incorporates the successive repulses sustained by Ghiyasuddin Iwaj in A.D. 1226, and Nasiruddin , the son of Iltutmish, in A.D. 1228 during the time of Kamata ruler Prithu. Minhaj brings down the sequence of events up to

existence between the Mughal empire and the Koch and Ahom powers was now lifted and genesis of the Mughal north-eastern frontier policy was almost unwillingly laid.

During this period many soldiers including Pathans and Mughals, under normal circumstances or being captured, took to staying here and after marrying the daughters of the local converted Muslims, they constituted Muslim population in Assam. They accepted Assam as their native country and fought for the security of their native land.

In order to know the political history of Assam, the chronicles of dynastic rule of the Koch Kings of Kamrupa and Koch Behar and the Ahom monarchs of Assam are essential. The annals of Koc kings are known as raja-vamsavalis (account of the royal dynasty), and were generally written at the instance of the latter - day rulers. The Ahom chronicles are called by an Ahom name buranji (i.e. history), literary meaning 'a store house that teaches the ignorant, and many of them were written under the supervision either of ministers or of other executive officers of the State.

The Ahom, a Shan race, who came to Assam in 1228 A.D., brought with them a keen historical sense and records of the chief political events were kept since the beginning in the Ahom language. With the acceptance of Hinduism by the Ahoms the buranjis or chronicles came to be written in Assamese also. These chronicles, kept by families of priests and nobles, were periodically brought up to date. The Assamese historical writings, as they have to-day come to light, do not however, date earlier than the latter half of the seventeenth century. The buranjis generally support each other in their detail and are also corroborated by the writings of the Muhammedan chronicles and by epigraphic and numismatic records.

The Purani Assam Buranji or Old Buranji (The Ancient Chronicle of Assam) is an account of Ahom rule from the beginning to 1696 or the end of Gadaharasimha's reign. It particularly furnishes a mass of detail regarding the reigns of Suhummung Dihingiya Raja, Pratapasimha Budha Raja and Cakradhvajasmiha and is characterized by a lively flow of the narrative style.

The Assam Buranji furnishes an account of the Ahoms from the earliest times to the end of Gadadhara's reign in 1696. It adds in a small paragraph the names of the Barphukans or Ahom viceroys at Gauhati of the immediately succeeding reign of Rudrasimha.

defensive alliance was followed by armed imperialism of the Mughals in the north east frontier. Kooch Bihar was subsequently made an appange to the Mughal empire first and subjugated next, Kamrup conquered and annexed to the empire.

Long before the acceptance of the Mughals in the north east frontier region, the Mongoloid states of the frontier had to face aggressions of the Turko-Afghan Sultans of Bengal from time to time. In fact, the north eastern frontier policy was initiated by the Sultans of Bengal and it was only pursued with more zeal and determination by the Mughal imperialists. The Mughals were more interested in the territorial expansion than in raids and plunders. They appeared in the north east frontier as conquerors. The name of Ikhtiyaruddin Yuzbek (1251 - 1256 A.D.) and Allauddin Hussain Shah 1493- 1518 A.D.) may be mentioned in this regard.

Ikhtiyaruddin Yuzbek, a strong and ambitious ruler of Bengal made for first attempt to conquer Kamrup. In 1256 A.D. he crossed the river Karotoya at the head of a large army and entered Kamrup almost unopposed. The ruler of Kamrup took refuge in neighbouring hills. The Kingdom was so rich and flourishing that the Sultan thought of annexing it to the Kingdom of Lakhnawati. Accordingly he built a mosque and issued coins in his name.

The next attempt to conquer the frontier tract was made by one of the greatest Sultans of Bengal, Alauddin Hussain Shah in 1498 A.D. The Bengal Sultan launched a vigorous campaign and seized the capital of the Khen King of Kamrup through treachery. A large number of Afghans were left in Kamrup who dispossessed the Hindu land lords and turned Kamrup into a province of Bengal. But the conqueror was not contended with merely conquering Kamrup. He followed his success by marching upon the neighbouring Kingdom of the Ahoms and reached as far as the Barnadi. Unable to withstand the Muslim aggression, the Ahom King withdrew of the hills. The occupation of the Ahom Kingdom, however proved untenable, because with the advent of the monsoons, the Ahom came out from the hills and fell upon the Muslim forces with great ferocity. The Muslim forces failing to withstand the attack had to bid a speedy retreat.

After the overthrow of the Karrani dynasty in 1575 A.D., the Mughals stepped into the shoes of the Afghan power and thus came into contact with the Hindu Kingdoms, beyond the north-eastern border of Bengal. The veil of separation that so long

hostile towards the Koch royal house and this rivalry and antagonism between these two frontier states invited intervention and aggression of their two mighty neighbouring powers- the Mughals on the west and the Ahom on the east.

From the statement of Minhaj Shiraj throughout the historical source Tabaqat-i-Nasiri' it can be stated that Assam first came into the contact of Muslims in 1206 A.D. when Bakhtiyar Khilji, who with an intention of attacking China entered Kamrupa (Assam) in 1206 A.D. He crossed the river and went through the hills and lofty mountains and arrived at an open tract of land inhabited by Koch, Mech and other tribes. Bakhtiyar's expedition was failed, his armies were defeated. This source also indicates that Bakhtiyar's first intention was not to cause bad relation with Prithu; rather he desired to make a friendly relation with a hope of attacking military assistance which was become necessary in connection with the invasion of Tibet.

According to the statement of Minhaj Shiraj in Tabaqat-i-Nasiri, Assam first came into the contact of Muslims in 1205-6 A.D. when Muhammad son of Bakhtiyar enroute to Tibet invaded Kamrupa (Assam). Muhammad was a Turk of the Khilji tribe who came into province as a military leader under Qutb- ud-din, the Viceroy under Muhammad of Ghor. In Kamrupa there is an epigraphic record of this expedition. There is a rock inscription in North-Gauhati which was, about this time, the capital of the kingdom and this rock inscription reads as follows :

"Sake turaga jugmesa madhumasa trayodase.
Kamarupa samagatya Turuskah Khyayamayayuh." [5]

" On the thirteenth of Choitra, in the year Saka 1127, the Turks coming into Kamrupa were destroyed"

The history of Mughal North East frontier policy is stated the story of Mughal's relations with the three Mongolid Kingdom of Kooch Bihar, Kamrup and Assam during a period of more than a century. These three kingdoms were closely situated beyond the frontier of Mughal Bengal and the contact between the Mughals and the first Mongoloid kingdom of Kooch Bihar during the reign of Akbar brought the former in contact with the other two kingdoms being contiguous to each other. The history of Mughal nort-east frontier policy opened after the establishment of a defensive alliance between Akbar and the Kooch King Naranarayan immediately just after the Mughals had obtained de jure mastery over Bengal. Due to certain circumstances, the

the other sources.[2] Thus the Persian scholar visited almost every important city and region in the sub-continent and wrote down about the geographical, environmental, social, cultural and political conditions of the region and recorded their observations in a letter or treatise.

According to the ancient history, Kamrupa is the oldest name of Assam. Ancient Kamrupa, sometimes known as Pragjyotishpura in the epics and puranas, comprised the whole of North Bengal including Cooch- Behar and the Rangpur and Jalpaiguri districts of Bengal. When Hiuen Tsang visited the Kingdom of Kamrupa, its Western boundary was the river Karotoya in North Bengal. According to Kalika Purana (Circa 10th Century) and Yogini Tantra (Circa 16th Century) the Western and Eastern boundary of Kamrupa were marked by the river Karatoya (in north Bengal) and Dikkaravasini (in eastern Assam) respectively.[3]

The Buddhist Caryas, Hara-Gauri Samadh and the Muslim sources like Tabaqat-i-Nasiri and Riyaz-us Salatin mention the name of the Kingdom as Kamru or Kamrud while Minhajuddin mentioned it as Kamrupa. In the coins of Sultan Sikendar the name of ancient Assam was inscribed as Kamru-Urf-Choulistan, but it is known as Kamru and Kamata as appears from coin of Hussain Shah. Other reliable sources like Ain-i-Akbari of Abul Fazl and Baharistan -I-Ghaybi of Mirza Nathan mention it as Koch Kumara. While in Badshanamh and Shahjahannama, the ancient Assam is known as Kooch Bihar and Koch Hajo.

During 1202 A.D. Muhammad-in-Bakhtiyar Khilji, also known as Ikhtiaruddin, another general of Muhammad Ghuri conquered Bihar and Bengal. Thus within abdications of the side battle of Tarain, the Muhammedans conquered almost the whole parts of Northern and Eastern India and advanced very near the kingdom of Kamrup.[4]

Similarly Assam was invaded by Muslim conquerers several times from 1206 A.D. to 1682 A.D. and during this period many soldiers including the Turks, Pathans and Mughals , under normal circumstances or being captured, settled here and after matrimonial relations with the local, they constituted Muslim population in Assam.

The Kamrup state was an offshoot of the parent Kuch state created by Raja Raghudev in the life time of the Kuch King Naranaryan. It was with a view to satisfying the territorial ambition of his own nephew that Raja Naranarayan allowed a partition of his kingdom. But unfortunately, in spite of being pacified, Raghudev and his successors remained all along

known as Kamrupa and it had its capital at Pragjyotishpur (present Guwahati). Ancient Kamrupa included many parts of the present North Bengal and Bangladesh. It included roughly the Brahmaputra Valley, Bhutan, Rangpur, Mimensing, Sylhet and Cooch Behar of West Bengal. By 1842 the whole of the valley went under British rule and it was administered as an outlying district of Bengal, in 1874 a separate province of Assam under a Chief Commissioner was created with Shillong as the capital. In 1905 under the orders of the Governor General and Viceroy, Lord Curzon, Assam was amalgamated with the Eastern Bengal and Dacca became the capital. After independence of India in 1947, Assam becomes a North Eastern States of the Indian Union.

Historical writings have for centuries constituted an important and major part of Arab-Muslim scholarship. To be sure, modern Arab historiography, like many other disciplines in the Arab world, has emerged from a state of stagnation and developed into an important subject that has been number of writers. Whether or not the great majority of these writers can be called professional historians remains a moot point.[1]

It should be said that the modern Arab historian resembles his counterpart of medieval times in method and outlook. For one thing, he has a wide range of interest and is rarely dedicated to the pursuit of historical research alone. More often than not, he is a journalist, reformer, educator, politician, poet and so forth. As a rule, he is an amateur, and a popular historian who is concerned with the past not for its own sake, but as a means of solace to the present and of hope for the future.

During the medieval period when the Turko-Afghans established their supremacy in the political arena the Muslim scholars took upon themselves the task of writing detailed and reliable chronicles of contemporary events. This was the unique cultural gift of the Muslims. As a result we have a large number of history or historical accounts. Significantly many of them were devoted to Assam. These works are more remarkable in writing the history of Assam during medieval times.

The Persian scholars are known for their transcultural interests, deep observation and secular outlook. Wherever they went they always tried to make an in depth study of the life and culture of the local people. Possessed with a true spirit of the inquisitive researcher, the Persian scholars visited far off counties and often contemporary and on the spot, about such aspects of the life and culture of the people about whom no information is found from

Afghan and Persian language (the official medium of the mughal administration), literature and cultue to have the impact in Assam. The processes through which the impact of Persian influence was possible were several. For example, firstly, there was direct mingling of the soldiers of the invading Muslim army and the local people . Secondly, there came, among the invading army, artisans,

blacksmiths, artists, masons, tailors, horsemen, scribes, etc., many of whom settled here, married locally and merged with the local people and their culture. Thirdly, there came into Assam Muslim preachers, ascetics and Sufi saints who not only preached Islam but also made Islamic culture and traditions popular among the local Muslims both old ones and the recently converted ones. Fourthly, both Koch and Ahom kings sponsored the settlement of some Muslim families from the west, well-versed in such professions as ranslation of communications in Persian to Ahom kings, engraving of letters on copper and iron plates, working on silver and gold filigree, weaving special silk cloth, masonry, carpentry, tailoring, etc. Fifthly, from the tme of Swargadeo Rudra Singha (1695 A.D onward) a few Muslim traders also came to settle in the commercial centers of Assam who traded in cloth, dress, ornament, footwear, head-gear, utensils, etc. Lastly,the Mughal administrative system, especially land settlement and revenue system not only reached undivided Goalpara district, but some of its revenue laws were also adopted in other parts of Assam. This is because the British administration, in its early period of rule, retained the Mughal land revenue and some legal codes. Therefore this paper has made a humble attempt to know about the medieval history of Assam based on Persian sources.

Key words: Persian Literature in Sub-continent, Medieval Persian Literature in Assam, Medieval History Persian Sources

The state of Assam is located in the North East corner of the Indian Union between the Latitude 28° 18′ and 24° N and the Longitude 89° 46′ and 97° 4 E. Assam is bounded by hilly offshoots of Himalayan ranges and the mighty Brahmaputra river flows through it from east to west to meet the Bay of Bengal. Before the coming of the Ahoms (1228 A.D.) the country was

Safeeneh
A Research Journal of Persian
Language, Literature and Culture
No 9, 2011, pp 13-41

سفینه
مجلهٔ تحقیقی در زمینهٔ زبان ، ادبیات و فرهنگ
فارسی
شماره۹، ۲۰۱۱ میلادی ، صص ۱۳-۴۱

Persian Chronicles : The Well Head of Research For The Medieval History of Assam.

Dr. Rekibuddin Ahmed
Associate Professor & Head,
Department of Persian, Gauhati University,
Guwahati – 14 , Assam (India)

Abstract:

The Muslims i.e. the Turko-Afghans and the Mughals ruled over India from 1203 A.D. to about 1765 A.D. (when Dewani was transferred by the mughal emperor Shah Alom II to the East India Company). During these long 562 years Muslims had their control consolidated over Bengal and invaded Kamrup/Assam as mentioned above as many as 17 times , sometimes directly from Delhi and often from their regional capitals at Gaur and Dhaka in Bengal. In fact, from abut 1597 A.D.(during the time of Koch king, Lakshminarayan) the western part of Assam, especially undivided Goalpara district was oft and on remained under the Mughals.

It is thus clear that historically there was ample scope over a long period of time for the influence of Turko-

rekibuddinpersi@gmail.com

7. Lewis, F. D., Rūmī : Past and Present, East and West (Oxford: one world, 2000) p. 467.
8. Ibid
9. Nicholson, R. A., Rūmī : Poet and Mystic, op. cit., p.26.
10. Shibli Nu'mani, Sawaneh Maulawi Rum (Lahore: Sajjad Publishers, 1959) p.7.
11. Cooper J., "Rūmī and Hikmat" in Mawlana Rūmī : Bridge of East and West, Compiled by M. Ikram Chaghtai (Lahore: Sang-e-Meel, 2004) p.120.
12. Chaghtai, M. I. (ed), Mawlana Rūmī : Bridge of East and West. Op. cit. pp. 231-32
13. Trimingham, J. Spencer, The Sūfi Orders in Islam (Oxford: At the Clarendon Press, 1971) p.60.
14. Nicholson, R. A., Selectors from Divan-i-Shams-i-Tabriz, p.86.
15. Davis, F. H., Jalāl a'd-Din Rūmī , p.28.
16. Afzal Iqbal, The Life and Thought of Mohammad Jalāl -ud-Din Rūmī (Lahore: Bazm-i-Iqbal, n.d) p.83.
17. Shibli Nu'mani, Sawaneh Maulawi Rum, p.34.
18. Ibid.
19. Ibid.
20. Ibid, p.36.
21. Schimmel, A., "Rūmī " in The Encyclopedia of Religion, vol. 12, pp. 482-83.
22. Ibid.
23. Afzal Iqbal, The Life and Thought of Muḥammad Jalāl -ud-Din Rūmī , p.110.
24. Davis, F. H., Jalāl u'd-Din Rūmī , p.29.
25. Trimingham, J. S., The Sūfi Orders in Islam, p.61.
26. Ibid, p.60.
27. Elias, Jamal J., "Mawlawiyah" in The Oxford Encyclopedia of Modern Islamic World (New York: Oxford University Press, 1995) vol.3, p.77.
28. Ibid.
29. Ibid.
30. Irfani, Khawaja Abdul Hamid, The Sayings of Rūmī and Iqbal (Sialkot: Bazm-e-Iqbal), 1976, p.1.
31. Ibid.
32. Shibli Nu'mani, Sawanch Maulawi Rum, p.163.
33. Fromm E., "Mawlana Rūmī " in Mawlana Rūmī : Bridge of East and West, p.42.
34. Schimmel, A., "Rūmī " in The Encyclopedia of Religion, vol. 12, pp.384-85.
35. Davis, F. H., Jalāl 'd-Din Rūmī , p.34.
36. Nazir Qaisar, Dr. Rūmī 's Impact on Iqbal's Religious Thought (Lahore: Iqbal Academy Pakistan, 1989) p.243.

Rūmī was a pantheistic (*Wujūdī*) sūfī[32]. His Mathnawī is an exposition of 'experimental mysticism' and not a treatise of 'doctrinal mysticism'. In his poetry he has taught the love of God and veneration of the Holy Prophet (upon whom be peace and greeting). He has preached peace and tolerance. Erich Fromm has mentioned Rūmī as one of the greatest Muslim humanists and mystics. According to him, Rūmī expressed the ideas of religious tolerance that are found in Erasmus and Nicholas de Cusa, and the idea of love as the fundamental creative force as expressed by Ficino.[33]

He had friendly relation with the Christians and Jews of Konya[32]. That is why, he was respected by the followers of other religions. It is very gratifying to note that at the death of Jalāl his mourners were of all creeds. A Christian was asked why he wept over a Muslim grave, and he replied: "we esteem him as the Moses, the David, the Jesus of our time; and we are his disciples, his adherents[35]. Actually he was respected by men of all creed and colour. Rūmī talks about universal love in the following couplet:

ملت عشق از همہ دینها جداست عاشقان را ملت و مذہب خداست

The religion of love is apart from all religions,
For lovers, the (only) religion and creed is God.[36]

It can be concluded that Maūlānā Jalāl al-Dīn Rūmī was not only a Muslim philosopher and poet but also a great ṣūfī who is regarded as the founder of a mystic order.

REFERENCES:

1. Muḥammad Iqbal, Allamah, Kuliyyat-i-Iqbal Farsi (Lahore: Iqbal Academy Pakistan & National Book Foundation, 1990) p. 681.
2. Nicholson, R.A., Rūmī : Poet and Mystic (London: George Allen & Unuin Ltd., 1950) p. 17.
3. Arberry, A. J., Forword, The Life and Thought of Mohammad Jalāl -ud-Din Rūmī by Afzal Iqbal (Lahore: Bazm-i-Iqbal, n.d.) p. 1.
4. Wilson, C. E. (tr), The Masnavi (Karachi Indus Publications, 1976) vol. 1, p 5
5. Davis, F. H., Jalāl u'd-Din Rūmī (Lahore: Sh. Muḥammad Ashraf, 1907) p. xii.
6. Schimmel, "Rūmī " in the Encyclopedia of Religion, vol.12, p.482.

6. FOUNDER OF NEW ṢŪFĪ ORDER-MAULAWĪYAH:

Maūlānā Jalāl al-Dīn Rūmī founded a new sūfī order "Maulawīyah" which takes its name from its founder's epithet known as Maūlānā (our master). Ibn Baṭūṭa refers to it as the Jalāliyah (after Jalāl al-Dīn)[24]. Spencer J. Trimingham considers it a localized order because its influence is restricted to Asia Minor and the Ottoman European provinces[25]. According to his biographers, Rūmī has authorized music and religious dance[26]. This ṣūfī order in known to Europe as the "Whirling Dervishes" in recognition of its distinctive meditation ritual[27]. His biographers mention an assembly room (*Jamā'at Khāna*) attached to Rūmī 's madrasah where learned conversations and musical concerts were held[28].

The two most distinctive features of the Maūlawīyah are their process of initiation through a lengthy orientation rather than typical of other Sūfī orders, and the importance they give to *samā* ' as a form of meditation. The Samā 'of the Maūlawīyah is carried out in a wood-floored circular room called a *Samā ' Khānah*. The room is normally surrounded by galleries for guests and a separate one for musicians[29].

7. HIS MYSTIC THOUGHTS:

Rūmī 's mystic thoughts can be read in his poetic works 'The Mathnawī' and 'Dīwān-i-Shams-i-Tabrīz' and his prose treatise *Fīhi mā fīhi*. These books have been rendered into various eastern and western languages and are read throughout the world. About The Mathnawī, Rūmī himself claims:

هر دکانی راست سودای دگر مثنوی دکان فقر است ای پسر ۳۰

Every shop stocks some special merchandise,
At Mathanawī's shop is offered the "Faqr"

He further says about Mathnawī that it contains the message of monotheism (*Taūhīd*) and refutation of Polytheism (*Shirk*).

مثنوی ما دکان وحدت است غیر واحد هر چه بینی آن بت است ۳۱

Our Mathnawī is the shop of "Oneness"
Whatever you see beside the "one" is an idol.

left Konya, and in the pangs of separation, Maūlānā suddenly turned into a poet who sang of his love and longing while whirling around to the sound of music. When news reached Konya that Shams al-Dīn had been seen in Damascus, Maūlānā's elder son, Sulṭān Walad, traveled there and Sulṭān Walad says in his poetical account of his father's life. "They fell at each other's feet, and no one knew who was the lover and who the beloved." This time, Shams stayed in Maūlānā's home, married to one of the young woman there, and the intense spiritual conversation between the two mystics continued. Again jealously built up, and Shams disappeared in December 1248. It seems certain that he was assassinated with the connivance of Maūlānā's younger son. Rūmī knew what expressed the certitude that "the sun cannot die". But eventually he "found him in himself, as radiant as moon" as Sulṭān Walad says, and most of his lyrical poetry came to be written in the name of Shams al-Dīn[22].

5. THREE PHASES OF RŪMĪ 'S LIFE:

Rūmī 's life appears clearly to divide itself into three distinct periods. The first begins with his birth in 1207 and lasts till the death of his teacher, Burhān al-Dīn Muḥaqqiq, in 1240. This is referred to as the period of preparation, for these years of Rūmī's life were devoted primarily to the pursuit of knowledge. The first phase of his life could be said to cover the period between 1207 to 1244 (i.e. till his meting with Shams-i-Tabrīz in Konya).

The second phase begins with the appearance of Shams and lasts with all its immediate results till the death of Rūmī's disciple, Ṣalāh al-Dīn Zarkob, in 1261. The Period between 1245 and 1261 could be appropriately called the period of lyrical activity, for most of his time during these fifteen years of Rūmī 's life was devoted to music, dancing and lyrical poetry. The second period was dominated by love as the first was dominated by intellect.

The third and final phase begins in 1261 when the monumental work of writing the Mathnawī is taken in hand; this was indeed the period of Rūmī 's immortal contribution and lasts till his death in 1273.

The earthly frame he flung to the earth,
Soul and intellect he bore to heaven[14].

Rūmī had an opportunity to meet the aging sūfī Farīd al-Dīn 'Attār (d. 617/1220) in Nishāpūr, where the pre-eminence of Rūmī was foretold to his father. The celebrated sūfī presented young Jalāl al-Dīn Rūmī with his Asrār Nāma and informed his father that the child would some day become famous throughout the world[15]. It is evident from the writings of Rūmī that he had borrowed a lot from Sanā'ī and 'Aṭṭār. He had also met Sa'dī but not impressed significantly as Afzal Iqbāl has pointed out: "Sa'dī with his practical morality, his heart-felt piety, hearted mysticism, could never have appealed to a sensitive God-intoxicated nature like Jalāl's[16]". Maūlānā Jalāl al-Dīn met many contemporary sūfīs and scholars. When he was a student at Damascus, he called upon Shaykh Moḥī al-Dīn Akbar. He had the opportunity to see Shaykh Sa'd al-Dīn Hamawī, Shaykh 'Uthmān Rūmī, Shaykh Auḥad al-Dīn Kirmanī and Shaykh Ṣadr al-Dīn Qonawī[17]. Shāh Bū 'Alī Qadandar of Pānīpat (India) remained with Maūlānā Rūmī for long time[18]. Shaykh Shihāb al-Dīn Suharwardī, the spiritual guide of Sa'dī and Shaykh Bahā' al-Dīn Zakariyā, was also his contemporary and he had the honour to meet this great saint an well[19]. 'Allāmah Quṭb al-Dīn Shirāzī went to Maūlānā along with ten or twelve religious scholars for discussion on religious issues.[20]

3. RŪMĪ 'S SPIRITUAL TRAINING:

A disciple of Rūmī 's father, Burhān al-Dīn, Muḥaqqiq, reached Konya in the early 1230s and introduced Jalāl al-Dīn into the mystical life and to the ideas of his father, whose Ma'ārif, a collection of sermons and a spiritual diary, were later to form an important a source of inspiration for Rūmī [21]. Burhān al-Dīn was also a tutor of his son.

4. HIS MEETING WITH SHAMS:

In October 1244, a wandering dervish, known to posterity by the name of Shams al-Dīn of Tabrīz arrived at Konya. It has been reported that the two mystics spent days and weeks together without eating, drinking, or experience any bodily needs. The discussions of Rūmī and Shams, who must have been about the same age, led Jalāl al-Dīn into depths of mystical love but also caused anger and jealousy among his students and family. Shams

through whom the Naqshbandis connect themselves to the Holy Prophet (may Allāh's peace and blessing be upon him). Muḥammad Ibn al-Husayn Baha'al-Dīn, Rūmī's father, better known as Bahā Walad was himself a noted theologian and mystic. Rūmī's father was trained in mysticism by his grandfather Husayn Jalāl al-Dīn known as Imām al-Sarakhsī whose spiritual guide was Ahmad Muḥammad son of Muḥammad al-Ghazālī. The Spiritual Pedigree of Jalāl al-Dīn is connected with the fourth Caliph of Islam 'Alī bin Abū Ṭālib (God be pleased with him) through Imām Hasan of Basra[12]. Trimingham says that Rūmī's ṣūfī training began under his father who was regarded as a sūfi master[13]. So it can be concluded that Rūmī belonged to a family of ṣūfīs.

2. INFLUENCE OF PREDECESSOR AND CONTEMPORARY ṢŪFĪS:

Rūmī was influenced by his predecessor mystics as well as contemporary saints. His interest in Sanā'ī was aroused by his teacher Burhān al-Dīn Muḥaqqiq. He has paid a tribute to this great personality. He has composed beautiful verses in Persian in praise of Khawāja Sanā'ī like the following:

کُفت کسی خواجہ سنای بمُرد
مرگ چنین خواجہ نہ کاری ست خُرد
کاہ نبود او کہ بہ بادی پرید
آب نبود او کہ بہ سرما فسرد
شانہ نبود او کہ ہ مویی شکست
دانہ نبود او کہ زمینش فشرد
گنج زری بود درین خاکدان
کو دو جہان را بہ جوی می شمرد
قالب خاکی سوی خاکی فکند
جان و خرد سوی سموات برد

Quoteth some one, 'Master Sanā'ī is dead'
The death of such a master is not little thing.
He was not chaff which flew on the wind,
He was not water which froze in winter,
He was not a comb which has broken with a hair,
He was not a seed which the earth crushed,
He was a treasure of gold in this dust-pit,
For he valued the two worlds at a barley-corn,

Maūlānā Muḥammad Jalāl al-Dīn Rūmī (1207-1273) is one of the most famous ṣūfī poets who has left everlasting impression not only on mystics but also on intelligentia of the Islamic World. Allāma Muḥammad Iqbāl (1877-1938) accepts Rūmī as his spiritual guide (*murshid*). He says:

پیر رومی مر شد روشن ضمیر کاروان عشق و مستی را امیر[1]

(Rūmī, the spiritual guide, with an enlightened heart, is the leader of the caravan of love and spiritual intoxication).

Professor R.A. Nicholson calls him the greatest mystical poet[2] whereas Professor E. G. Browne describes Rūmī as "without doubt the most eminent ṣūfī poet whom Persia has produced, while his mystical Mathnawī deserves to rank amongst the great poems of all time"[3] C. E. Wilson, a translator of The Masnavi considers him. "The most famous of all the sūfi poets[4]. F. Hadland Davis calls him the wisest of the Persian Sūfis[5]. About his influence Anne marie Schimmel observes: "No ṣūfī poet has exerted a vaster influence on Muslim East and Christian West than Jalāl al-Dīn called Maūlānā"[6]. Franklin D. Lewis has rightly acknowledged Rūmī's popularity among the Muslim World: "Rūmī 's impact on Sūfism and Islam in Iran and countries where Persian was formerly spoken, read and written is impossible to measure and difficult to overstake[7]. A. J. Arberry has pointed out, "every ṣūfī after him capable of reading Persian has acknowledged his unchallenged leadership[8]". Similarly, many other orientalists and Muslim scholars have praised Maūlānā Rūmī due to his beautiful poetry and his high status in Islamic mysticism. Reynold A. Nicholson says that every ṣūfī after him capable of reading Persian has acknowledged his unchallenged leadership[9]. Rūmī's status as a ṣūfī can be understood from the following points:

1. HIS ANCESTORS WERE ṢŪFĪS:

Maūlānā Rūmī has the privilege to be a descendant of Abū Bakr ṣiddiq[10] (God be pleased with him), the first Caliph of Islām

Safeeneh
A Research Journal of Persian
Language, Literature and Culture
No 9, 2011, pp 5-12

سفینہ
مجلۂ تحقیقی در زمینۂ زبان ، ادبیات و فرہنگ
فارسی
شمارہ۹، ۲۰۱۱ میلادی ، صص ۵-۱۲

MAŪLĀNĀ RŪMĪ AS A ṢŪFĪ

Dr. Muḥammad Sultan Shah*
Chairman, Department of Aarbic & Islamic Studies
G.C University, Lahore

Abstract:

Maūlānā Rūmī was a great poet, intellectual and mystic of the Islamic World. His contributions to Islamic Philosophy and Persian literature have always been acknowledged. In this article his status as a Sūfi has been discussed under seven headings. It has been told that he was from the descendants of famous mystics of Islam and was himself trained in Sūfism. His meeting with Shams Tabrizi helped him to understand gnosis and secrets of Divine love. He founded a mystic order named after him as Maulawiya.

Key words: Safi, Maulawiya, disciple, Spiritual,Mathnawi, diwan.

---

drsultangcu@hotmail. com

Contents

Persian Articles: (Right to Left)

- A Comparative Study of the thoughts of Paulo Coelho and Sa'di views in Golestan and Bustan/Dr. Mohammad Hosein Mohammadi/Marzia Salihi.. 5-32
- Historiography and Historical Sources of Sind from Independence of Pakistan to contemporary period/Dr. Mohammad Mahdi Tavassoli..... 33-43
- Sufism in Safavid's Dynasty/Dr. Naser Jan Nesari..... 45-68
- An analysis of Poetic Criticism in Tazkereye Mer'atol Khayal/ Dr. Najam ur Rashid..... 69-98
- "Manaqib –e- Alvi" First Persian Prose in sub continent/Dr. Maryam Khalili..... 99-128
- Farhang-e- Tohfatul Eraqain by Sayyed Karam Ali/Dr. Muhammad Nasir/Dr. Muhammad Sabir..... 129-159

Urdu Article:

- An Introduction of the Collection of Manuscripts of Hindu University of Banaras/Sayedd Hassan Abbas..... 161-182
- Mir Qamar ud din Minnat; A Prominent Poet of sub-continent /Dr. Shoaib Ahmed..... 183-192
- Tazkereh Negari in Kashf-al-Mahjub/Dr. Homayun Abbas Shams Shamas 193-204

English Articles: (Left to Right)

- Maulana Rumi As A Sufi/Dr. Muhammad Sultan Shah 5-12
- Persian Chronicles: The Well Head of Research for the Medieval History of Assam/Dr. Rekibuddin Ahmed..... 13-41
- Persian Travel Account in South Asia and Europe; an introduction and Bibliography/ Dr. Muhammad Iqbal Shaid..... 42-47
- Abstracts of Articles / /Dr. Muhammad Iqbal Shahid/..... 48-54

ISSN- 1992- 3198

SAFEENEH

A RESEARCH JOURNAL OF PERSIAN LANGUAGE, LITERATURE AND CULTURE

No. 09,

2011

Editor:
Dr. Muhammad Iqbal Shahid

Department of Persian
UNIVERSITY OF THE PUNJAB
Lahore – Pakistan

ISSN: 1992 – 3198

SAFEENEH

A RESEARCH JOURNAL OF PERSIAN LANGUAGE, LITERATURE AND CULTURE

Approved by Higher Education Commission, Pakistan

No: 09 , 2011

Editor:
Dr. Muhammad Iqbal Shahid

Assistant Editor:
Dr. Muhammad Sabir

Editorial Board:
Dr. Mahdi Naseh, Dr. Jafar Yaheghi, Dr. Hakima Dabiran, Dr. Humaira Zamoradi, Dr. Ali Moazzeni, Dr. Maryam Khalili Jahantegh, Dr. Mohammad Mahdi Tavasoli, (Iran), Dr. William C. Chittick, , Dr. Muzafar Alam (U.S.A), Dr. Jose F. Cuttilas (Spain) Dr. Dr. Mehr Noor Mohammad, Dr. Mohammad Saleem Mazhar, Dr. Moeen Nizami, Dr. Arif Naushahi, Dr. Najam ur Rashid, Dr. Muhammad Nasir, (Pakistan), Dr. Francesca Orsini,(U.K.),Dr. Shamim Khan (Bangladesh), Dr. Azarmidukht Safavi (India)

Research Consultants:
Dr. Sunil Sharma (U.S.A), Dr. Mohammad Husain Mohammadi, Dr. Nargis Jabari Nasab, Dr. Ghasem Safi,(Iran), Dr. Saiful Islam, (Bangladesh), Dr. Sharif Hussain Qasemi, Dr. Chandar Shekhar Bhatinagar, Dr. Iraq Reza Zaidi, Dr. Kaleem Asghar Naqavi, Dr. Arif Ayuabi, Dr. Zainulaba, (India), Dr. Abdul Karim Jaradat (Jordan), Dr. Ahmad Moosa (Maraco), Dr. Mohammad Akhtar Cheema, Dr. Mohammad Iqbal Saqib, Dr. Shafqat Jahan Khattak, Dr. Tahira Parveen, Dr. Mohammad Ali Shah, Dr. Rifat Tahira Naqavi, Dr. Nighat Ejaz, Dr. Mohammad Afzal Zahid , Dr. Ehsan Ahmad, Dr. Sofia Sabir, Dr. Fozia Iftikhar (Pakistan).

Composing paging: Gull Muhammad Khan
Printing: Muhammad Khalid Khan, Punjab University, Press, Lahore.
Address: Persian Department, Oriental College, University of the Punjab, Lahore, Pakistan.
Tel: + 92-42-99210833, Fax: +92-42-37353005
E-mail: persian_dept@yahoo.com
website: http://www.pu.edu.pk/
Price: Single copy Rs. 300.00/ $ 10.00

ISSN- 1992- 3198

SAFEENEH

A RESEARCH JOURNAL OF PERSIAN LANGUAGE, LITERATURE & CULTURE

No. 9 2011

- A Comparative Study of the thoughts of Paulo Coelho and Sa'di views in Golestan and Bustan/Dr. Mohammad Hosein Mohammadi/Marzia Salihi..
- Historiography and Historical Sources of Sind from Independence of Pakistan to contemporary period/Dr. Mohammad Mahdi Tavassoli
- Sufism in Safavid's Dynasty/Dr. Naser Jan Nesari
- An analysis of Poetic Criticism in Tazkereye Mer'atol Khayal/ Dr. Najam ur Rashid
- Manaqib –e- Alvi; First Persian Prose in sub continent/Dr. Maryam Khalili
- Farhang-e- Tohfatul Eraqain by Sayyed Karam Ali/Dr. Muhammad Nasir/ Dr. Muhammad Sabir
- An Introduction of the Collection of Manuscripts of Hindu University of Banaras/Sayedd Hassan Abbas
- Mir Qamar ud din Minnat; A Prominent Poet of sub-continent /Dr. Shoaib Ahmed
- Tazkereh Negari in Kashf-al-Mahjub/Dr. Homayun Abbas Shams Shamas
- Maulana Rumi As A Sufi/Dr. Muhammad Sultan Shah
- Persian Chronicles: The Well Head of Research for the Medieval History of Assam/ Dr. Rekibuddin Ahmed
- Persian Travel Account in South Asia and Europe; an introduction and Bibliography/ Dr. Muhammad Iqbal Shaid
- Abstracts of Articles / /Dr. Muhammad Iqbal Shahid

Department of Persian
UNIVERSITY OF THE PUNJAB
Lahore-Pakistan